

نیمه پنهان

جلد چهل و ششم

امپراطوری وحشت

۱۳۳۵-۱۳۵۷

ساواک از آغاز تا فرجام



دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان



شهید آیت الله حسین غفاری



شهید آیت الله سید محمد رضا سعیدی

برای آنان که بدن نفیس خود را سپر حقیقت ساختند. آنانى که در تنگنای شکنجه‌های وحشیانه و در سیاهی سلول‌های انفرادی بارها هیئت مرگ را به بازی گرفتند و اکنون پس از سال‌ها مجاهده عظمت انقلاب اسلامی را به نظاره نشسته‌اند. این کتاب را تقدیم به کسانی می‌کنیم که درد و داغ شکنجه بند از پای مرغ رومشان گسست و با عروج فویض میراثی عظیم بر ایمان به یادگار گذاشتند و خود نزد پروردگارشان متنعم‌اند.

تقدیم به اراده‌های آهنین فرزندان فمینی (ره)، شهید آیت‌الله سعیدی، آیت‌الله غفاری که حتی یک لحظه استقامتشان در قاب خیال ما نمی‌گنجد و در زیر شکنجه‌های درُفیمان ساواک به شهادت رسیدند.

۴۶

نیمه پنهان

جلد چهل و ششم

امپراطوری وحشت

ساواک؛ از آغاز تا فرجام



دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان

پست الکترونیک: Research@kayhannews.ir

تلفن ۳۳۱۱۰۷۰۹

سرشناسه : دفتر پژوهشهای مؤسسه کیهان.
عنوان و نام پدیدآور : امپراطوری وحشت / ساواک؛ از آغاز تا فرجام
 به کوشش دفتر پژوهشهای مؤسسه کیهان.
مشخصات نشر : تهران: شرکت انتشارات کیهان، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری : ۳۲۰ ص: مصور.
فروست : نیمه پنهان؛ ۴۶.
شابک : ISBN: 978-964-458-286-8 / ۹۰۰۰۰ ریال.
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
موضوع : سازمان اطلاعات و امنیت کشور
شناسه افزوده : مؤسسه کیهان، دفتر پژوهشها.
شناسه افزوده : شرکت انتشارات کیهان.
رده‌بندی کنگره : DSR ۱۵۴۴ / س ۲ ۱۳۹۲
رده‌بندی دیویی : ۹۵۵ / ۰۸۲۴۰۶
شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۵۹۷۸۶

ISBN: 978-964-458-286-8

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۵۸-۲۸۶-۸

نیمه پنهان ۴۶

نام کتاب:	امپراطوری وحشت (ساواک؛ از آغاز تا فرجام)
مؤلف:	دفتر پژوهشهای مؤسسه کیهان
طرح روی جلد:	مسعود بهرامی زاده
ناشر:	شرکت انتشارات کیهان
چاپ اول:	فروردین ۱۳۹۲ - (۳۳۰۰ نسخه)
قطع:	رقعی - (۳۲۰ صفحه)
قیمت:	۹۰۰۰ تومان



حق چاپ برای شرکت انتشارات کیهان محفوظ است.

تهران - خیابان فردوسی، کوچه شهید شاهچراغی، مؤسسه کیهان

تلفن پخش ۳۳۱۱۰۲۰۱

پست الکترونیک: entesharat@kayhannews.ir

فهرست مطالب

مقدمه ۹

فصل اول

پیشینه تشکیلات اطلاعاتی در ایران

دوران پهلوی اول ۱۵
درآمدی بر تشکیل ساواک ۱۶
مقدمات شکل‌گیری غیررسمی ۲۰
جلادی به نام «تیمور بختیار» ۲۲
در خدمت کودتا ۲۷
فرمانداری نظامی، مقدمه تشکیل ساواک ۳۰
چگونگی شهادت سید عبدالحسین واحدی ۳۳

فصل دوم

ساواک این‌گونه آغاز کرد

شکل‌گیری ساواک ۳۹
تأسیس ساواک به ریاست بختیار ۴۲
تظاهرات آرام و مشت آهنین ۴۷
نوکران سفاک بختیار ۵۱

۵۴	شتاب رژیم
۵۵	توقف لایحه در پارلمان
۵۷	چارت تشکیلاتی ساواک
۶۱	کمیته مشترک ضد خرابکاری
۶۷	شکنجه گاهی به نام کمیته مشترک
۷۲	بدنام‌ترین زیرمجموعه ساواک
۷۵	کنترل از کودکی تا مراحل رشد
۸۳	ساواک منشور ضیافت
۸۶	ساماندهی شعبات ساواک
۸۸	ساواک و فساد اشرف پهلوی
۹۳	اسامی برخی از همکاران اداره کل سوم
۹۵	اهداف و تشکیلات ساواک

فصل سوم

ساواک مولود بیگانه

۹۹	نقش «سیا» در شکل‌گیری ساواک
۱۰۷	ساواک در خانه پدری
۱۰۹	نقش انگلیس در شکل‌گیری ساواک
۱۱۲	همکاری آمریکا و انگلیس برای مراکز اطلاعاتی شاه
۱۱۳	تقویت ساواک با نسخه‌های انگلیسی
۱۱۷	تربیت جاسوس در درون ساواک
۱۱۷	الف) سرلشکر علی معتضد
۱۱۸	ب) سرتیپ منوچهر هاشمی
۱۲۳	منافع مشترک با دیکتاتورها
۱۲۴	اداره کل هشتم ساواک بازوی MI-6
۱۲۵	ایجاد شبکه جاسوسی برای انگلیسی‌ها
۱۲۶	همکاری ساواک با موساد
۱۳۶	علنی شدن ارتباط ساواک و موساد
۱۳۷	آموزش پرسنل ساواک در اسرائیل
۱۳۹	روابط نزدیک‌تر ساواک با موساد

- ۱۴۶ موساد، عامل تروریسم دولتی
- ۱۴۷ ایران جانشین قبرس

فصل چهارم

معرفی رؤسای ساواک

- ۱۴۹ ۱- تیمور بختیار (۱۳۳۹-۱۳۳۵)
- ۱۵۵ ۲- سرلشکر حسن پاکروان (۱۳۴۳-۱۳۴۰)
- ۱۶۱ ۳- نعمت‌الله نصیری (۱۳۵۷-۱۳۴۳)
- ۱۶۶ ۴- سپهبد ناصر مقدم (خرداد ۱۳۵۷)

فصل پنجم

جرم و مجرم از منظر ساواک

- ۱۷۴ کتاب‌های مضره از نظر ساواک

فصل ششم

ساواک، روحانیت، انتخابات و...

- ۱۷۷ کینه نسبت به روحانیت مبارز
- ۱۸۹ ساواک و ارتباط با شریعتمداری
- ۱۹۰ سید مهدی روحانی روی خط دربار
- ۱۹۳ ساواک در صحنه انتخابات
- ۱۹۶ ساواک و حمایت از مطبوعات وابسته

فصل هفتم

شکنجه در ساواک

- ۲۰۳ شهیدان شاهد
- ۲۰۹ شهید آیت‌الله سیدمحمدرضا سعیدی
- ۲۱۳ شهادت با زبان روزه
- ۲۱۴ شیوه‌های شکنجه
- ۲۲۷ ساواک و سهمیه ۲۰ کیلویی تریاک
- ۲۲۷ اعتراف دژخیم به فساد و تباهی رژیم پهلوی

۲۲۹	اعترافات تکان‌دهنده
۲۳۱	دلایل اتهامات:
۲۳۸	قربانیان ساواک
۲۴۲	جنايات ساواک به روايت مطبوعات غرب

فصل هشتم

ساواک و بهائیت

۲۴۵	اشاعه بهائیت توسط رژیم
۲۵۰	جاسوسی برای بلوک شرق
۲۵۳	بهایی بودن پل پیشرفت!
۲۵۷	آماده‌سازی افکار عمومی

فصل نهم

ساواک و گروه‌های مارکسیستی و التقاطی

۲۶۱	خیانت مارکسیست‌ها
۲۶۴	تحرکات مسلحانه مارکسیست‌ها
۲۷۲	طرح‌های پیش‌بینی نشده
۲۷۴	ساواک و سازمان مجاهدین خلق (منافقین)

فصل دهم

سرانجام ساواک

۲۸۵	ساواک در پایان راه
۲۸۷	طرح کودتا با آخرین تلاش
۲۸۹	تصفیه عناصر ساواکی
۲۹۰	نماینده‌های خارج از کشور
۲۹۰	ساواک و ضدانقلاب
۲۹۳	تصاویر و اسناد

مقدمه

اگرچه به برکت پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷، سیطره جهانی ساواک بر همه شئون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم ایران به پایان رسید و هنگام فرو افتادن پرده‌ها، بخشی از رازهای مگوی جنایت‌های سیاه سازمان اطلاعات و امنیت رژیم پهلوی موسوم به ساواک توسط رسانه‌ها افشا شد و مردم از بندرسته ایران شکنجه‌گاه‌های مخوف، سیاهچال‌های مرگ و ابزار و ادوات پیشرفته شکنجه وارداتی از اسرائیل و آمریکا و اروپای مدعی دفاع از حقوق بشر را به چشم خویش دیدند، با این همه در همان روزهای ملتهب، برخی از دولتمردان و عوامل پیدا و پنهان رژیم پهلوی تلاش می‌کردند تا فضای ظلم‌ستیزی حاکم بر جامعه را نادیده بگیرند و مأموریت اعضای ساواک را که رشیدترین فرزندان این آب و خاک را به شهادت رسانده بودند، امری عادی و یک وظیفه میهنی جلوه دهند تا جایی که کارکنان ساواک جهانی با وقاحت، حقوق‌های معوقه خود را که مدتی با تأخیر روبرو شده بود، از انقلاب نوپای اسلامی مطالبه کردند. برنامه‌ای که خوشبختانه با برقراری به هنگام دادگاه‌های انقلابی و محاکمه و اعتراف دژخیمان رسوا و سفاک ساواک به

انواع جنایت‌ها به شکست انجامید و باعث شد تا عناصر لیبرال مسلک «دولت موقت» به گوشه‌ای خزیده و دست از اقدامات لیبرالی خود بشویند.

سازمان اطلاعات و امنیت رژیم شاه ساواک، در شرایطی شکل گرفت که پهلوی دوم پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پس از چند روز آوارگی در عراق و ایتالیا تازه به سریر قدرت بازگشته بود و می‌کوشید تا به مدد کشتار، شکنجه و آزار و تبعید آزادیخواهان به سلطنت خویش استمرار ببخشد و بدین‌گونه بود که در ابتدای شکل‌گیری ساواک، یکی از بی‌رحم‌ترین افسران ارتش شاهنشاهی - تیمور بختیار - به ریاست ساواک برگزیده شد. بختیار در دوران ریاست خود بر ساواک کوشید تا به مدد محاکمه، زندانی کردن شکنجه و حتی اعدام بدون محاکمه چهره‌های مبارزه‌جو ارباب و وحشت از رژیم شاه را بر جامعه حاکم سازد و در این راه توانست رضایت ارباب خویش را جلب کند. اما فواره قدرت بختیار زمانی سرنگون شد که شاه از قدرت بلامنازع وی در جامعه، خاصه زدوبندهای پنهانش با آمریکایی‌ها به وحشت افتاد و پس از خلع او، تیمسار سابق پاکروان را به‌عنوان ریاست ساواک برگزید. بختیار به هوای کسب قدرت و سرنگونی شاه به عراق پناهنده شد و در همان کشور توسط عناصر نفوذی ساواک در تشکیلات براندازی بختیار به قتل رسید. با اینکه پاکروان متخصص جنگ‌های روانی برای به زانو درآوردن آزادیخواهان لقب گرفته بود اما تفکر شاه که از نوکران خود فقط اطاعت کور را می‌طلبید، باعث شد تا پس از مدتی نعمت‌الله نصیری به ریاست ساواک گماشته شود. وی با همراهی عنصر سفاکی به نام پرویز ثابتی بهایی مسلک که در تلویزیون و مطبوعات به نام مقام امنیتی شناخته شده بود، با به راه انداختن تشکیلاتی موسوم به کمیته مشترک ضدخرابکاری

رشیدترین فرزندان این آب و خاک را در سیاهچال‌هایی به نام زندان اسیر کرده و با اعمال وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها، حتی برخی از آنها را در زیر شکنجه به شهادت رساندند. سرانجام نیز زمانی که حضور مردم در صحنه ظلم‌ستیزی و اسلام‌خواهی پایه‌های رژیم را سست کرده بود، سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک شد تا او نیز در واپسین ماه‌های حیات رژیم شاهنشاهی کارنامه‌ای سراسر سیاهی و تباهی از خویش به حافظه تاریخ بسپارد.

جنایت‌های ساواک آنچنان دلخراش و هولناک بود که تا سه دهه پس از سرنگونی رژیم شاه، عناصر فراری ساواک چون پرویز ثابتی، سرتیپ منوچهر هاشمی و پژمان و... سکوت پیشه کردند اما سرانجام از دخمه‌های هراس خود در اسرائیل، آمریکا و اروپا سر به در آوردند و با انتشار کتاب‌هایی سعی در توجیه و تطهیر عملکرد سیاه ساواک و عناصر این سازمان جهنمی نمودند. برنامه‌ای که توسط آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها طراحی شده و با حمایت و پوشش رسانه‌های دیداری و شنیداری ماهواره‌ای و ضدانقلاب همچنان در حال اجراست تا به هر نحو ممکن حقایق مسلم تاریخی را مخدوش ساخته و افکار عمومی نسل دوم و سوم پس از انقلاب اسلامی را تحت‌الشعاع مهندسی تبلیغات دروغین خویش قرار دهند.

کتاب حاضر تلاشی است در جهت روشنگری تاریخی پیرامون علمکرد جانیان بالفطره‌ای که با دست‌های آلوده به خون خود از آزادیخواهان ایران اسلامی، امروز مدعی‌اند که اصولاً در ساواک شکنجه زندانیان ممنوع بوده است و آنچه به حافظه تاریخ سپرده شده، حاصل خودزنی آزادیخواهان بوده است تا ساواک را بدنام سازند. امروزه بخشی از این ابزار و ادوات که با هزینه‌های هنگفت توسط ساواک تهیه شده

است. در «موزه عبرت» یا به عبارتی مرکز سابق کمیته موسوم به ضدخرابکاری در معرض تماشای همگان قرار گرفته است.

بی تردید برای پرداختن به تمام ابعاد جنایت‌های آشکار و پنهان ساواک جهنمی رژیم شاه، باید کتاب‌های متعدد و پربرگی منتشر کرد اما در این کتاب کوشش شده است تا در حد بضاعت به مدد اسناد متقن و غیرقابل انکار و در دسترس به گوشه‌ای از جنایات سازمان اطلاعات و امنیت رژیم شاه پرداخته شود. ضمن اعتراف به این نکته که آنچه در این کتاب می‌خوانید در برابر کارنامه پر از جنایت و ددمنشی ساواک به مثابه قطره‌ای در مقایسه با دریاست. با این امید که در آینده بتوانیم به بخشی دیگر از کارنامه سیاه ساواک پرداخته و گذشته را چراغ راه آینده سازیم.

دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان

۱۳۹۲/۱/۱۵

فصل اول

پیشینه تشکیلات اطلاعاتی در ایران

نخستین رگه‌های روشن از تشکیلات و فعالیت‌های اطلاعاتی در ایران را می‌توان در عصر هخامنشی جستجو کرد؛ زیرا در این عصر این‌گونه فعالیت‌ها حالت کارآمدتر و متمرکزتری یافت تا در سایه خبررسانی به هنگام، قدرت پادشاهان به مخاطره نیفتد.

در دوران «داریوش اول»، دستگاه جاسوسی و اطلاع‌رسانی حکومتی به‌عنوان چشم و گوش پادشاه می‌توانست کار نظارت و خبررسانی را به‌گونه‌ای نامحسوس دنبال کند اما با حمله «اسکندر مقدونی» به ایران، این دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رو به زوال رفت و تا سال‌ها بعد فعالیتی نداشت؛ زیرا در دوره سیطره اشکانیان، پادشاهان این سلسله - به دلیل پراکندگی قدرت - هیچ‌گاه در صدد تجدید بنای نظام اطلاعاتی کارآمد دوره هخامنشیان برنیامدند.

با شکل گرفتن «امپراتوری ساسانی»، سیستم سیاسی کشور به

یکپارچگی بیشتری رسید و به همین دلیل نظام اطلاعاتی - امنیتی زیرمجموعه‌ای گسترده یافت، چنان‌که زیرنظر وزیر اعظم اداره می‌شد. پس از گسترش اسلام در ایران، نظام اطلاعاتی جدیدی با عنوان «شرطه» شکل گرفت که ریاست آن بر عهده «صاحب شرطه» بود، هم‌عرض با این تشکیلات نیز اداره «حسیبه» به ریاست صاحب عنوان «محتسب» ایجاد شد که وظیفه آنها علاوه بر حفظ امنیت و برقراری نظم، «خبررسانی» بود.

همزمان با ظهور حکومت‌های محلی نیمه مستقل از دستگاه خلفا در ایران، این شیوه در روزگار «آل بویه»، «غزنویان»، «خوارزمشاهیان» و دیگر حکومت‌های مقارن آنها نیز رعایت می‌شد. حتی در زمان استیلای مغول نیز پس از مدتی وقفه، ایلخانان مغول به اهمیت وجود تشکیلاتی اداری - اطلاعاتی پی بردند. با آغاز سلسله «صفویه» تشکیلات اطلاعاتی چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی بسط و گسترش فراوانی یافت، به‌ویژه در زمان سلطنت «شاه عباس اول»، چنان‌که وی برای مطلع شدن از حوادث روزانه، در قلمروی حکومت خود، کبوترخانه‌هایی احداث کرده بود تا به صورت مستقیم و در کوتاه‌ترین مدت ممکن، خبرهای مورد نیاز را به دست آورد.

«نادرشاه افشار» به دلیل لشکرکشی به هندوستان و جنگ‌هایی که پشت سر گذاشت، فرصت آن را نیافت که به مسئله اطلاعاتی و امنیتی بهایی شایسته دهد. به همین لحاظ حدود کارهای اطلاعاتی در دوران حکومت نادر در چارچوب مسائل لشکری و نظامی محدود ماند.

«کریم‌خان زند» - که بر خود لقب «وکیل‌الرعايا» را گذاشته بود - در دوران حکومت‌اش در جهت نظارت بیشتر بر کارهای دیوانی و بهبود کارایی این تشکیلات بسیار کوشید.

«آغامحمدخان قاجار» اولین قدم در راه ایجاد نظمیۀ را در دوران خود با گماردن «میرزا شفیع مازندرانی» بر این اداره برداشت و پس از آن منصب «کلانتر» مورد توجه قرار گرفت.

با ظهور نخست وزیر مقتدری همچون «امیرکبیر» در زمان «ناصرالدین شاه قاجار»، نظام اطلاعاتی - امنیتی جدیدی به وجود آمد که افراد آن به «منهیان امیر» شهرت داشتند و در قدرت اطلاعاتی این اداره همین بس که «امیرکبیر»، هر روز از اوضاع سفارتخانه های روس و انگلیس آگاهی می یافت اما با قتل وی بساط «منهیان امیر» برچیده شد تا همه چیز بر وفق مراد اجنبی ها شود.

دوران پهلوی اول

در دوره دیکتاتوری «رضاخان» دستگاه اطلاعاتی - امنیتی کشور بدون آموزش های لازم به نیروهایش و به صورت مجموعه ای از نیروهای ناهمگون، ناهمگن و نامتجانس شکل گرفت، دستگاهی که وظیفه داشت صاحبان اندیشه مخالف شاه را با شدیدترین شیوه ها سرکوب کند. بدین سان رضاخان در این دوران کارنامه بسیار خشن و دهشتناکی از خود بر جای گذاشت. خاصه آن که بسیاری از مخالفان و مغضوبان وی بدون محاکمه و طی مراحل قضایی در زندان، توسط جلادانی مثل «پزشک احمدی» - که کوچکترین علم و اطلاعی از حرفه پزشکی نداشت - کشته شدند؛ به گونه ای که چهره ای همچون «تیمورتاش» که روزگاری مرد دوم عرصه قدرت بعد از رضاخان به شمار می رفت - و فرزندان او با فرزندان رضاخان همبازی بودند - نیز در شمار قربانیان قرار گرفت.

فساد در دستگاه های هم عرض اطلاعاتی در زمان دیکتاتوری رضاخان بیداد می کرد، به گونه ای که می شد هر بی گناهی را با تهمت

مخالفت با شاه، به قتل رساند و اموالش را مصادره کرد.^(۱) بر این اساس برخی منابع تعداد قربانیان سیاسی و غیرسیاسی شکنجه‌گاههای رضاخانی را تا حدود ۲۴ هزار نفر تخمین زده‌اند.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط استبداد رضاخانی، یکبارہ این بنای پوشالی به مثابہ خانہ عنکبوت از ہم پاشید و حتی بسیاری از عوامل سرکوب و کشتار مردم به محاکمہ کشیدہ شدند اما پس از چندی، «محمد رضا» - پسرش - با ایجاد ادارہ‌ای بہ نام «رکن دوارتش»، در صدد احیای دیکتاتوری پدرش برآمد اما این مسئلہ در عمل با حضور چہرہ‌هایی همچون «حضرت آیت‌اللہ سید ابوالقاسم کاشانی» و «دکتر محمد مصدق» کہ بہ صورت متحد و متفق در عرصہ سیاسی کشور ظاهر شدہ بودند، ناممکن می‌نمود.

تا این کہ شاه دو سال پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ کہ با انزوای مرحوم آیت‌اللہ «سید ابوالقاسم کاشانی» و بازگشت مجدد بہ سریر سلطنت و سرکوب و کشتار مخالفان خویش توسط چہرہ حکومت نظامی «تیمور بختیار»، ہمراہ بود، با طرح آمریکایی‌ها تشکیلاتی بہ نام سازمان اطلاعات و امنیت کشور^(۲) (ساواک) را تأسیس کرد کہ بہ سرعت بہ عنوان یکی از مخوف‌ترین تشکیلات اطلاعاتی و امنیتی در جہان شناختہ شد.

درآمدی بر تشکیل ساواک

ماجرای تأسیس ساواک بہ سال‌های دور باز می‌گردد، بہ سال‌های بگیر و ببند بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کہ خواب و آرامش را از مردم

۱- کتاب‌های «سیستم اطلاعاتی دوران رضاشاه»، تألیف دکتر سیدمصطفی نقوی، نشر مؤسسہ تاریخ معاصر ایران و «سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی ایران تا پایان دورہ رضاشاه»، اثر اقبال حکیمیون، نشر مؤسسہ تاریخ معاصر ایران.

۲- برای آشنایی بیشتر رک «خاطرات ارتشبد حسین فردوست»، انتشارات اطلاعات، جلد اول، تہران، ۱۳۶۹، تألیف مؤسسہ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

ایران به‌ویژه مبارزان راه آزادی و اسلام‌خواهی ریوده بود.

در واقع نطفه سازمان اطلاعات و امنیت کشور در همین سال‌های استبداد و اختناق بعد از کودتا بسته شد و این غده سرطانی به سرعت رشد کرد و سرانجام به سازمان مخوفی تبدیل شد که در وجود اکثر کارکنان آن از انسانیت خبری نبود.

سازماندهی و آموزش اولیه پرسنل ساواک توسط سازمان سیا به انجام رسید و از آن جا که آمریکا، انگلیس، اسرائیل و کشورهای غربی در ایران منافع مشترکی داشتند، مأموران سازمان‌های جاسوسی سیا، موساد، اینتلیجنس سرویس و... با عوامل ساواک به مثابه مجموعه‌ای واحد عمل می‌کردند؛ هر چند که عوامل اطلاعاتی آمریکا، اسرائیل، انگلیس هر یک در ایران دارای پایگاه‌های مستقل جاسوسی بودند. با وقوع انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) و سقوط نظام شاهنشاهی در ایران بساط جاسوسان اجنبی برای همیشه برچیده و پس از فتح ساختمان‌های ساواک توسط مردم، شکنجه‌گاه‌های ساواک نیز به سند زنده رسوایی رژیم شاه تبدیل شد.

با پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از عوامل ساواک به جرم آزار، شکنجه و قتل آزادیخواهان در دادگاه‌های انقلاب اسلامی محاکمه شدند و به سزای اعمال پلید خویش رسیدند و تعدادی دیگر به اسرائیل، آمریکا، انگلیس و دیگر کشورهای اروپایی پناهنده شدند، همچون: سرلشگر منوچهر هاشمی، پرویز ثابتی، عطارپور، ازغندی و...

با این حال هنوز هم نام ساواک به‌عنوان بازوی اطلاعات امپریالیسم و صهیونیسم در ذهن بسیاری از کسانی که رژیم شاه را به یاد دارند، یادآور تاریک‌ترین روزهای این سرزمین است، روزهایی که رشیدترین جوانان این مرز و بوم به جرم آزاداندیشی، در شکنجه‌گاه‌های مخوف ساواک،

بدون محاکمه به شہادت می‌رسیدند.^(۱)

سازمانی که از بندبند انگشتان رؤسای آن تجاوز به حقوق انسانی و شکنجه و آزار می‌بارید و دستی داشت، به بلندای تجاوز و وحشت. سازمان امنیت در ظاهر باید امنیت ایران و ایرانی را حفظ می‌کرد، ولی به جای ارمغان امنیت و آرامش در دل مردم، حتی در دورترین نقاط این سرزمین تخم وحشت کاشت تا سکوت و خفقان درو کند. اما واقعیت این است: «آن کس که باد می‌کارد، توفان درو خواهد کرد» و این توفان در ۲۲ بہمن ۱۳۵۷ با رہبری حضرت امام خمینی (ره) از راه رسید و بنیاد کینہ تیزی و وحشت‌افکنی ساواک را بر باد داد. شکنجہ گران و رہبران این تشکیلات که روزگاری فخر به فلک و ماہ و ستارہ می‌فروختند و غرور سرتاپای وجود منحوس شان را فرا گرفته بود، ہر یک بہ گوشہ‌ای گریختند و بہ قول مردم عامی ہر یک برای پنهان شدن، سر بہ ہر سوراخ موشی فرو کردند.

داستان ساواک، قصہ دردناکی است. سازمانی کہ در پوستہ‌ای خشن رشد کرد، مست قدرت شد و دست بہ کارہایی زد کہ نہ تنها در تاریخ معاصر ایران، بلکہ در تمام طول تاریخ سرزمین ما، بدیل و نمونہ‌ای نداشت. تا آن جا کہ آوازہ بدنامی‌اش مرزہای ایران را در ہم نوردید، بہ سراسر جہان رسید و سوژہ جراید و نقل محفل رسانہ‌های خارجی شد. بی‌رحمی شکنجہ گران آن و رفتار وحشیانہ‌ای کہ این تشکیلات در برخورد با مبارزان و آزادیخواہان پیشہ کرده بود، بہ قدری تکان دہندہ بود کہ داستان و موضوع دہہا گزارش مطبوعاتی و چندین فیلم مستند شد حتی علی‌رغم وابستگی شدید ساواک بہ سازمان سیا مطبوعات آمریکا

۱- برای آشنایی بیشتر رک خاطرات آقایان عزت مہتری، احمد احمد و خانم مرضیہ دباغ... تہران، حوزہ ہنری سازمان تبلیغات اسلامی.

نیز درباره شاه سفاک مطالب زیادی به چاپ رساندند. مجله «نیوزویک» نشریه پرخواننده آمریکایی در گزارشی به تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۷۵ در ذیل تصویری از شاه معدوم روی جلد خود نوشت: «تلاش برای کسب قدرت» این نشریه در صفحات داخلی خود در یک گزارش مبسوط با عنوان «آرام، ممکن است ساواک بشنود» به تشریح نحوه برخورد سازمان امنیت ایران، با مبارزان و عناصر مخالف رژیم پهلوی پرداخت و نوشت: «شاه چشم‌ها و گوش‌های بسیار دارد... ساواک که مخفف «سازمان اطلاعات و امنیت کشور است» /یا شیوه‌های وحشیانه برخورد مأموران خود /وظیفه دارد تا نوعی از احساس ترس را در فضای جامعه ایجاد کنند، گرچه همقطاران آنها در «ک.جی.بی» و «سی.آی.ا.» شهرت رسواگرانه بیشتری کسب کرده‌اند. یک کارشناس انگلیسی امور ایران با خونسردی درباره ساواک می‌گوید: کارآیی آنها فوق‌العاده است و بی‌گمان به قدر هر پلیس مخفی دیگری در منطقه، بی‌رحم هستند.»^(۱)

البته ساواک به این درجه از کارایی نرسید، مگر به مدد آموزش‌های تئوری و عملی عوامل موساد، سیا و اینتلیجنس سرویس. جالب این که عموم برنامه‌های تلویزیونی که ساواک برای بدنام کردن چهره‌های مبارز ضبط و پخش می‌کرد در ظاهر با حضور خبرنگاران جراید برگزار می‌شد و آنها نیز می‌توانستند پرسش‌های خود را آزادانه مطرح کنند، در حالی که «تمامی» پرسش‌ها از قبل بین روزنامه‌نگاران و خبرنگاران توزیع می‌شد که آن را مطالعه و مطرح کنند تا پاسخ از قبل طراحی شده رژیم را بشنوند، پرویز ثابتی که پای ثابت طراحی‌های خشونت‌بار و دستگیری‌ها و شکنجه‌ها و مجری برگزاری این مضحکه تبلیغات رسانه‌ای بود، می‌گوید:

«... فردای آن روز مصاحبه انجام شد و خبرنگاران داخلی و خارجی که حضور داشتند، سؤالاتی پرسیدند که البته بعضی از سؤالات را ما خودمان به خبرنگارها داده بودیم که در آنجا پرسند.»^(۱)

وی ادعا می‌کند «برخی» از سؤالات را ما به خبرنگاران می‌دادیم و این هم اعترافی است که در کتابش مطرح می‌کند مبنی بر اینکه «در ساواک هیچ کس شکنجه نشده است و همه این‌ها خودزنی بوده است!»

مقدمات شکل‌گیری غیررسمی

در بعدازظهر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کودتای امپریالیستی تی.بی.آژاکس به سرکردگی یکی از مأموران ارشد «سازمان سیا» به نام کیم روزولت به پیروزی رسید و ثمره تلاش یک دهه مردم مبارز و مسلمان ایران به رهبری آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و دکتر محمد مصدق به جایی نرسید و سرانجام دیکتاتوری سیاه شاه به قدرت رسید، در آن زمان سرلشکر فضل‌الله زاهدی از یک زره‌پوش ارتشی که او را از فرستنده رادیو به عمارت شهربانی کل کشور آورده بود، پیاده و به طور موقت در اتاق رئیس شهربانی به کار مشغول شد، در شمار اولین احکامی که وی صادر کرد، اعلام حکومت نظامی در تهران و انتصاب سرلشکر فرهاد دادستان^(۲) به عنوان فرماندار نظامی تهران بود.

۱- ثابتی، پرویز. در دامگه حادثه. نشر شرکت کتاب، سال ۱۳۹۱، چاپ خارج کشور، ص ۱۹۲.
 ۲- فرهاد دادستان در سال ۱۲۸۵ شمسی در تهران به دنیا آمد. پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه به دانشکده افسری رفت و پس از پایان دوره آن به عنوان ستوان دوم در خدمت لشکر اول تهران قرار گرفت. وی در جوانی با خواهرزاده همسر رضاشاه ازدواج کرد و همین مسئله و ارتباط با دربار موجب ارتقاء و پیشرفت سریع او را فراهم آورد؛ به طوری که در زمان رضاشاه با داشتن درجه سروانی، فرماندهی یک هنگ به او سپرده شده بود. وظیفه او پیشتر در ایام رضاخان حفاظت از کاخ‌های سلطنتی بود.
 وی بعد از شهریور ۱۳۲۰ خود را به سپهد حاجعلی رزم‌آرا، رئیس ستاد مقتدر ارتش آن ایام، نزدیک کرد و در سال ۱۳۲۸ از رهگذر همین نزدیکی و حمایت، موفق به اخذ درجه سرتیپی و سپس به ریاست ستاد

بدین ترتیب، در این لحظه شوم پایه‌های سازمان جهنمی «ساواک» گذاشته شد و مأموران آن دست تعرض به جان و مال و ناموس مردم ایران دراز کردند؛ زیرا ساواک از دل همین فرمانداری نظامی بیرون آمد و مأمورانی که امتحان و آموزش جنایتکاری خود را در این تشکیلات داده بودند، با ترفیع درجه و گرفتن حقوق و مزایا و پاداش‌هایی افزون‌تر به ساواک منتقل شدند.

سرلشکر فرهاد دادستان از فارغ‌التحصیلان دوره اول دانشکده افسری در ایام دیکتاتوری رضاخان بود. او که در جوانی با دختر خاله **محمد رضا پهلوی** ازدواج کرده^(۱) و تمام ایام خدمت خود را در دربار و در سایه حمایت رضاخان و محمد رضا گذرانده بود، مرد میدان اداره فرمانداری نظامی نبود؛ زیرا او افسری اهل خوشگذرانی بود و با مقوله سرکوب میانه‌ای نداشت، به همین دلیل با این که خودش بازداشت‌شدگان را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد و آنها را به باد ناسزا و دشنام‌های رکیک می‌گرفت و حتی با خشونت و شدت عمل در کار بازجویی‌ها حضور می‌یافت، نتوانست بیش از چند ماهی در این مقام دوام آورد و به زودی جای خود را به **سرتیپ تیمور بختیار** - که در سببیت و وحشی‌گری نظیر نداشت^(۲) - داد. البته پاره‌ای از محافل و برخی از نویسندگان و پژوهشگران تاریخ معاصر، دلیل تعویض او را

ژاندارمری برگزیده شد. پس از آن رئیس بازرسی ژاندارمری بود تا این که به فرماندهی لشکرگران منصوب شد. در کودتای ۲۸ مرداد از عوامل نزدیک به سرلشکر زاهدی بود و در غروب همان روز به مقام فرمانداری نظامی تهران منصوب شد. او نسبت به مخالفان شدت عمل فراوانی به خرج می‌داد و بازداشت‌شدگان را شخصاً مورد ضرب و شتم قرار می‌داد، با این همه بیش از دو سه ماهی در این مسند دوام نیاورد و جای خود را به سرتیپ تیمور بختیار داد.

۱- عاقلی، باقر. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران. نشر گفتار، چاپ اول، ۱۳۸۰. ص ۶۴۵.
 ۲- برای آشنایی بیشتر ر.ک تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، ۴ جلد، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی.

سوءاستفاده‌های کلان مالی و اختلاس‌های کلان که در همین مدت کوتاه به عاملیت او در فرمانداری نظامی صورت گرفته بود، ذکر کرده‌اند. هر چند این دلیل برای تعویض او کافی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا تیمور بختیار که پس از فرهاد دادستان به فرمانداری نظامی تهران رسید، صدها و شاید هم هزاران برابر او دزدی کرد و بیشتر بودجه فرمانداری نظامی را به جیب زد. او حتی به طور علنی از برخی گروه‌ها و بزهکاران باج می‌گرفت و هیچ کس، هیچ کاری با او نداشت. گروهی هم حضور دختر عموی بختیار به عنوان ملکه در دربار ایران را دلیل گزینش تیمور بختیار به جای دادستان می‌دانند.

جلادی به نام «تیمور بختیار»

تیمور بختیار قبل از کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فرمانده پادگان کرمانشاه بود. وی سه روز قبل از کودتا به همراه نیروهای تحت امرش به سمت تهران حرکت کرد و در سر راه خود، تظاهرات مردم همدان را - که به حمایت از ملی کردن صنعت نفت برپا شده بود - به خاک و خون کشید و با سربازان و عوامل تحت فرمانش در خارج از شهر همدان اردو زد و منتظر دستور مرکز ماند و به این ترتیب در خدمت کودتا قرار گرفت. به همین سبب پس از این که محمدرضا پهلوی - که به عراق و سپس به ایتالیا گریخته بود - به ایران بازگشت، وی را به تهران احضار کرد و به درجه سرتیپی ارتقا بخشید و او را به فرماندهی لشکر دو زرهی تهران به کارگماشت.

لشکر دو زرهی در ارتباطی نزدیک با فرمانداری نظامی تهران بود و در گوشه و کنار پادگان آن (چهارراه شهید قدوسی کنونی) زندان‌های متعدد ساخته بودند و در عمل این لشکر، به زندان زندانیان سیاسی تبدیل

شده بود.

در چند ماه اول این سرکوب هر روز زندانی تازه‌ای را به این پادگان می‌آوردند یا اگر شخصیتی از رجال معروف دوران قبل از کودتا بازداشت می‌شد، برای نگهداری به لشکر دو زرهی سپرده می‌شد. در این ایام سرتیپ تیمور بختیار با هدف خوش خدمتی هر روز زندانیان را به صف صبحگاه پادگان می‌آورد و زندانی‌های جدید، به خصوص رجال و افراد مشهور را، در همان مراسم صبحگاه پادگان به تخته شلاق می‌بست و چند درجه دار را با شلاق به جان این عناصر مبارز می‌انداخت تا از دیگران زهر چشم بگیرد.

خبر این خوش خدمتی‌های هر روزه یا توسط دیگران به گوش شاه می‌رسید یا این که تیمور بختیار شخصاً گزارش وحشی‌گری‌های روزانه خود را طی گزارش‌های رسمی برای مقامات کشوری و لشکری می‌فرستاد.

به سبب آوازه‌ای که تیمور بختیار در سنگدلی و قساوت پیدا کرده بود، زمانی که رژیم تصمیم به تعویض سرتیپ دادستان گرفت، محمدرضا پهلوی که نیاز شدید به تشدید فضای اختناق و استقرار دیکتاتوری خود داشت، تیمور بختیار را با توجه به خویشاوندی با همسرش و همچنین قساوت و بی‌رحمی‌اش بدون درنگ برای تصدی مقام فرماندار نظامی تهران مناسب تشخیص داد و در دیماه سال ۱۳۳۲ او را با حفظ سمت فرماندهی لشکر دو زرهی، به فرمانداری نظامی تهران منصوب کرد.

تیمور بختیار فرزند یکی از خوانین کم بضاعت ایل بختیاری به نام فتحعلی‌خان معروف به سردار معظم بختیاری بود که در سال ۱۲۹۲ شمسی در شهرستان شهرکرد - مرکز چهارمحال و بختیاری - به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی و خواندن و نوشتن را در همین شهرستان و به شیوه و

آیین عشایری فراگرفت و پس از دریافت گواہینامہ دورہ ابتدایی بہ شہر اصفہان بردہ شد و سیکل اول دبیرستان را در اصفہان بہ پایان برد. وی در سال ۱۳۰۹ بہ ہمراہ شاپور بختیار برای ادامہ تحصیل بہ لبنان اعزام شد و در شہر بیروت در مدرسہ «لائیک» بہ ادامہ تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۱۲ موفق بہ اخذ دیپلم دبیرستان از این مدرسہ شد. در همان سال برای ادامہ تحصیل بہ فرانسہ رفت و در مدرسہ نظامی پاریس بہ تحصیل اشتغال ورزید. وی در سال ۱۳۱۵ شمسی دورہ آموزشی این دانشکدہ را بہ پایان برد و بہ عنوان ستوان دوم سوار فارغ التحصیل شد و بہ ایران بازگشت و با همان درجہ بہ استخدام ارتش رضاخان درآمد. تیمور بختیار در سال ۱۳۱۷ بہ درجہ ستوان یکمی نائل آمد و چند سال بعد در سال ۱۳۲۱ و در دوران پادشاهی محمدرضا پهلوی بہ درجہ سروانی رسید و در سال ۱۳۲۵ درجہ سرگردی گرفت.

ایام سروانی و سرگردی تیمور بختیار مقارن با اعلام خودمختاری آذربایجان توسط رہبری فرقہ دموکرات بہ نام جعفر پیشہ‌وری بود. تیمور بختیار در این ایام در بخش رکن دوم و اطلاعات و جاسوسی ارتش سرگرم کار بود، با گروہی از نوجوانان و جوانان ناسیونال شوونیست روابطی نزدیک ایجاد کرد و با الگوبرداری از فاشیسم ہیتلری، گروہی را ابتدا با نام مکتب ناسیونالیسم و بعدہا - با نام حزب پان ایرانیست بہ وجود آورد و با بہرہ‌گیری از احساسات ملی‌گرایانہ ایشان و با ہدف ظاہری رؤیای تجدید دوران کوروش و داریوش ہخامنشی و اردشیر بابکان و شاپور ذوالاکتاف ساسانی کہ در ایام اقتدار و دیکتاتوری رضاخان نیز بہ شدت در اطراف باستانگرایی افراطی آن تبلیغ می‌شد، از شور و خروش این نوجوانان و جوانان بازی خوردہ در جہت اہداف و برنامه‌های رژیم پهلوی بہرہ‌برداری کرد، لیکن اصل این گروہک با این کہ

نام دهان پرکن حزب را یدک می‌کشید، بیش از چند عضو نداشت که اعضای آن عبارت بودند از: داریوش همایون، شاپور زندنیا، داریوش فروهر، محمد عاملی‌تهرانی، محسن پزشکیور^(۱)، منشی‌زاده و دو سه نفر دیگر.

این چند نفر در ابتدا با بهره‌گیری از آشفته بازار زمان جنگ جهانی دوم و هجوم نیروهای متفقین به ایران، به زاغه‌های متروک ارتش واقع در تپه‌های عباس‌آباد می‌رفتند، جایی که اسلحه و مهمات موجود در آن در همان روزهای اول حمله به ایران توسط فرماندهان ارشد ارتش به تاراج رفته و به افراد مختلف، به‌ویژه ایلات و عشایر که برای حفظ امنیت خود نیاز شدید به اسلحه و مهمات داشتند، در نقاط مختلف کشور فروخته شده بود، ولی این جوانان با برخی از قطعات خراب اسلحه‌ها و مهمات رها شده در این زاغه‌ها و تعمیر و ترمیم آنها، سعی داشتند تا لوازمی قابل استفاده بسازند و در همین ارتباط بود که یکی از سرکرده‌های این گروه به هنگام تعمیر و بازسازی یک نارنجک خراب - که در یکی از همین زاغه‌ها پیدا کرده بودند - کشته شد. داریوش همایون نیز پایش آن‌چنان آسیبی دید که تا پایان عمر می‌لنگید.

یکی از اعضای مکتب پان ایرانیست، شاپور زندنیا نام داشت. او که بعدها کارش با تیمور بختیار به دوستی و صمیمیت بسیار رسید، همچون داریوش همایون به یکی از اعضای پر قدرت مافیای مطبوعاتی دوران محمدرضا پهلوی و مرتبط به سازمان سیا مبدل شد. وی در خاطرات خود و نوشته‌هایش به این ایام و ارتباطاتش با تیمور بختیار اشاره می‌کند و از روزهایی سخن می‌گوید که بختیار به دیدن آنها می‌آمد و او و دوستانش

۱- برای اطلاع از ارتباط «محسن پزشکیور» با «میس لمبتون» جاسوسه انگلیس در سال‌های ۱۳۲۵- ر.ک. «پان ایرانیسم»، ناصر انقطاع، چاپ آمریکا، ۱۳۷۲.

را به رفتن آذربایجان و کمک به نیروهای طرفدار دولت مرکزی تشویق و تحریص می‌کرد. در این زمان تیمور بختیار اسلحه و برخی از مهمات و ادوات جنگی را به وسیله شاپور زندنیا و دیگر جوانان عضو حزب پان ایرانیست به زنجان و برای اعضای ایل ذوالفقاری می‌فرستاد. این اقدامات موجب شد تا مدت دوران سروانی تیمور بختیار در ارتش شاه خیلی کوتاه شود و پس از چهار سال، یعنی در سال ۱۳۲۵ به درجه سرگردی ارتقا یابد و به ریاست شعبه عشایری رکن دوم ارتش منصوب شود. او در همان سال یعنی سال ۱۳۲۵ به هنگام حمله ارتش به آذربایجان با درجه سرگردی، فرماندهی جنگ‌های چریکی و نامنظم را برعهده گرفت و بزودی موفق شد تا به یاری سواران ایل ذوالفقاری، شهر زنجان را از تصرف اعضای فرقه دموکرات آذربایجان خارج کند.^(۱) این اقدام باعث شد تا او دوباره یک سال ارشدیت بگیرد و با همان درجه سرگردی فرمانده هنگ سوار ماکو شود. انتصاب او به فرماندهی پادگان در مرز اتحاد شوروی، حکایت از روحیه و اعتقادات ضدکمونیستی وی داشت و این احتمال را هم مطرح می‌کرد که وی از ابتدای خدمت در ارتش شاهنشاهی، توسط آمریکایی‌ها تحت کنترل و آموزش بوده است.

تیمور بختیار در سال ۱۳۲۷ به درجه سرهنگ دومی و در ۱۳۲۹ به درجه سرهنگی نائل آمد و رئیس ستاد لشکرگارد شد. با این همه به لحاظ اقتصادی نمی‌توانست در برابر ارتشی‌های مورد توجه شاه عرض اندام کند. هر چند که در جریان براندازی فتنه فرقه دموکرات در آذربایجان از شرایط بهتری برخوردار شده بود.

۱- عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد اول، ص ۲۷۳.

در خدمت کودتا

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ سرهنگ تیمور بختیار به سمت فرماندهی تیپ مستقل زرهی کرمانشاه منصوب شد و در همین مقام بود که گرمیت روزولت - فرمانده نیروهای کودتا علیه دولت ملی - از او کمک خواست و بختیار نیز آمادگی خود را برای هرگونه کمک و یاری اعلام داشت.

تیمور بختیار تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد و دستیابی به مقام فرماندار نظامی تهران و ورود به چرخه قدرت، صاحب یک زندگی ساده بود و مانند افراد طبقه متوسط جامعه می زیست. ارتشبد سابق حسین فردوست - یکی از عناصر اطلاعات و ساواک رژیم پهلوی - شیوه زندگی تیمور بختیار در زمان سرهنگ دومی را اینگونه توصیف می کند:

«تیمور بختیار را اولین بار در خانه اش دیدم. محمود ارم با خواهش مرا به خانه بختیار برد... معلوم بود که ارم با بختیار سوابق دوستی بسیار دارد و تیمور از او خواسته بود که مرا به خانه اش ببرد. خانه تیمور بختیار در یکی از خیابان های فرعی خیابان های کاخ و در یک ساختمان دو طبقه کهنه ساز بود. طبقه دوم که دو اتاق داشت، در اختیار تیمور بود و او با یک زن از ایل بختیاری و یک دختر کوچک در آنجا زندگی می کرد. در آن موقع تیمور بختیار سرهنگ دو سوار و جوانی حدوداً ۳۰ ساله بود. خیلی احترام و محبت کرد. دو اتاق با اثاثیه کهنه و درجه سه تزئین شده و به وسیله پرده از هم جدا می شد. در یک اتاق از ما پذیرایی کرد و در اتاق دیگر زن و دخترش بودند... معلوم شد که با حقوق خود زندگی اش را می گذراند و هر چند از خانواده خوانین بختیاری است، ولی وضعی ندارد. استنباطم این بود که می خواهد من وضعش را ببینم و فقر فوق العاده او را به محمدرضا بگویم...»^(۱)

اما همین شخص، پس از کودتا با توجه به مقام و قدرتی که به دست

۱- ارتشبد حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، صص ۴۱۶-۴۱۵.

آورد، به جمع‌آوری مال و ثروت پرداخت و صاحب‌دارایی فراوانی شد. شکی نیست که تیمور بختیار از زمان انتقال به رکن دوم ارتش در درجه سروانی و به هنگامی که مأمور رساندن آذوقه، مهمات، اسلحه و جنگ‌افزار به افراد ایل ذوالفقاری زنجان بود، در ارتباط با سازمان جاسوسی CIA قرار داشته و بی‌شک قبل از انتصاب به فرماندهی جنگ‌های چریکی در منطقه آذربایجان و زنجان، از سوی سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس مورد آموزش قرار گرفته بود؛ زیرا پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ که سربازان آمریکایی به همراه نیروهای متفقین پای به ایران گذاشتند، در جستجوی یافتن جایگاهی محکم در هرم حاکمیت و دیوانسالاری رژیم پهلوی بودند و به همین سبب بود که در همین ایام آلن دالس - رئیس سازمان جاسوسی سیا - که در جهان به دایناسور اطلاعاتی شهرت داشت، به ایران سفر کرد تا با بختیار دیدار کند.

تیمور بختیار پس از حمله متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ تمام توان خود را در خدمت نیروهای انگلیسی و آمریکایی گذاشت و به سبب پایگاه طبقاتی‌اش به‌عنوان یک «خان‌زاده» در تضاد و تقابل با اتحاد جماهیر شوروی - که شعار نابودی فئودالیسم و سرمایه‌داران را سر می‌داد و صحبت از تقسیم زمین روستاها بین دهقانان و توزیع سرمایه و سود کارخانه‌ها و مصادره کاخ‌های شهری به سود کارگران می‌کرد - قرار گرفت. بختیار در زمانی که به رکن دوم واحد اطلاعات ارتش منتقل شد با قرار گرفتن در جایگاه فرماندهی جنگ‌های نامنظم چریکی، همراه با نیروهای تحت امرش به نبرد علیه حکومت دست‌نشانده به رهبری جعفر پیشه‌وری و افراد تحت فرمان فرقه دموکرات و کمونیست‌های هوادار شوروی در آذربایجان پرداخت و به این ترتیب توجه بیشتر دولت آمریکا به وی معطوف شد. به‌ویژه زمانی که تیمور بختیار به فرماندهی پادگان

ماکو در نقطه صفر مرزی ایران و شوروی منصوب شد، کوشید تا بیش از پیش این روحیه ضدکمونیستی و مدافع سیاست غرب و فرمانبری محض از دولت مرکزی و علاقه به نیروهای آمریکایی را به نمایش بگذارد.

همانگونه که در صفحات پیشین اشاره شد، تیمور بختیار به سبب قبول درخواست همکاری با سازمان «سیا» یک روز پس از کودتای ۲۸ مرداد، یعنی در روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ به درجه سرتیپی ارتقای مقام یافت و به تهران احضار و به فرماندهی لشکر دو زرهی منصوب شد و در دیماه ۱۳۳۲ با حفظ سمت فرماندهی لشکر دو زرهی به فرمانداری نظامی تهران دست یافت.

انتصاب بختیار به فرمانداری نظامی تهران موجب شد تا او روحیه دیکتاتوری خود را بیشتر به نمایش بگذارد، چنانچه خیلی زود به آن چنان قدرتی دست یافت که رسانه‌های غربی او را سلطان بی تاج و تخت ایران نامیدند.

بختیار پس از انتصاب به این مقام، از همان روزهای نخست در برخورد با مبارزان، خشونت بی حد و مرزی از خود نشان داد و البته این‌گونه خوش خدمتی‌هایش، از چشم مأموران و دولتمردان آمریکایی دور نبود. به‌ویژه این که او سعی داشت تا هر چه بیشتر خود را به دولت آمریکا نزدیک کند و علاقه‌مندی‌اش را به آنان اثبات کند.

در همین سال‌ها و از رهگذر همین فرمانبری مطلق، وی اطمینان و اعتماد هر چه بیشتر دولتمردان آمریکایی را به سوی خود جلب کرد و بدون تردید از همین ایام با سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا، ارتباط برقرار کرد و از جانب این سازمان‌ها مورد آموزش‌های مختلفی قرار گرفت و این اعتماد را تا آن حد قوت بخشید که آمریکایی‌ها به هنگام برنامه‌ریزی برای عملیاتی کردن طرح موسوم به آژاکس و انجام کودتا، او

را در شمار افسران و فرماندهان ارتش ایران قرار دادند که می‌توان بر حمایت آنها از برنامه‌های آمریکا و اطاعت و فرمانبرداری از دولتمردان آمریکایی حساب کرد. بدین ترتیب تیمور بختیار که در آن هنگام فرماندهی پادگان کرمانشاه را برعهده داشت، به درخواست رهبران آمریکایی کودتا به تهران فرا خوانده شد تا با نیروهای تحت امرش برای کشتار و قلع و قمع مردم بی‌دفاع به کمک کودتاگران بشتابد.

تیمور بختیار به همان صورتی که از وی خواسته شده بود، عمل و همراه با افراد پادگان کرمانشاه به طرف تهران حرکت کرد و حتی نیروهای پیشقراول او تظاهرات مردم همدان به حمایت از نهضت ملی شدن صنعت نفت را نیز به خاک و خون کشیدند.

فرمانداری نظامی، مقدمه تشکیل ساواک

پس از سقوط دولت ملی در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و بازگشت شاه به سلطنت، آزادی‌های نیم بند به جامانده از شهریور سال ۱۳۲۰ به تدریج تبدیل به اقدامات سیتزه‌جویانه علیه نهادهای مذهبی - مردمی و مخالفین رژیم شاه شد و حکومت ماهیت ضد دینی خود را نشان داد.

در این میان دولت کودتا با برقراری فرمانداری نظامی تهران با هدف ایجاد جو رعب و وحشت کوشید تا نخست‌وزیری زاهدی را تثبیت کند، به همین دلیل با انتقال نیروهای نظامی از شهرستان‌ها به تهران و سپس گردهم‌آوری واحدهای کوچک نظامی کوشید، واحدهای بزرگتری را سامان بدهد. از دل آن ادغام‌ها دو لشکر بزرگتر، یکی به نام «لشکر ۱ پیاده شاهنشاهی» و دیگری «لشکر ۲ زرهی»، شکل گرفت.

در این ماجرا «تیمور بختیار» به فرماندهی لشکر ۲ زرهی منصوب شد و سرلشکر «فرهاد» به‌عنوان فرماندار نظامی تهران معرفی شد.

این ایام مصادف بود با آغاز بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها، به همین دلیل در کلاس‌های درس و بحث مدارس و دانشگاه‌ها موضوع کودتا، سلطه آمریکا، فرمانداری نظامی و حکومت نظامی در فضایی پر از وحشت مطرح می‌شد اما در مهر و آبان ماه بر تحرک دانشجویان علیه دولت کودتا و فرمانداری نظامی افزوده شد، به دنبال این مسئله مأموران نظامی در اطراف دانشگاه‌ها به‌ویژه دانشگاه تهران مستقر و فعالین سیاسی را در دانشگاه‌ها مورد تعقیب قرار دادند. هنگامی که خبر ورود نیکسون معاون رئیس جمهوری وقت آمریکا منتشر شد، تحرکات دانشجویی شدت بیشتری گرفت و ضریب امنیتی شدن جامعه افزایش یافت و اوضاع عمومی کشور در شرایطی بسیار ملتهب قرار گرفت. طرح‌های دیگر آمریکا بعد از سفر نیکسون به ایران که اجرای متضمن تداوم سلطنت شاه و هر چه وابسته‌تر شدن کشور به اجانب به حساب می‌آمد اعتراض شدید تشکيل‌های دانشجویی روبرو شد.

زیرا جریان مداخله آمریکا در همه امور کشور رو به توسعه بود. سرانجام نیز برخوردهای خشن نیروهای فرمانداری نظامی و زد و خورد با دانشجویان معترض به داخل دانشگاه‌ها کشیده شد. با ورود نیروهای امنیتی مسلح و ارتش به داخل دانشگاه و درگیر شدن آنها با دانشجویان معترض حادثه ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ و شهادت دانشجویان در اطراف دانشکده فنی را در تاریخ معاصر ثبت کرد، عده‌ای نیز مجروح شدند اما سه تن از دانشجویان به شهادت رسیدند. پس از این واقعه سرلشکر فرهاد دادستان توسط دولت کودتا کنار گذاشته شد و تیمور بختیار در پنجم دیماه همان سال بار دیگر به‌عنوان فرماندار نظامی زمام امور را در دست گرفت.

بختیار به بهانه مبارزه با کمونیزم و جریان‌های مارکسیستی به هر

جنایتی دست زد و با توجه به این که ثریا اسفندیاری همسر دوم شاه دختر عمومی وی محسوب می شد، موقعیت سیاسی وی نیز روز به روز بهبود یافت، به گونه ای که به راحتی با شخص شاه ارتباط مستقیم برقرار می کرد و لذا روز به روز به میزان قدرتش افزوده می شد، البته چون بختیار می دانست که «محمد رضا» چقدر چاپلوس ها را دوست دارد، همیشه در چاپلوسی راه افراط را می پیمود، چیزی که شاه را سخت خوش می آمد.

بدین ترتیب تیمور بختیار عناوین فرماندهی لشکر ۲ زرہی و فرمانداری نظامی تهران را همزمان به دست آورد و در سایه این قدرت بساط قلع و قمع و شکنجه آزادی خواهان را فراهم آورد. او که به شقاوت و بی رحمی شهرت داشت، در این اوضاع موقعیتی به هم رساند و به سرعت نردبان ترقی را طی کرد. چنان که پس از چندی، علاوه بر فرماندهی فرمانداری نظامی تهران جای سرلشکر «منصور افخمی» را هم گرفت.

به این ترتیب حوزه قلمرو قدرت نظامی او در سرتاسر شمال غرب، مرکز و جنوب غربی کشور گسترش یافت.

بختیار طی مدت کوتاهی چنان قدرت و نفوذی پیدا کرد که هیچ کس نبود که از او نترسد و حساب نبرد، چرا که فرماندار نظامی تهران فعال مایشاء و اختیاردار کل تهران و کشور شده بود و هر کس را که اراده می کرد به قتل می رساند. هیچ ضابطه و قانونی در کار نبود که بر عملکرد او کنترل و نظارت داشته باشد و او هم عامل محدودکننده ای را در مقابل خود نمی دید و به هر عملی دست می زد، به عنوان مثال به دستور وی خواننده ای به نام «پوران» را در روز روشن در خیابان و در کنار شوهرش ربودند و با آن که وی سه ماه مفقود الاثر بود شوهرش جرأت شکایت پیدا نکرد.

دادگاه‌های نظامی ابزار کار دست بختیار شده بود. ملاک قضاوت، به میزان چاپلوسی فرد نسبت به شاه و بختیار بستگی داشت. آنها مجازاتی را موضوع حکم خود قرار می‌دادند که از طرف بختیار و دربار دیکته می‌شد. متهم باید دفاع از خود را مطابق خواست متصدیان محکمه انجام می‌داد. متهمان در بدترین اماکن نگهداری می‌شدند. پادگان‌های نظامی قدیمی محل بازداشت و زندان و محاکمه آنها بود حکم محکومیت به حبس و اعدام در همان‌جا صادر می‌شد. پادگان‌هایی مانند «جمشیدیه»، «عشرت آباد»، «قزل‌قلعه»، «ستاد لشکر ۲ زرهی»، «باغ شاه» و... محل محاکمات، زندان و اعدام آزادیخواهان بود و هیچ قید و بند و حق و حقوقی در کار نبود. حتی بختیار پیش از بازپرسی با اسلحه کمربندش یکی از اعضای فدائیان اسلام را به شهادت رساند؛ زیرا وی با شهادت و شجاعت با بختیار سخن گفته بود. این شهید عبدالحسین واحدی نام داشت.

چگونگی شهادت سید عبدالحسین واحدی

یکی از کارهای بسیار قبیح تیمور بختیار این بود که هر وقت متهم سیاسی مهمی را به اتاق کار او می‌بردند، بختیار کلت ۴۵ سنگین خود را از کتف می‌زد و خارج می‌کرد و مثل این‌که می‌خواهد متهم را به قتل برساند، اسلحه را به سمت او نشانه می‌گرفت اما گلوله را به سوی سقف اتاق یا دیوار شلیک می‌کرد اما مواردی هم بود که او متهم سیاسی را به قتل می‌رساند، مانند شهید سید عبدالحسین واحدی.

در آبان ماه سال ۱۳۳۴ یکی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام به نام مظفر ذوالقدر، حسین علاء نخست‌وزیر وقت را به دلیل سفر به بغداد به جهت شرکت در شورای «پیمان بغداد» که زیر نظر آمریکا و انگلیس

تشکیل می‌شد، مورد هدف قرار داد اما گلوله در اسلحه‌اش گیر کرد و ترور این سفاک نافرجام ماند، به دنبال این ترور ناموفق، بختیار دستور دستگیری و سرکوب این جمعیت را صادر کرد و در همین زمان سید عبدالحسین واحدی را بدون محاکمه در اتاق کارش ترور کرد و سپس در رسانه‌ها اعلام کرد که در حین فرار کشته شده است. در حالی که روایت درست و حقیقت آن را بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و حتی مردم می‌دانستند. شهید حاج مهدی عراقی درباره این واقعه می‌نویسد:

«وقتی که علا تیر می‌خورد، طوری نمی‌شود و ۲۴ ساعت بعد حرکت می‌کند برای بغداد، مرحوم واحدی به اتفاق اسدالله خطیبی حرکت می‌کنند بروند بغداد که همانجا علا را بزنند. شب می‌رسند اهواز، در اهواز یک مسجد بود که شب می‌روند توی مسجد، آنجا نماز بخوانند، یک افسری بود که وقتی مازندران بودیم به نام خاکی (آن موقع سروان بود حال شده بود سرهنگ) آنجا نمی‌دانم معاون شهربانی چی بوده که می‌آید گشت، وقتی می‌آید گشت، تصادفاً سر می‌زند توی مسجد، موقعی سر می‌کند توی مسجد که مرحوم واحدی داشت سر حوض وضو می‌گرفت، می‌بیند و می‌شناسد، می‌آید جلو و سلام علیک و احوال‌پرسی می‌کند و می‌گوید، این جا چکار می‌کنی؟ می‌گوید هیچی آمده‌ام کار داشتم. از در که می‌آید بیرون به مأمور می‌گوید مواظب باش که این‌ها بیرون نروند می‌آید تماس می‌گیرد، با تهران و می‌گوید واحدی این جاست، می‌گویند بگیری او را، همان‌جا ایشان دستگیر می‌شود با اسلحه که عقب کمرش بود می‌آورد او را تهران یک راست می‌برند اتاق بختیار به مجرد این که داخل اتاق بختیار می‌شود، بختیار شروع می‌کند فحش دادن، فحش مادر به او می‌دهد، مادر فلان دست از این کارهایتان بر نمی‌دارید. او هم می‌گوید مادر من زهراست، مادر فلان خودت هستی و صندلی که آنجا بود [را] بلند می‌کند که ول کند برای بختیار، بختیار هم از همان پشت میز بلند می‌شود و اسلحه

را می‌کشد و سه تا تیر به او می‌زند و جابه‌جا می‌کشد او را توی دفترش. بعد روزنامه‌ها نوشتند که تو راه می‌آمده، واحدی خواسته از دست مأمورین فرار کند، خلاصه‌اش کشته شده که بعد حائری‌زاده تو مجلس اعتراض می‌کند، می‌گوید که ایشان تا تهران خبر آمدنش هست، که بعد حائری‌زاده را تهدید می‌کنند که اگر این حرف‌ها را ادامه بدهد، سلب مصونیت از تو می‌کنیم که او هم دنبالش را نمی‌گیرد...»^(۱)

به‌طور کلی در دوره فرمانداری نظامی و ریاست «تیمور بختیار» بر ساواک، وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها به امری عادی تبدیل شد و آزادیخواهان بسیاری اسیر سیاه‌چال‌های مرگ‌وی شدند که در این میان فقط به شکنجه شهید خلیل طهماسبی اشاره می‌کنیم، با این دریغ که مجال اندک است و آوردن شرح احوال تک تک زندانیان ممکن نیست. یکی از شکنجه‌گران به نام استوار تیموری در این باره می‌گوید:

«هر که از توده‌ای‌ها یا مسلمان‌ها را من شکنجه دادم خیلی استوار بودند ولی از همه استوارتر - که مرا به اعجاب وا داشت - مرحوم خلیل طهماسبی بود،... یکی از شکنجه‌هایی که من به او دادم این بود که بدنش را لخت کردم و او را کردم تو بشکه خورده شیشه تا همین‌طور که این بشکه [می‌غلطید و آن] را می‌گرداندم تا او با بدن لخت [پرخراش از] خرده شیشه بی‌طاقت شود. که هر دوری، در بشکه را برمی‌داشتم و می‌گفتم: حاضری اقرار کنی؟... خون فواره می‌زد، می‌دیدم می‌گوید: بدن مرا در راه محبت محمد و آل محمد پاره پاره کنید... فقط همین را می‌گفت. یک آخ هم نگفت».^(۲)

پس از چندی اعضای زیادی از جمعیت فدائیان اسلام توسط

۱- مقدسی، محمود. ناگفته‌ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، «نشر رسا»، سال ۱۳۷۰، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۲- مجله یاد، شماره ۱۰۰، انتشارات مؤسسه بنیاد تاریخ، صص ۱۷۸-۱۷۷.

فرمانداری نظامی دستگیر شدند و چهار نفر از چهره‌های ممتاز این جمعیت مانند «حجت‌الاسلام سیدمجتبی میرلوحی (نواب صفوی)» رهبر فدائیان اسلام، «خلیل طهماسبی»، «مظفر ذوالقدر» و «سیدمحمد واحدی» در سحرگاه ۲۷ دی‌ماه سال ۱۳۳۴ در برابر جوخه اعدام دژخیمان شاه قرار گرفتند، عده‌ای از آنها نیز به چندین سال زندان محکوم شدند. این یک نمونه از صدها نمونه از جنایات بی‌شمار فرمانداری نظامی به فرماندهی تیمور بختیار نسبت به مسلمانان بود. علاوه بر آن دستگیری دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر و دوستان وی حکایتی دیگر دارد.

در همین دوره جریان کمونیست‌های وابسته به شوروی دارای تشکلی بود به نام «حزب توده ایران» که از لحاظ تفکر، ساختار و تشکلات بخشی از سیستم اطلاعاتی - تبلیغی "K.G.B" در راه جمع‌آوری اطلاعات از نقش غربی‌ها - آمریکا و انگلیس - در ایران بود و موقعیت امنیتی رژیم شاه را به کرم‌لین‌نشین‌ها گزارش می‌کرد. یکی از برنامه‌های اساسی این گروه نفوذ در دستگاه‌های دولتی به‌ویژه ارتش بود و بالاخره شبکه افسران را در داخل ارتش ایران سازمان داد اما بر اثر فشارها و شکنجه‌ها در سال ۱۳۳۳ این شبکه مخفی افسران وابسته به حزب توده کشف شد. البته عوامل دیگری مانند اطلاع‌رسانی عوامل سیا به رژیم شاه هم در این مسئله دخیل بود اما ظاهر قضیه با دستگیری سروان ابوالحسن عباسی که رفیق خسرو روزبه بود و بازخوانی دفاتر رمز سازمان شبکه افسران آغاز و به لو رفتن حدود ششصد نفر از افسران شبکه نظامی حزب توده ختم شد. در مهرماه سال ۱۳۳۲ اولین گروه ۱۲ نفره افسران حزب توده اعدام شدند، گروه دوم و سوم در آبان ماه همان سال و یک گروه شش نفره در مردادماه سال ۱۳۳۴ به جوخه اعدام سپرده شدند که رهبری کل گروه با

سرهنگ سیامک بود که در شمار دوازده تن اولیه در برابر جوخه آتش قرار گرفت.

پس از کودتای ننگین آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ روزنامه نگارانی مانند کریم پور شیرازی نیز زنده زنده در آتش سوزانده شدند، آن هم به جرم این که گوشه‌ای از فساد دربار و اشرف پهلوی و حیف و میل بیت‌المال را افشا کرده بود. کریم پور شیرازی روستازاده‌ای بود که از عمق جان، فقر نداری و ظلم و ستم عمال رژیم را احساس کرده بود.

زمان به پیش می‌رفت و هر روز ابعاد تازه‌ای از ظلم و ستم رژیم دیکتاتوری شاه توسط فرمانداری نظامی به اجرا درمی‌آمد؛ زیرا به دستور بختیار مأموران وی برای ورود به هر مکانی نیازمند مجوز دادستانی نبودند. بدین ترتیب مزدوران حکومت نظامی به هر جایی که اراده می‌کردند یورش برده و محل مورد نظر را غارت می‌کردند.

ادامه این وضع برای شاه می‌توانست خطرناک باشد، به این ترتیب که فرماندار نظامی با توجه به دامنه قدرتش می‌توانست محمدرضا را نیز به مانند مصدق به تبعیدگاه بفرستد تا قدرت به نظامیان منتقل شود، خاصه که بختیار تشنه قدرت بود، اما بختیار شاید زمان را مناسب نمی‌دید.

فصل دوم

ساواک این‌گونه آغاز کرد

شکل‌گیری ساواک

همانگونه که گفتیم دولتمردان آمریکایی پس از استقرار کامل رژیم کودتا و پس از چند سال بگیر و ببند و بازداشت و شکنجه و محاکمه و حتی اعدام گروهی از مبارزان و آزادیخواهان و مخالفان رژیم پهلوی و مخالفان سلطه غرب و غارت کشور توسط شرکت‌های چندملیتی نفتی، به این فکر افتادند که ایران باید صاحب یک سازمان اطلاعاتی کامل باشد که بتواند یک قدم پیش از حوادث حرکت کند و از طریق کارکنان و عوامل و خبرچین‌های خود، هرگونه رفتار مخالف مردم یا منافع امپریالیسم به سرکردگی آمریکا را به سرعت سرکوب نماید و پس از تبادل نظر با دولت انگلستان، کسب موافقت شاه و دولتمردان ایران به فکر سازماندهی سازمان اطلاعات و امنیت کشور افتادند.

فکر تأسیس ساواک نخستین بار در دوران نخست‌وزیری حسین علا

مطرح و اقدامات لازم برای تهیه چارت سازمانی و شیوه سازماندهی آن آغاز شد. اما این سازمان عملاً در دوره زمامداری دکتر منوچهر اقبال به طور رسمی آغاز به کار کرد.

فراهم آوردن زمینه آغاز فعالیت سازمان اطلاعات و امنیت کشور مهمترین دستور کار دولت دکتر اقبال بود. به همین جهت وی در نخستین روز زمامداری خود، طی اعلامیه‌ای حکومت نظامی را که از روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز شده بود، برچید و فردای آن روز ضمن معرفی وزیران کابینه‌اش به شاه، سرلشکر تیمور بختیار را به عنوان معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور معرفی کرد.

حسین علا در فروردین ماه ۱۳۳۶ به دستور شاه از مقام نخست‌وزیری استعفا و دکتر منوچهر اقبال جایگزین او بر مسند نخست‌وزیری تکیه زد. اما نخستین زمره‌های تأسیس ساواک در مرداد ۱۳۳۵ در مطبوعات مطرح شد. ابتدا قرار بود که ساواک در قالب یک وزارتخانه به نام وزارت امنیت به فعالیت پردازد. بدین ترتیب نخستین خبر پیرامون تأسیس سازمان امنیت در مرداد ماه ۱۳۳۵ در مطبوعات کشور منعکس شد و روزنامه کیهان چنین نوشت:

«وزارتخانه جدیدی به نام وزارت امنیت تشکیل می‌شود.»^(۱)

علا در تشریح علل و هدف راه‌اندازی این تشکیلات، رویکرد خارجی و مقابله با عوامل و جاسوسان خارجی اعلام کرد:

«کلیه امور تأمینیه سیاسی و رسیدگی به فعالیت‌های ضدقانونی و یا جاسوسی عمال خارجی در این وزارتخانه متمرکز خواهد شد.»^(۲)

روزنامه کیهان پس از این تیترو سوتیتر، خبر تأسیس وزارت امنیت را

۱- روزنامه کیهان، مورخه ۱۳۳۵/۵/۱۶.

۲- همان.

چنین عنوان کرد:

«امروز اطلاع یافتیم که از مدتی قبل طرح تشکیل یک وزارتخانه جدید به نام «وزارت امنیت» در دست تهیه است. طبق خبری که خبرنگار ما کسب کرده [است]، چون فرمانداری نظامی تهران با امحاء مراکز توطئه و سازمان‌های مخرب، موفق به استقرار امنیت شده، این فکر تقویت شده است که این فعالیت‌ها با تشکیل وزارتخانه جدیدی به نام وزارت امنیت دنبال شود و یک سازمان ثابت و مجهز برای مقابله با هر نوع فعالیت غیرقانونی تشکیل یابد. برای تشکیل وزارت امنیت و تأسیس سازمان‌ها و ادارات مختلف آن، سازمان‌های تأمینیه و ادارات امنیت مشابه ممالک مترقی مورد مطالعه قرار خواهند گرفت.

گفته می‌شود پس از تأسیس وزارتخانه جدید کلیه دستگاه‌های جدید اطلاعاتی سازمان‌های مختلف کشور، گزارش فعالیت‌های خود را به وزارت امنیت خواهند فرستاد و کلیه امور تأمینیه سیاسی که تا کنون از طرف سازمان‌های مختلف کشور اداره می‌شود، یکجا در وزارت امنیت متمرکز خواهد شد. ضمناً اظهار اطلاع می‌شود که در وزارت امنیت دو اداره جداگانه به وجود خواهد آمد که یکی از آنها مأمور رسیدگی به فعالیت‌های ضدقانون در داخل مملکت و دیگری مأمور رسیدگی به کارها و عملیات جاسوسی عمال خارجی که به ایران وارد می‌شوند، خواهد گردید...»^(۱)

در این خبر و خبری که چند روز قبل از آن در جراید چاپ شد صریحاً اعلام شد که سرپرستی وزارت امنیت برعهده سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران خواهد بود.^(۲)

کار سازماندهی و آموزش نیروها و کادرهای این سازمان را دولت آمریکا برعهده گرفت و حتی خود سرتیپ بختیار تا زمانی که دوره

۱- روزنامه کیهان، مورخه ۱۶/۵/۱۳۳۵.

۲- همان.

آموزشی لازم در این مورد را در آمریکا نگذرانده بود، به این مقام منصوب نشد و کارش را آغاز نکرد. این موضوع را از طریق اخبار درج شده در جراید وقت، به خوبی درخواهیم یافت. او که به پاس کوشش و تکاپوی بسیار در کشف شبکه‌های مخالف رژیم پهلوی، نظیر سازمان نظامی حزب توده و به خاطر اعمال خشونت در برخورد با افراد و گروه‌های مبارز، یک سال ارشدیت گرفته بود، در مهرماه ۱۳۳۵ به درجه سرلشکری رسید.^(۱)

تأسیس ساواک به ریاست بختیار

فرمانداری نظامی تهران به فرماندهی «تیمور بختیار» و همراهانش که بیش از ۳ سال دوام داشت، تجربه عملی توأم با خشونت شدید کسب کرده بود، که در واقع هسته اولیه سازمان اداری ساواک شد، چون طی این مدت اقداماتی چون قلع و قمع مخالفان کودتا را طی سه سال انجام داده بود که دستگیری، محاکمه و اعدام چهره‌های برجسته جمعیت فدائیان اسلام، انهدام شبکه مخفی افسران حزب توده و اعدام سران آنها، اعدام دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه دولت مصدق و زندانی کردن اعضای «نهضت مقاومت ملی» و مخالفان رژیم و یا تبعید نمودن آنها و... بخشی از خدمات فرمانداری نظامی به شاه بود. بدین خاطر «تیمور بختیار» به دلیل خوش خدمتی‌هایش و همچنین خویشاوندی با همسر شاه مورد توجه شاه برای ریاست ساواک قرار گرفت از سوی دیگر آمریکایی‌ها هم از بختیار دعوت کردند تا سفری به کشورشان داشته باشد به همین دلیل تیمور بختیار طی مسافرتی به آمریکا رفت و به بهانه بازدید از مراکز و مؤسسات امنیتی و نظامی مدتی در آنجا به رایزنی با

مقامات آمریکایی مشغول شد و در همین ایام بود که عوامل سیاسی - امنیتی رژیم شاه به فکر ایجاد سازمان جدید و مجهزی طبق مدل آمریکا و انگلیس افتادند تا تشکیلات جدید کنترل و سرکوب مشابه آنچه که در غرب تجربه شده را جایگزین فرمانداری نظامی کنند.

در ابتدا طرح تشکیل «وزارتخانه امنیت» مطرح شد و پس از چندی وزارت اطلاعات و امنیت به صورت طرح به مجلس ارائه شد. جماعتی از مقامات رژیم شاه مشغول مطالعه برای گزینش کادر این سازمان شدند و در نهایت در تاریخ ۲۲ مهرماه سال ۱۳۳۵ متن لایحه تشکیل «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» تقدیم مجلس وقت شد.

در این ایام بختیار بعد از بازدید از آمریکا به اروپا رفت و در اواخر همان سال به ایران بازگشت، روزنامه کیهان در تاریخ ۲۳/۸/۳۵ نوشت: «حکم انتصاب تیمسار سرلشکر بختیار به معاونت نخست‌وزیری صادر گردید و به محض مراجعت از اروپا به ایشان ابلاغ می‌شود نکته قابل توجه این‌که قبل از طرح و تصویب لایحه، تشکیلات جدید زائیده فرمانداری نظامی؛ شروع به کار کرده بود.»^(۱)

همچنین روزنامه کیهان در مورخه ۱۳۳۵/۸/۷ این خبر را به چاپ سپرد:

«چهل نفر از افسران ارگان‌های مختلف ارتش جهت انجام وظیفه به اداره امنیت منتقل می‌شوند.»^(۲)

در حالیکه دستگاه‌ها با یک ظاهر سازی مجموعه فرمانداری نظامی را به مثابه قانون امنیت کشور توجیه می‌کردند، با این همه مجموعه سازمان‌های اطلاعات و امنیتی قبل از کودتا توان پاسخگویی خود را از

۱- روزنامه کیهان، مورخه ۱۳۳۵/۸/۲۳.

۲- همان، مورخه ۱۳۳۵/۸/۷.

دست داده بودند و نمی توانستند فضای پس از کودتا را تحمل کنند و همچنین ناکارآمدی و نارسایی ها آشکارتر از گذشته شده بود. از طرفی مهمترین اصل در تأسیس ساواک براساس حفظ منافع غرب در ایران و منطقه پایه ریزی شد تا جایی که منافع ملی نادیده گرفته شد و شهروندان ایرانی در سخت ترین و بدترین شرایط در محدودیت قرار گرفته بودند. بر همین مبنا متن لایحه تشکیل سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) مشتمل بر پنج ماده و چند تبصره توسط اسدالله علم که در آن زمان وزیر کشور بود به مجلسین ارائه شد و چند ماه بعد در تاریخ ۱۳۳۵/۱۱/۱۱ مورد تصویب قرار گرفت که متن آن ذیلاً درج می شود:

«قانون تشکیل ساواک»

ماده ۱- برای حفظ امنیت کشور و جلوگیری از هرگونه توطئه که مضر به مصالح عمومی است، سازمانی به نام اطلاعات و امنیت کشور وابسته به نخست وزیر تشکیل می شود و رئیس سازمان، معاونت نخست وزیر را داشته و به فرمان اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی منصوب خواهد شد.

ماده ۲- سازمان اطلاعات و امنیت کشور دارای وظایف زیر است:

- الف) تحصیل و جمع آوری اطلاعات لازم برای حفظ امنیت کشور
- ب) تعقیب اعمالی که منضمین قسمتی از اقسام جاسوسی است و عملیات عناصری که بر ضد استقلال و تمامیت کشور و یا به نفع اجنبی اقدام می کنند.
- ج) جلوگیری از فعالیت جمعیت هایی که تشکیل و اداره کردن آن غیرقانونی اعلام شده و یا می شود و همچنین ممانعت از تشکیل جمعیت هایی که مرام یا رویه آنها مخالف قانون اساسی باشد.
- د) جلوگیری از توطئه و اسباب چینی بر ضد امنیت کشور
- و) بازرسی و کشف و تحقیقات نسبت به بزه های زیر:

- ۱- بزه‌های منظور در قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکتی مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰.
 - ۲- جنحه و جنایاتی که در فصل اول باب دوم قانون کیفر عمومی مصوب ۲۲ دی‌ماه ۱۳۰۴ پیش‌بینی شده است.
 - ۳- بزه‌های مذکور در مواد ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۶ و ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۷.
- ماده ۳- مأمورین سازمان اطلاعات و امنیت کشور از حیث طرز تعقیب بزه‌های مذکور در این قانون و انجام وظایف، در زمره ضابطین نظامی خواهند بود و از تاریخ تصویب این قانون، رسیدگی به کلیه بزه‌های مذکور فوق، در صلاحیت دادگاه‌های دائمی نظامی خواهد بود.
- تبصره ۱- انجام وظایف و تکالیف سازمان اطلاعات و امنیت کشور از حیثی که ضابط نظامی محسوبند، به هیچ‌وجه مانع انجام وظایف و تکالیفی که موجب قانون دادرسی و کیفر ارتش برعهده ضابطین نظامی است نخواهد بود و همچنین مواد این قانون و احکام و آیین‌نامه‌ها و مقرراتی که مربوط به تکالیف مأمورین نظامی و ژاندارمری و شهربانی نسبت به انجام وظایف و خدمات محوله است، نمی‌باشد.
- تبصره ۲- رسیدگی به بزه‌هایی که به موجب این قانون، در صلاحیت دادگاه دائمی نظامی شناخته شده و متهمین به ارتکاب بزه‌های مزبور که قبل از تصویب این قانون در مراجع صالح دیگر تحت تعقیب قرار گرفته‌اند، هرگاه بر علیه متهمین کیفر خواست صادر نگردیده و پرونده‌های متشکله به دادستان ارتش جهت تعقیب و رسیدگی فرستاده می‌شود و نسبت به پرونده‌هایی که کیفرخواست صادر شده در دادگاه‌های مربوط رسیدگی خواهد شد.
- ماده ۴- کارمندان سازمان اطلاعات و امنیت کشور، هرگاه به ارتکاب بزه‌های شونند که راجع به خدمت بوده یا ملازمه با خدمات و وظایف آنها داشته باشد، در حکم نظامیان و خدمتگزاران

ارتش هستند و با رعایت مقررات قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۷ تابع در دادگاه‌های دائمی نظامی خواهند بود.
ماده ۵- اساسنامه سازمان و آیین نامه‌های داخلی و استخدامی و مالی مربوط به این قانون، با تصویب هیأت دولت قابل اجراء است.^(۱)

بدین ترتیب ساواک مطابق ایده و الگوی دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا شکل گرفت، فرمانداری نظامی نیز به صورت رسمی منحل شد و ساواک از فروردین ماه سال ۱۳۳۶ رسماً کار خود را آغاز می‌کند و به خشونت گذشته شدت می‌بخشد و تمامی امکانات و وسائلی که به مدت ۳ سال و چند ماه در فرمانداری نظامی بدست آمده بود را مصادره می‌نماید. ساواک به لحاظ کارکرد در روزهای اولیه تفاوتی با فرمانداری نظامی نداشت فقط از لحاظ ساختار و سازماندهی مدرن‌تر و مطابق الگوی (CIA) و (MI6) سازمان داده شده بود. حتی رئیس این سازمان «تیمور بختیار» فرماندار نظامی تهران با ارتقا به درجه سپهبدی راه اختناق و سرکوب را در پیش گرفت و در راستای منافع غرب بیشتر از پیش کوشش کرد.

«بختیار» در مجاورت کاخ سعدآباد کاخ باشکوهی ساخت و در میهمانی‌های شبانه آن‌طور که فردوست می‌نویسد:
در پایان شب اتومبیل‌ها را با بلندگو به جلو خانه احضار می‌کردند و صدای بلندگو در سعدآباد به گوش شاه می‌رسید و مطبوعات هر روز مطلبی درباره او می‌نوشتند.^(۲)

۱- روزنامه کیهان، مورخه ۱۳۳۵/۱۱/۱۱.

۲- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۱.

تظاهرات آرام و مشت آهنین

انگیزه اصلی بختیار قدرت‌طلبی بود. همواره امیدوار بود که از طرف آمریکایی‌ها چراغ سبزی به او نشان داده شود. در همین راستا روز به روز به ثروتش افزوده می‌شد و از طرفی هم در دوران ریاست بر سازمان اطلاعات و امنیت کشور بسیار بی‌رحمانه عمل می‌کرد، نمونه بارز آن در خاطرات متعددی ذکر شده، از جمله: در تاریخ ۱۳۳۸/۱۰/۲۰ زمانی که دانش‌آموزان دبیرستان‌های تهران به نشانه اعتراض به تغییراتی که دکتر **مهران** «وزیر فرهنگ وقت» در نمرات قبولی محصلین مدارس تهران به عمل آورده بود، به خیابان‌ها ریختند، نخست به دستور سپهبد **علوی مقدم**، پاسبان‌ها با باتوم دانش‌آموزان را به شدت کتک زدند و سپس عده‌ای از آنها را گرفته و تحویل سازمان امنیت دادند. بختیار دستور شکنجه کردن و شلاق زدن آنها را که حداکثر سانشان کمتر از شانزده سال بود، صادر کرد و این کار تأثیر بسیار بدی بر افکار عمومی خاصه دانش‌آموزانی که باور نمی‌کردند دولت با نوجوانان و جوانان مثل دشمن رفتار کند، داشت.

احمد احمد یکی از دانش‌آموزان آن روز در خاطرات خود می‌نویسد:
 «نمره قبولی برای دانش‌آموزان در سال‌های اول تا پنجم دبیرستان ۷ و برای سال ششم ۱۰ بود در سال تحصیلی ۳۹-۱۳۳۸ من شاگرد کلاس ششم بودم. که متوجه یک نارضایتی عمومی در سطح دانش‌آموزان شدم که تبدیل به یک حرکت و تظاهرات صنفی شد. آموزش و پرورش در اطلاعیه‌ای اعلام کرد که نمره قبولی برای دانش‌آموزان پنجم دبیرستان و به پایین، نمره ۱۰ است. این خوشایند دانش‌آموزان نبود. در نتیجه خیلی سریع از خود واکنش نشان دادند با این که من در کلاس ششم دبیرستان بودم و مصوبه جدید هیچ ارتباطی به سرنوشت تحصیلی من نداشت، ولی چون

آن را ناعادلانه دیدم بر آن شدم تا با دیگر دانش‌آموزان همراه شده و سر به اعتراض بردارم. در نتیجه به راهپیمایی و تظاهرات پیوستم،... معترضین در مقابل اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران، واقع در حوالی خیابان سی تیر ضلع شمالی پارک شهر اجتماع کردند ما هم که دنبال گمشده خود بودیم به آنجا رسیدیم. دیگر نتوانستیم خشم خود را فرو بنشانیم. در یک لحظه تظاهرات به خشونت گرایید، من با دیگر دانش‌آموزان شلوغ کردیم و شیشه‌های ساختمان آموزش و پرورش را که مشرف به خیابان بود شکستیم و با فریاد شعارهایی دادیم... ناگهان یکی مرا گرفت و دیگری به دستم دستبند زد. از صحبت آنها فهمیدم که ما را از زمانی که اقدام به شکستن شیشه‌ها کردیم زیر نظر داشتند، پرسیدم. «چه شده؟» گفتند: «ساکت باش! بیا برویم، معلوم می‌شود» رو به دوستم کردم و گفتم: «شما برو و به خانواده‌ام اطلاع بده که مرا دستگیر کردند.» آن چهار نفر به زور مرا سوار ماشین کرده و به کلانتری ۹ بردند. بلافاصله سروان گفت: «گزارشش را بنویسید.» آنها هم گزارش نوشتند و بعد مرا به داخل اطاقی بردند...

به غیر از من ۲۴ دانش‌آموز دیگر از جمله ۸ نفر از مدرسه خودمان در آنجا بودند. لحظات اول خیلی برایم سنگین گذشت ولی کم‌کم با دیگر دانش‌آموزان مشغول صحبت شدیم از یکدیگر سؤالاتی در خصوص علت و نحوه دستگیری کردیم مشخص شد که آنها هم به دلیل شکستن شیشه و دادن شعار بازداشت شده‌اند. با گذشت زمان اضطراب ما بیشتر و بیشتر می‌شد.

ساعت ۱۱ شب هنوز هیچ خبری نبود. آثار گرسنگی کم‌کم پیدامی‌شد. تا آن لحظه هیچ غذایی به ما نداده بودند. نیمه شب شد، دو وانت آوردند و ما را سوار بر آنها کردند و با خود بردند. هوا تاریک و ظلمانی بود. متوجه نبودیم که در چه میسری حرکت می‌کنیم... او [پلیس همراه] گفت: «ببینید اینجا زندان قزل‌قلعه است، دیگر سروکارتان با قنذاق تفنگ و شلاق است، آن قدر بر

سرتان می‌زنند تا بمیرید. هیچ کس هم از هیچ چیز مطلع نخواهد شد... وارد قزل‌قلعه شدیم. زندانی که دیوارهای خاکی بلندی حدود هفت متر و با ضخامت و قطر حدود دو متر داشت. از وانت پیاده شدیم و به ردیف ایستادیم. گفتند که بند کفش‌ها و کمربندهایتان را باز و جیب‌هایتان را خالی کنید. بعد به هر نفر کیسه‌ای دادند و گفتند وسایلتان را در آن بریزید و تحویل دهید. ابتدا کسی جدی نگرفت و همه به هم نگاه می‌کردیم. یکی از درجه‌داران جلو آمد و به اولین نفر گفت: «باز نکردی؟! در نیاوردی?!» بعد با قنناق تفنگ محکم به سر آن بچه زد. او هم کنترل خود را از دست داد و محکم به دیوار خورد و به زمین افتاد. با دیدن این صحنه فهمیدیم مثل این‌که قضیه خیلی جدی است سریع کمربندها و بند کفش‌ها را باز کرده و جیب‌هایمان را خالی کردیم. بعد چند سرباز خواب‌آلود را آوردند تا موهای سر ما را بتراشند. سرهای تراشیده بچه‌ها دیدنی بود! هر که را می‌دیدیم بی‌اختیار خنده‌ات می‌گرفت. غافل از این‌که سرخودت بدشکل‌تر از دیگری و موجب خنده آنهاست. بعد از تراشیدن موهای سر، ما را داخل حمام سربازی بردند و گفتند که چون تمام بندها و سلول‌ها پُر است، باید اینجا بمانید.

حمام شد زندان ما! وضعیت بسیار نامناسبی بود از سقف آن آب می‌چکید و کفش خیس بود و نمی‌شد نشست. به غیر از ما دانش‌آموزان دیگری هم که در تظاهرات شرکت داشته و دستگیر شده بودند، به آنجا آوردند. جمع ما در این حمام که حکم زندان را داشت حدود ۱۲۰ نفر بود. تراکم جمعیت در آن فضای محدود اجازه هر تحرکی را از ما سلب کرده بود، چون همه جا خیس بود و جمعیت زیاد و فضا محدود، به ناچار مانند شیرینی چیده شده در کنار هم ایستادیم. وضعیت رقت‌آور و آزار دهنده‌ای بود ما مجبور بودیم در همان حالت ایستاده بخوابیم. بر اثر خستگی و گرسنگی مفرط برخی مواقع همه خوابشان می‌برد، جالب این‌که گاهی یکی از بچه‌ها که خوابش می‌برد روی دیگری می‌افتاد و او هم روی نفر

بعدی و همین طور تا آخر ادامه می‌یافت و بعد دوباره همه بلند می‌شدند و می‌ایستادند.

شرایط خیلی سخت و دردآوری بود آن هم برای دانش‌آموزان کم سن و سال که از کانون گرم خانواده جدا شده و بی هیچ تجربه‌ای به چنین سرنوشتی دچار شده بودند. سه شبانه روز ما را در چنین شرایطی بدون غذای مناسب نگه داشتند.^(۱)

برخی از منابع خارجی نیز درباره این تظاهرات از کشتار دانش‌آموزان نوشتند:

« [در ماه] دسامبر ۱۹۵۹ دانش‌آموزان دبیرستان‌های تهران برای اعتراض به محدودیت‌های سیاسی تظاهراتی به راه انداختند ۸ نفر از آنها کشته شده و ۲۶۰ نفر دستگیر شدند. ^(۲)

در همین گزارش درباره اعتراضات کارگران آمده است:

«ژوئن ۱۹۵۹ سی هزار کارگر آجرپزخانه برای بهبود شرایط کار اعتصاب کردند، به فرمان ساواک به روی این کارگران آتش گشوده شد، ۵۰ نفر کشته و صدها تن از آنان زخمی گردیدند.» ^(۳)

تیمور بختیار دستیارانی در امر شکنجه کردن داشت و کسانی بودند که از دوره فرمانداری نظامی و ارتش با او همراه بودند و او آنها را به ساواک منتقل کرده بود و این اشخاص تجربه‌ی کافی را کسب کرده بودند و با خوی و خصلت تیمور بختیار آشنا بودند. شکنجه‌گران دوره بختیار با شیوه‌های خشونت‌گرایانه و با استفاده از ساده‌ترین روش‌ها از متهمان بازجویی می‌کردند. حسین فردوست هم در این رابطه می‌نویسد:

از زمان آبروم و مختاری و حتی قبل از آن بازجویی به معنای عملی کلمه وجود نداشت و هر چه از متهم استخراج می‌شد به ضرب شلاق و چوب و کتک بود. در دوران فرمانداری نظامی و

۱- احمد، احمد، خاطرات به کوشش محسن کاظمی، نشر سوره، صص ۳۳-۲۹.

۲- ساواک (دژخیم غرب) نوشته‌ها رالد اپرن برگر، ترجمه سعید فرهودی، انتشارات توس، ص ۴۸.

۳- همان پیشین.

دوران اولیه ساواک نیز هر چه انجام می‌شد به همین روش بود و سرهنگ زیبایی و امجدی و امثالهم بازجوهای طراز اول ساواک محسوب می‌شدند.^(۱)

نوکران سفاک بختیار

در میان ایادی و نوکران بختیار، سرهنگ علی زیبایی و مصطفی امجدی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند؛ زیرا در باغ مهران عشرت‌آباد و لشکر زرهی و نقاط دیگر مستقر می‌شدند و با اعمال شکنجه‌های وحشیانه، آزادیخواهان را آن‌چنان زجر می‌دادند تا این که به شهادت می‌رسیدند. سرهنگ زیبایی که استاد همه بود شخصاً انواع و اقسام ابزارها و لوازم شکنجه را در اختیار داشت و در این امر از شهرت خاصی برخوردار شده بود چون که هم دو کتاب درباره کمونیسم در ایران نوشته بود و هم این که شکنجه‌گری بی‌مانند بود؛ وی نیز چنان از بیماری روحی رنج می‌برد که از شکنجه کردن وحشیانه آزادیخواهان لذت می‌برد!

به گونه‌ای که اکثر زندانیان فدائیان اسلام، توده‌ای‌ها، ملی‌گراها و شخصیت‌های مذهبی و روحانی مبارز در زیر شکنجه‌های وحشیانه او قرار گرفته بودند.

حتی دو نفر از عناصر توده‌ای را در زندان اجیر کرده بود تا برای او کتاب بنویسند. نورالدین کیانوری سرکرده حزب توده در خاطرات خود درباره پشت صحنه انتشار کتاب‌ها می‌نویسد:

«گفته می‌شود فردی به نام قریشی این دو کتاب را برای سرهنگ زیبایی نوشته باشد».^(۲)

۱- فردوست حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، انتشارات اطلاعات تهران ۱۳۷۱، ص ۴۴۹.
۲- کیانوری نورالدین، خاطرات ص ۳۰۵۴. از چاپ اصل سند به دلیل مطول بودن خودداری شد و خلاصه کلام وی به عنوان سند ارائه شد.

مصطفی امجدی نیز در شمار کسانی بود که بعد از تیمور بختیار از کار برکنار شد و پرونده قطوری از جنایات از خود به یادگار گذاشت که نیازمند به بحث و بررسی جداگانه‌ای است.

بختیار در سال ۱۳۳۹ به صورت مرتب به شیخ‌نشین‌ها می‌رفت و در ایران نیز هر زمان شیوخ ساحل جنوبی خلیج فارس به ایران می‌آمدند پذیرایی از آنان، با او بود. سپس به سفرهای طولانی، مرموز و عجیبی در سراسر کشور از جمله مناطق بختیاری اقدام کرد. مجلات تهران که زیر نفوذ سازمان امنیت بودند، تصویر او را با عنوان «نامزد نخست‌وزیری» و «مرد قدرتمند ایران» روی جلد خود چاپ می‌کردند. حتی او سفری به آمریکا داشت و از آنها اجازه خواست که کودتا کند و شاه را از کاربرکنار کرده و به تبعید بفرستد. شاه از طریق دوستان خود در آمریکا زود ماجرا را فهمید و بلافاصله بختیار را از ریاست ساواک خلع نمود و کوشید تا او را به هر نحو ممکن محدود سازد. بدین ترتیب بساط ضیافت‌های شبانه و افسانه‌ای بختیار در بغل گوش شاه برچیده شد. بختیار هم که به قدرت عادت کرده بود، این همه محدودیت را برنتابید و راهی کشورهای خارجی شد. شاه هم بلافاصله همه دوستان او را در ساواک و ارتش از قدرت خلع کرد. بدین ترتیب بازوهای اجرایی بختیار در ارتش و ساواک قطع گردید. بختیار هم ابتدا راهی لبنان شد و سپس در پی فشار شاه به لبنان برای عودت بختیار براساس معاهده عودت مجرمین، بختیار به عراق رفت جایی که دولتمردان آن دشمنی خود را با شاه علنی ساخته بودند، لذا فرصتی فراهم شد تا بختیار توسط عوامل ساواک در خاک عراق و در حین شکار کشته شود که البته در پیرامون مرگ او شایعات فراوانی بر سر زبان‌ها افتاد از جمله اینکه قاتل او هژبر یزدانی است کسی

که به همین دلیل به ثروت فراوانی دست یافت.

بدین ترتیب پرونده عمر یکی از سفاک‌ترین و بی‌رحم‌ترین افراد رژیم شاهنشاهی در دهه ۱۳۴۰ بسته شد. دوستان او در عراق هم پس از مدتی از عراق به کشورهای خارجی رفتند و از بیم ساواک زندگی مخفیانه در پیش گرفتند. کسانی که در کنار بختیار و در حکومت خیالی او برای خود پست‌هایی همچون وزارت و وکالت در خواب دیده بودند و برای رسیدن به این آرزو دست به هر جنایتی زده بودند تا ارباب را خوش آید، در آن شرایط به دنبال کشور ثالثی می‌گشتند تا به آنها پناه بدهد.

تیمور بختیار در مدت سه سالی که عهده‌دار فرمانداری نظامی تهران بود، چندین بار برای گذراندن دوره‌های آموزشی به آمریکا و انگلیس رفت. یا این همه قبل از آغاز به کار و تکیه زدن بر مسند ریاست سازمان امنیت کشور یک دوره آموزشی ۴۵ روزه خاصی را در آمریکا گذراند. او برای فراگیری آموزش‌های لازم و گذراندن این دوره زیر پوشش بازدید از مؤسسات نظامی آمریکا به آن کشور رفت:

«تیمسار سرلشکر بختیار مدت ۴۵ روز برای بازدید از مؤسسات نظامی آمریکا به آن کشور خواهند رفت.

به قرار اطلاع تمام سازمان‌های اداره امنیت تشکیل شده است. امروز خبرنگار ما در این مورد با یک مقام مطلع تماس گرفت و ایشان گفتند که ادارات و دوائر اداره امنیت اکنون کاملاً حاضر و آماده کار است و با صدور تصویب نامه این اداره رسماً مشغول به کار خواهد شد. تیمسار بختیار که برای بازدید از دستگاه‌های ارتش به مدت ۴۵ روز به آمریکا خواهند رفت. تیمسار بختیار در این مسافرت از دستگاه‌های نظامی و دانشگاه‌های آمریکا بازدید خواهند نمود.»^(۱)

شتاب رژیم

رژیم پهلوی برای آغاز فعالیت «ساواک» تا آن حد شتاب داشت که منتظر تصویب لایحه آن در مجلس شورای ملی و مجلس سنا نماند و پس از بازگشت سرلشکر بختیار از سفر آموزشی آمریکا و انگلیس کار آن را آغاز کرد.

«امروز اطلاع حاصل شد که از روز دوشنبه اداره امنیت رسماً شروع به کار خواهد کرد. یک مقام مطلع امروز به خبرنگار ما اظهار داشت که به احتمال قوی این هفته سرلشکر بختیار، رئیس اداره امنیت به تهران مراجعت خواهند کرد. تیمسار سرلشکر بختیار مسافرت خود را در آمریکا پایان دادند و اکنون در اروپا می‌باشند.»^(۱)

متن لایحه تشکیل «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» در روز ۲۲ مهرماه ۱۳۳۵ به مجلس سنا فرستاده شد و قبل از اینکه این لایحه از تصویب مجلس سنا و مجلس شورای ملی بگذرد و با امضای شاه شکل قانونی پیدا کند، در همان روز ۲۲ مهرماه حکم انتصاب سرلشکر تیمور بختیار به مقام معاونت نخست‌وزیر و سرپرست «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» صادر شد.

لایحه تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور موجب بحث و سروصدا در مجلس سنا شد و چند تن از سناتورها با آن مخالفت کردند. این لایحه که ۲۲ مهرماه به مجلس سنا ارسال شده بود و انتظار می‌رفت که فوراً تصویب شود، نزدیک به پنج ماه در مجلس سنا ماند و سرانجام پس از بحث و جدل فراوان و انجام اصلاحاتی در آن در روز اول بهمن ماه ۱۳۳۵ به تصویب مجلس سنا رسید.^(۲)

۱- روزنامه کیهان، مورخه ۱۳۳۵/۸/۱۷.

۲- متن کامل لایحه تشکیل سازمان امنیت مندرج در روزنامه کیهان ۱۳۳۵/۷/۲۲، رجوع کنید به صفحات پیشین همین کتاب.

قانون تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور در ایام زمامداری حسین علا به مجلس ارائه و در همان زمان تصویب و به دولت ابلاغ شد. اما ساواک چند ماه قبل از تصویب لایحه قانونی آن در مجلس سازماندهی و آغاز به کار کرده بود.

لایحه قانونی تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور در بهمن ماه ۱۳۳۵ از تصویب مجلس گذشت اما براساس مدارک موجود، این سازمان از مهر و آبان ۱۳۳۵ فعالیت خود را آغاز کرده بود:

«به قرار اطلاع تا دوز روز دیگر تیمسار سرلشکر بختیار فرمانده نظامی تهران و رئیس اداره امنیت از مسافرت اروپا مراجعت می‌نماید. اداره امنیت که از روز دوشنبه گذشته شروع به کار کرده است...»^(۱)

توقف لایحه در پارلمان

لایحه تأسیس این سازمان در تاریخ ۱۹ مهرماه ۱۳۳۵ برای تصویب به مجلس تقدیم شده بود اما با تمام علاقه و عجله‌ای که رژیم برای وجهه قانونی گرفتن ساواک داشت، تصویب آن در مجلس به ظاهر با مخالفت برخی از نمایندگان مواجه شد و همین مخالفت‌ها موجب شد تا این لایحه چند ماه در کمیسیون‌های مجلس شورای ملی و سنا سرگردان و معطل بماند.

در شمار نمایندگان مخالف تأسیس ساواک باید از دو نفر از نمایندگان مجلس سنا یاد کرد. این دو نفر عبارت بودند از سناتور رضاعلی دیوان‌بیگی^(۲) و سناتور ابراهیم خواجه‌نوری^(۳).

۱- روزنامه کیهان، مورخه ۱۳۳۵/۸/۲۲.

۲- رضاعلی دیوان‌بیگی در سال ۱۲۷۲ شمسی به دنیا آمد. پس از اتمام دوره مدرسه علوم سیاسی به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. در جنگ جهانی اول به همراه شهید مدرس به خاک عثمانی مهاجرت

«[خواجہ نوری] در ہنگام طرح لایحہ تاسیس ساواک، محکم ایستاد و چندین جلسہ در مضار این سازمان سخن گفت و دولت را از تشکیل چنین سازمانی بر حذر داشت.»^(۴)

ابراہیم خواجہ نوری در یکی از نطق‌های خود در بارہ این لایحہ گفت:
 «می‌گویند در جہنم مارهایی وجود دارد کہ انسان از بیم آنها بہ افعی پناہ می‌برد» و اضافہ کرد کہ «ما حاضریم مادام‌العمر در ایران حکومت نظامی باقی بماند، ولی سازمان امنیت با این اختیار و اقتدار تشکیل نشود.»^(۵)

کرد. پس از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان خود را بہ علی اکبر داور نزدیک کرد و با عضویت در حزب رادیکال بہ عنوان نمایندہ مردم بلوچستان در دورہ پنجم پای بہ مجلس گذاشت. پس از آن با حمایت عبدالحسین تیمورتاش - وزیر دربار رضاخان - حاکم گیلان و سپس مازندران شد و مدتی ہم استانداری خوزستان بہ وی واگذار گردید. او در دورہ اول مجلس سنا بہ عنوان سناتور خوزستان برگزیدہ شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ہم بہ مجلس سنا راہ یافت. اما مخالفت با لایحہ تاسیس ساواک موجب حذف او از صحنہ سیاسی کشور شد. وی در سال ۱۳۵۶ در سن ۸۲ سالگی درگذشت.

۳- ابراہیم خواجہ نوری در سال ۱۲۷۵ شمسی در تہران بہ دنیا آمد. پس از انجام دورہ ابتدایی بہ مدرسہ لونی رفت و پس از آن بہ استخدام وزارت پست و تلگراف درآمد. او کہ با مطبوعات همکاری داشت در سال ۱۳۰۱ امتیاز یک نشریہ بہ نام «نامہ جوانان» را گرفت ولی تنها توانست یک شمارہ از آن را انتشار دہد. زیرا ہمین شمارہ موجب سروصدای زیادی شد و مردم علیہ وی شکایت کردند. زیرا خواجہ نوری در این شمارہ دربارہ ضرورت کشف حجاب زنان مطالب و مقالات و اشعاری درج کردہ بود. انتشار این مطالب و شکایت مردم موجب شد تا دادگستری خواجہ نوری را بہ شش ماہ حبس محکوم نماید و از ادامہ انتشار نشریہ اش جلوگیری کند. او در سال ۱۳۰۲ از سوی دولت برای تحصیل بہ اروپا اعزام شد و چند سالی دربارہ تلگراف بہ تحصیل پرداخت و بہ ایران بازگشت. خواجہ نوری چند سال بعد مجدداً بہ اروپا رفت و در دانشگاه پروکس بہ تحصیل در رشتہ جامعہ شناسی پرداخت و بعد از بازگشت حرفہ وکالت را پیشہ کرد. بعد از شہریور ۱۳۲۰ بہ ہمراہ علی دشتی و نصراللہ فلسفی و احمد ہومن، جمال امامی، ... حزب عدالت را بنیان گذاشت و امتیاز روزنامہ عدالت را کہ ارگان این حزب بود را از دولت گرفت. این حزب یکی از احزاب استعماری، وابستہ بہ انگلیس دہہ ۱۳۲۰ بود کہ در آن بسیاری از نمایندگان مجلس عضویت داشتند. بہ ہمین سبب قدرت زیادی کسب کرد و در تعیین سرنوشت دولت‌ها نقش مهمی ایفا می‌کرد. او از مخالفان دکتر مصدق بود. بہ ہمین سبب پس از کودتای آمریکایی انگلیسی ۲۸ مرداد بہ سناتوری رسید. او در دہہ ۱۳۲۰ سلسلہ مقالاتی سرپا دروغ با عنوان بازیگران عصر طلایی دربارہ بیوگرافی رجال سیاسی، نظامی معاصر، خاصہ شہید آیت اللہ سیدحسن مدرس و دیگر چہرہ‌های معروف آن زمان انتشار داد کہ شہرت فراوانی برای او آورد. او کہ تاریخ مصرف سیاسی خود را منقضی شدہ می‌دید، پس از مخالفت با لایحہ ساواک از صحنہ سیاسی حذف شد. اگرچہ آمریکایی‌ها بعدہا حامیان انگلیس را بہ تدریج از صحنہ حذف می‌کردند. وی از وابستگان قدرت‌های استعماری بود. وی در پس از انقلاب اسلامی در اواخر دہہ شصت «انجمن پناہ» کہ گفتہ می‌شود رویکردی ماسونی داشت را تاسیس کرد. خواجہ نوری در سال ۱۳۷۰ درگذشت.

۴- رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد اول، ص ۶۳۳.

۵- همان.

اما دولت بدون توجه به این مخالفت‌ها و بدون اینکه منتظر تصویب لایحه قانونی آن در مجلسین شورا و سنا بماند، دستور آغاز فعالیت آن را صادر کرد که جراید آن ایام گواهی بر این ادعاست.

چارت تشکیلاتی ساواک

برنامه کار و سیستم اداره ساواک را کارشناسان آمریکایی طراحی کرده بودند. ساواک دارای ده اداره کل بود که به صورت مستقل از یکدیگر به فعالیت می‌پرداختند. یکی از مأموران عالی‌رتبه ساواک در این مورد می‌نویسد:

«تشکیلات ساواک، از سازمان مرکزی و ده اداره کل که در انجام وظیفه کاملاً از هم مستقل بودند، به وجود می‌آمد. سازمان مرکزی که در واقع ستاد سازمان اطلاعات و امنیت کشور بود، حوزه ریاست، دبیرخانه، معاونان، بازرسی کل مالی، دبیرخانه شورای امنیت، بودجه و حسابداری و بالاخره ستاد ساواک‌های استان‌ها و شهرها و شهرستان‌ها را شامل می‌شد...»^(۱)

در ماده ۱۰ اداره کل ساواک این بخش‌ها برای ساواک در نظر گرفته شده بود:

اداره کل یکم، این اداره شامل امور اداری، کارگزینی و تشریفات و مخابرات بود.

اداره دوم، این اداره کل مسئول کسب اطلاعات خارجی بود، یعنی اطلاعات پنهانی که از کشورهای هدف و از طریق پایگاههای مرزی و یا نفوذ در نهادهای اطلاعاتی و مؤسسات مهم این کشورها کسب می‌شد.

اطلاعاتی که این اداره به هر صورت تهیه می‌کرد، برای تجزیه و تحلیل و بررسی همه‌جانبه و بهره‌برداری و تهیه گزارش نهایی به اداره کل هفتم ارسال می‌شد.

اداره کل سوم، این اداره کل به اداره امنیت داخلی شهرت داشت و وظیفه آن کسب اطلاعات از فعالیت‌های سیاسی در داخل کشور و انجام عملیات علیه کلیه مبارزان و فعالان سیاسی مخالف و عملیات ضدبراندازی بود. این اداره وسیع‌ترین اداره عملیاتی ساواک بود که گسترده‌ترین تشکیلات و نیرو و بودجه را در اختیار داشت. به طور کلی باید گفت که مفهوم ساواک در افکار عمومی در اداره کل سوم خلاصه می‌شد، زیرا تمام شکنجه‌گران ساواک و زندانبان‌ها و تمام نیروها و خیرچین‌های ساواک زیرمجموعه اداره کل سوم بودند.^(۱)

اداره کل چهارم، وظیفه این اداره حفاظت پرسنل ساواک از نظر امنیت و نیز مراقبت از ارتباط احتمالی آنها با دیگر سرویس‌ها و آژانس‌های جاسوسی بیگانه بود. از دیگر وظایف اداره چهارم، حفاظت از اسناد طبقه‌بندی شده بود.

اداره کل پنجم، این اداره واحد فنی ساواک به حساب می‌آمد و کلیه امور فنی مربوط به تعقیب، مراقبت‌ها، شنود تلفنی، استراق سمع و سانسور جراید و کتب و عکاسی از سوژه‌های مورد نظر و کار گذاشتن میکروفن و بازکردن قفل ادارات سازمان‌ها و محل‌های مورد نظر برای تهیه مدارک در شمار وظایف اداره پنجم قرار داشت.

اداره کل ششم، این اداره عهده‌دار مسئولیت انجام امور مالی ساواک و تنظیم بودجه و تأمین اعتبارات مربوط به عملیات گروه‌ها و خرید لوازم

۱- برای آشنایی بیشتر رک رجوع شود به خاطرات ارتشبد حسین فردوست، جلد ۱، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

مورد نیاز و اداره امور موتوری باشگاهها و خانه‌های امن ساواک و حسابداری بود.

اداره کل هفتم، مأموریت و وظایف این اداره عبارت بود از بررسی و تجزیه و تحلیل و ارزیابی کلیه اطلاعات واصله از کلیه منابع ساواک، از جمله اطلاعات رسیده از کشورهای دوست و شرکت در کنفرانس‌های اطلاعاتی داخلی و خارجی و سرانجام تهیه گزارش‌های مربوط به هر یک از این اطلاعات. این اداره همچنین وظیفه داشت تا مطالب مربوط به ایران را از منابع مختلف خارجی ترجمه و به منظور تکمیل اطلاعات و سوابق و اخبار واصله در گزارش‌ها منعکس و یا در بایگانی نگهداری نماید.

تهیه بولتن‌های خبری روزانه و بولتن‌های اطلاعاتی و نوبه‌ای درباره کشورهای هدف و سازمان‌های نظامی و شبه نظامی در ارتباط با مسائل و منافع رژیم پهلوی نیز در شمار وظایف این اداره محسوب می‌شد. بولتن‌هایی که توسط این اداره تهیه می‌شد، برای سازمان‌های مربوطه نظیر دفتر شاه، دفتر ویژه اطلاعات، بازرسی شاهنشاهی، وزارت امور خارجه و ستاد نیروهای مسلح، مقامات ساواک و وزارتخانه‌های دیگر ارسال می‌شد.

اداره کل هشتم، عملیات ضدجاسوسی و مقابله با اقدامات عوامل خارجی در تهران یا شهرستان‌ها که هدف برخی از کشورها بود، در شمار وظایف این اداره قرار داشت. این اداره در اوایل تأسیس ساواک به دلیل عدم تجربه و آگاهی به رموز کار و نداشتن امکانات فنی پیشرفته، با سرویس‌های اطلاعاتی پاره‌ای از کشورهای ظاهراً دوست همکاری می‌کرد. اما کم‌کم و با کسب تجربه خود مستقلاً به فعالیت می‌پرداخت؛ مگر در مواردی که تبادل اطلاعات با کشورها و سازمان‌های دیگر به تصویب مقامات ارشد این سازمان رسیده بود.

اداره کل نهم، این اداره در واقع واحد تحقیقاتی و آرشیو ساواک در مورد کلیه افراد و گروهها و سازمانهایی که به نحوی با ساواک سر و کار داشتند، بود. اطلاعات مربوط به استخدام یا ترفیع افراد در کلیه نهادهای دولتی ایران در این اداره نگه‌داری می‌شد.

اداره کل دهم، وظیفه آموزش پرسنل ساواک بر حسب نیاز هر واحد، نظیر زبان‌های خارجی تا دوره‌های فنی یا آموزش فنونی نظیر خط شناسی، آموزش بازجویی و آموزش تجزیه و تحلیل و بررسی اطلاعات و تهیه گزارش و انجام منخبرات و غیره در این اداره متمرکز بود. براساس آخرین سازماندهی ساواک در سال ۱۳۵۲ این سازمان شامل سه قسمت بود:

۱- حوزه ریاست

۲- ادارات کل ساواک

۳- مرکز ساواک در استان‌ها و شهرهای کشور»

بخش «ریاست» آن شامل زیر مجموعه‌های ذیل می‌شد:

۱- دفتر ریاست

۲- دفتر قائم مقام

۳- صندوق ویژه

۴- مشاوران رئیس

۵- کنترل

۶- بازرسی کل

۷- دبیرخانه شورای امنیت

۸- اداره پیمان‌ها.

طبق این سازماندهی، تعداد ادارات کل نیز با اضافه شدن اداره کل بهداری به یازده اداره افزایش یافت.^(۱)

۱- برای آشنایی بیشتر رک «ساواک» مظفر شاهی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

کمیته مشترک ضد خرابکاری

یکی از مخوف‌ترین بخش‌های ساواک «کمیته مشترک ضد خرابکاری» بود، سردمداران ساواک از جمله پرویز ثابتی که عنوان «خرابکار» را برای ناراضیان و مخالفان رژیم در نظر گرفته بودند، با به کارگیری ورزیده‌ترین نیروهای ساواک و آموزش آنها در اسرائیل و آمریکا در واپسین سال‌ها دهه ۱۳۴۰ و آغاز دهه ۱۳۵۰، کمیته ویژه‌ای با هدف هماهنگی میان نیروهای سازمانها و مراکز برای سرکوب مخالفان ایجاد کردند.

در اواخر دهه ۱۳۴۰ با افزایش حرکت‌های مسلحانه گروه‌های سیاسی مبارز و برانداز، عملیات ضدبراندازی و مقابله جویانه نهادهای امنیتی - اطلاعاتی کشور نیز رو به فزونی نهاد - اما در روند سرکوب حرکت‌ها و مهار مبارزین، چند برخورد منجر به درگیری بین مراکز و سازمان‌های امنیتی و انتظامی و اطلاعاتی کشور شد.

گاهی بر سر سوژه‌های امنیتی بصورت همزمان هم شهربانی کار می‌کرد و هم ساواک، این رویه اختلالاتی را پیش آورده بود. مثلاً در جریان دستگیری افراد متهم به ربودن شهرام (پسر اشرف پهلوی) ناهماهنگی شدیدی بود به حدی که وقتی شهربانی، بدیع‌زادگان را دستگیر و شکنجه کرد، معلوم شد که هر چه او گفته است قبلاً توسط افراد دیگر به ساواک گفته شده و شهربانی از آنها بی‌اطلاع مانده است.^(۱)

در آذر ۱۳۴۹ شورای امنیت کشور برای جلوگیری از بروز چنین مشکلاتی در چرخه برخورد با مبارزین و عملیات ضدبراندازی، تمامی تیم‌های امنیتی - انتظامی را موظف کرد تا پیش از هر حرکت و عملیات ضدبراندازی با یکدیگر هماهنگی‌های لازم را صورت دهند. در اواسط سال ۱۳۵۰ برای تداوم و هماهنگی عملیات مقابله‌جویانه با گروه‌های

مسلح و برانداز، تشکیلات جدیدی به نام کمیته مشترک ضدخرابکاری با مشارکت اداره کل سوم (امنیت داخلی) ساواک و ادارات دوم ارتش، شهربانی و ژاندارمری ایجاد شد. با این حال تأسیس کمیته به صورت رسمی به اوایل بهمن ۱۳۵۰ برمی‌گردد.^(۱)

حکم تشکیل این کمیته براساس دستور مستقیم محمدرضا شاه خائن و در چهارم بهمن ابلاغ شد.

پیش از تشکیل کمیته مشترک، کمیته‌های گوناگونی فعالیت داشتند. به‌طور مثال به دستور سپهد مقدم (مدیرکل اداره سوم) در آبان ماه ۱۳۴۹ کمیته‌ای برای بررسی اغتشاشات در دانشگاهها، در اداره سوم به‌وجود آمد که خیلی زود از مسیر اصلی خودش خارج شد و گروههای برانداز و مسلح را کشف کرد.^(۲)

همچنین در سال ۱۳۵۰ در اوین کمیته‌ای ضدخرابکاری به سرپرستی منوچهر هوشنگ‌ازغندی (معروف به دکتر منوچهری) و در شهربانی نیز کمیته‌ای به منظور (مقابله با گروههای مبارز و برانداز) زیر نظر رئیس شهربانی به سرپرستی حسن ختایی و کارمندان اداره اطلاعات شهربانی به‌وجود آمده بود.

با تأسیس این کمیته به ریاست رئیس شهربانی - که خود از عوامل ساواک بود - کمیته‌های ساواک به همراه نیروهای مربوطه در کمیته مشترک ادغام شدند و تمام سرنخ‌های اطلاعاتی درباره گروههای مخالف، در اختیار کمیته مشترک ضدخرابکاری قرار گرفت.

ساختار کمیته مشترک براساس پیشنهادات انگلیسی‌ها و الگوی تقلید شده از آنها بنا شده بود. در این ساختار ساواک نقش MI-5 را داشت و

۱- کاظمی، محسن، «خاطرات عزت شاهی»، بی‌نوشته‌ها، ص ۱۹۵.

۲- برای آشنایی بیشتر رک سرلشکر مقدم بروایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی.

شهربانی در نقش اداره ویژه اسکاتلندیارد فعالیت می‌کرد. در مرحله اول تأسیس کمیته مشترک ضدخرابکاری که دو سال طول کشید، قدرت اصلی شامل مدیریت، تهیه و ارسال بولتن‌های ویژه در اختیار شهربانی بود و این مسئله خوشایند مقامات طمع‌کار و قدرت‌طلب ساواک نبود و به همین خاطر ساواک در جهت تضعیف کمیته مشترک، کمیته‌های مخفی شکنجه خود را علی‌رغم انحلال رسمی آنها نگه می‌دارد.

کمیته‌های مخفی ساواک با همکاری شکنجه‌گرانی چون محمد ناصری (عضدی)، ناصر نوذری (رسولی)، رضا عطارپور مجدد (حسین‌زاده)، بهمن فرنژاد (دکتر جوان) و عده‌ای دیگر در سال ۱۳۵۱ مجدداً فعالیت می‌کند.^(۱)

همچنین ساواک اطلاعات جمع‌آوری خود را به کمیته نمی‌دهد و در راستای تضعیف هرچه بیشتر کمیته و بی‌آبرو کردن رقیب دیرینه خود - شهربانی - به توطئه جنایت‌آمیز دیگری زد.

جعفر قلی صدوری رئیس وقت شهربانی به گوشه‌ای از این توطئه اشاره می‌کند و می‌گوید:

«شبی در چهار نقطه تهران بمب‌گذاری شد. فردا هویدا تلفن کرد که باید بیاید جلسه. فردوست و هدایتی هم آنجا بودند. جلسه تشکیل شد و هویدا گفت، که شاه از این بابت ناراحت است، شما چرا همکاری نمی‌کنید. ما می‌دانستیم که بمب‌ها را ساواک منفجر می‌کند تا وانمود نماید که در شهر خرابکاری می‌شود و باید همه نیروهای نظامی با ساواک همکاری کنند. شخصی به نام جهان‌شب ژرفی که بمب‌ساز ساواک بود و بمب‌ها را می‌ساخت، خود در حادثه بمب‌گذاری کشته شد و این واقعیت را که ساواک عامل

۱- سند شماره ۹ (اعترافات تهرانی) برگرفته از کتاب «شکنجه‌گران می‌گویند»، صص ۳۴۸ و ۳۴۹.

بمب‌گذاری بود ثابت می‌کند.»^(۱)

در این زمان ساواک به اهداف خود دست یافته بود و فرصت را برای قبضه کردن کمیته مشترک مناسب دید و لذا مقامات ساواک در سال ۱۳۵۲ طرح به اصطلاح «تقویت کمیته مشترک» را برای شاه ارسال نموده و دستور وی را در این زمینه اخذ نمودند.^(۲)

به موجب این دستور کمیته مشترک ضدخرابکاری به شکل زیر سازماندهی شد:

۱- کمیته مشترک ضدخرابکاری مشتمل بر سه واحد و هر یک از این واحدها در اندازه یک اداره مستقل ساواک دارای بضاعت نیرو و توان مالی بود.

الف) واحد اطلاعاتی

ب) واحد اجرایی

ج) واحد پشتیبانی

۲- رئیس هر کمیته می‌بایست از بین مدیران رده بالای ساواک باشد.

۳- بولتن‌های ویژه کمیته مشترک، از طریق ساواک به رؤیت شاه

برسد.

۴- محل استقرار کمیته در شهربانی بوده و اعتبارات مالی کمیته از بودجه نخست‌وزیری تأمین و کلیه عملیات نیز می‌باید به صورت مشترک انجام می‌گردید.

بدین ترتیب با تأیید محمدرضا پهلوی کمیته مشترک ضدخرابکاری از صورت یک زیرمجموعه اداره سوم ساواک، به یکی از ادارات کل سوم

۱- حسن پور، قاسم، «شکنتجه‌گران می‌گویند»، صص ۵۳ و ۵۴ و روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۳۵۷/۱۱/۱۹.
 ۲- در این دوران اداره کل سوم زیر نظر پرویز ثابتی بود، در حقیقت مدیریت کمیته ضدخرابکاری یکی از مراکزی بوده که ثابتی آن را اداره می‌کرد.

(امنیت داخلی) به صورت مستقل درآمد.

در دوره مدیریت ناصر مقدم، اداره کل سوم دو معاونت داشت:

۱- سر تیپ طباطبایی

۲- سر هنگ پرنیان‌فر

در دوران ریاست پرویز ثابتی^(۱)، معاونت او برعهده فردی به نام دکتر بهبودی بود که مدتی با نام دکتر سجادی در نمایندگی ساواک در آلمان غربی کار می‌کرد. کمیته مشترک ضد خرابکاری پس از مدتی در شهرستان‌ها نیز شکل گرفت و صاحب ۳۷۵ پست سازمانی شد که ۱۱۱ پست آن متعلق به ساواک و ۲۶۴ پست دیگر به شهربانی اختصاص یافت. نخستین رئیس این کمیته سپهبد جعفرقلی صدوری^(۲) رئیس شهربانی

۱- پرویز ثابتی، فرزند حسین به سال ۱۳۱۶ در خانواده‌ای بهایی در شهر سنگسر از توابع سمنان به دنیا آمد. دوران تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و تحصیلات دبیرستانی را در تهران پشت سر گذاشت. در سال ۱۳۳۴ در دانشگاه حقوق دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. ضمن آنکه همراه کاظم رجوی به تدریس در مدارس ابتدایی تهران نیز مشغول بود که به رابطه دوستی آنها انجامید به گونه‌ای که ثابتی، کاظم رجوی را به استخدام ساواک درآورد.

ثابتی در سال ۱۳۳۷ با معرفی ضرابی مدیرکل نهم ساواک به استخدام ساواک درآمد، تسلط او به زبان انگلیسی و روحیه خشک و خشن و اطاعت کور او باعث شد تا در ساواک به سرعت مدارج ترقی را طی کند.

پرویز ثابتی در عموم نمایش‌های تلویزیونی رژیم با عنوان مقام امنیتی ظاهر می‌شد و لحن سخن بسیار فریبنده‌ای داشت.

سرانجام با اوج‌گیری نهضت اسلامی، پرویز ثابتی که از دیرباز با عوامل رژیم صهیونیستی پیوند خورده بود، به همراه همسرش و با کمک عوامل موساد از کشور گریخت و از رژیم صهیونیستی اسرائیلی پناهندگی سیاسی گرفت. او پس از مدتی راهی آمریکا شد و با سازمان جاسوسی سیا کارش را آغاز کرد. ارتشبد فردوست در خاطرات خود می‌نویسد که ثابتی در اوائل بهمن ۱۳۵۷ برای ما از سفارت آمریکا در تهران خبر می‌آورد.

۲- جعفرقلی صدوری، فرزند فرج‌الله در سال ۱۲۹۰ هجری - شمسی در اصفهان به دنیا آمد. او فارغ‌التحصیل دانشگاه، جنگ و به زبان‌های فرانسه و انگلیسی مسلط بود. وی طی سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۳ فرماندهی منطقه نفت‌خانه مرزی عراق را برعهده داشت و در مهرماه سال ۱۳۴۳ به درجه سرلشکری رسید و به قسمت ژنرال آجودانی شاه منتقل شد. وی از اعضای رده بالای تشکیلات ماسونی به حساب می‌آمد و بارها نشانه‌های مختلف لیاقت را از شاه دریافت کرد که از این میان می‌توان به نشانه‌های لیاقت درجه ۳ و ۲ و نشان‌های افتخار ۳ و ۲ و ۱، نشان رستاخیز، آذربادگان و پاس اشاره کرد.

صدوری طی سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۱ به مدت دو سال ریاست شهربانی را به عهده داشت و در مورخه ۱۳۵۰/۱۱/۴ توسط شاه به ریاست کمیته مشترک ضد خرابکاری منصوب شد اما در سال ۱۳۵۲ به دلیل اختلاف نظر با پرویز ثابتی از کار برکنار شد و در همان سال بازنشسته شد و یک شرکت بزرگ حمل و نقل

وقت بود.

پس از گذشت دو سال اختلاف نظر صدری با پرویز ثابتی منجر به حذف صدری از کمیته مشترک شد و بدین ترتیب، یکی از بی‌رحم‌ترین و پلیدترین نیروهای ساواک به نام سرتیپ زندی‌پور^(۱) با یاری پرویز ثابتی به جای وی نشست.

ثابتی که یک بهایی‌زاده^(۲) بود، با مبارزان مسلمان، دشمنی خاصی داشت و می‌کوشید تا وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها، روی آنها اعمال شود.

حسین فردوست در کتاب خاطرات خود درباره ثابتی می‌نویسد:

«ثابتی از بدو جوانی وارد ساواک شد و در این سازمان ترقی کرد و در حالی که کمتر از ۳۰ سال داشت رئیس بخش مربوط به احزاب سیاسی بود، او فردی بسیار پرکار و مقام پرست بود، همیشه سعی می‌کرد خود را بیش از آن چیزی که هست نشان دهد. دورغ و راست را به هم می‌بافت تا میزان فعالیت و موفقیت خود را دو سه برابر جلوه دهد. پس از چندی رئیس اداره یکم ساواک شد. در سال ۱۳۵۰ مدیر کل سوم شد ولی در حقیقت همه کاره ساواک او بود، قتل (تیمور) بختیار با برنامه‌ریزی او انجام شد، پس از آن با

دایر کرد.

شاه در سال ۱۳۵۷ دستور داد هویدا، نصیری، صدری و... دهها چهره رژیم را به زندان ببرند، تا اوضاع کشور آرام شود اما چنین نشد و صدری با پیروزی انقلاب اسلامی به دست نیروهای انقلاب اسلامی افتاد و به همراه دیگر عوامل رژیم محاکمه شد.

۱- رضا زندی‌پور، فرزند عباس در سال ۱۳۰۷ هجری - شمسی در آباده متولد شد. وی فارغ‌التحصیل دانشکده افسری بود و دوره اطلاعات و ضد اطلاعات و دوره دانشگاه جنگ و دوره ستاد فرماندهی را در آمریکا طی کرد و دیگر آموزش‌های لازم را در کشورهای انگلیس، فرانسه و ایتالیا طی کرد. زندی‌پور مدتی فرمانده لشکر توپخانه ۶۴ ارومیه بود و توسط فردوست به گارد شاهنشاهی راه یافت. در سال ۱۳۵۰ به ساواک مأمور به خدمت می‌شود و در همین سال به دستور نصیری ریاست ستاد جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را عهده‌دار و در مورخه ۱۳۵۲/۳/۱ توسط شاه به‌عنوان دومین رئیس کمیته مشترک منصوب می‌شود، اما بی‌اطلاعی او نسبت به کارهای اطلاعاتی باعث شد تا این کمیته در عمل توسط پرویز ثابتی و عناصری چون حسین‌زاده و عطارپور اداره شود.

زندی‌پور در مورخه ۱۳۵۳/۱۲/۲۶ در خیابان سهروردی کنونی توسط گروه‌های مخفی، ترور و در نهایت کشته شد.

۲- برای آشنایی بیشتر رک «وقایع اتفاقیه»، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی.

جلب موافقت نصیری و محمدرضا یک سری مصاحبه تلویزیونی تحت عنوان «مقام امنیتی» انجام داد. در این نمایش‌های تلویزیونی او بسیار خوب و محکم صحبت می‌کرد و همه را تحت تأثیر قرار می‌داد، عنوان مقام امنیتی تا پیروزی انقلاب اسلامی روی او بود و همه جا به پذیرایی او افتخار می‌کردند.^(۱)

در سال ۱۳۵۲ و همزمان با آغاز ریاست سرتیپ زندی پور بر کمیته مشترک، در عمل شهربانی به حاشیه رانده شد و ساواک قدرت را قبضه کرد ساواک در قدم بعدی خشن‌ترین و بی‌رحم‌ترین شکنجه‌گرانی را که در موساد تعلیم یافت بودند به کار گرفت تا به وسیله مرگبارترین ابزار و آلات، شکنجه زندانیان را تا سر حد مرگ پیش ببرند.

شکنجه‌گاهی به نام کمیته مشترک

شکنجه‌گاه کمیته مشترک ابتدا در زندان موقت شهربانی در مجاورت شهربانی کل کشور و حوالی باغ ملی نزدیک میدان امام خمینی (ره) (توپخانه سابق) واقع بود. زندانی‌نمور، تاریک و کم‌هوا با طاق‌های ضربی که برای سلول‌های آن، تنها یک توالت، یک شیر آب، یک چاله برای شستشو وجود داشت.

این بازداشتگاه اتاق مخصوص شکنجه نداشت و متهمین در اتاق بازجویی شکنجه می‌شدند.

مدتی بعد، با افزایش زندانی‌ها نیاز به فضایی وسیع‌تر احساس شد، لذا کمیته مشترک به همان محل معروف خود واقع در میدان مشق سابق - شمال غرب میدان امام خمینی (ره) (توپخانه سابق) - که یک ساختمان دایره شکل بود، منتقل شد. اکنون این مکان با نام موزه عبرت تبدیل به

۱- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، صص ۴۵۱-۴۵۰.

مکانی شده است که گوشه‌ای از ستم‌ها و جنایت‌های عوامل رژیم پهلوی را نمایان می‌سازد.

کمیته مشترک در ظاهر یک بازداشتگاه موقت، جهت بازجویی از زندانیان بود، اما در عمل افرادی را سه سال در این مکان تحت شکنجه قرار می‌دادند:

«دور تا دور ساختمان کمیته را که از داخل، استوانه‌ای شکل بود اتاق‌های بازجویی احاطه نموده تا این امکان برای بازجو به وجود آید که متهم بدون هیچ مشکلی در اولین ساعات دستگیری، در اختیار وی قرار گیرد.

وجود چهار بند انفرادی با ۸۶ سلول (۱/۵×۲/۵ متری) و دو بند عمومی با ۱۸ سلول (۳۰ متر مربعی) که حداکثر گنجایش ۲۵۰ نفر را داشت در این ایام دو یا سه برابر ظرفیت خود را شاهد بود، دستگیری‌ها به حدی زیاد بود که در سلول‌های انفرادی چهار تا پنج نفر جا داده می‌شدند، زیرانداز سلول با چند لایه از چرک و خون پوشیده شده بود که زیلو یا گلیم بودن آن تشخیص داده نمی‌شد، عدم وجود تهویه، نبود نور کافی، دیوارهای دود گرفته و سیاه، زیلوهای آلوده و... فضای غیرقابل تحملی را به وجود آورده بود... بعضی مواقع به جهت ازدیاد جمعیت در یک سلول به قدری فضا تنگ می‌شد که طول سلول برای خوابیدن آنها کافی نبود و لذا از عرض سلول برای خوابیدن استفاده می‌کردند و این در حالی بود که عرض سلول به اندازه طول قد یک انسان عادی نبود و لذا در این حالت زندانیان به صورت چمپاتمه و کتابی کنار هم می‌خوابیدند. در این حال... نزدیک شدن مجرای تنفسی زندانی با فرش کف سلول و بوی متعفن آن شکنجه مضاعفی بود بر شکنجه‌های دیگر و تنها وسیله گرمایشی برای فصل سرما در هر بند یک دستگاه بخاری کارگاهی بود که صدایی ناهنجار داشت... از این بخاری به علت نداشتن لوله خروج دود و همچنین سوخت ناقص، دوده

زیادی به داخل بند وارد می‌شد به طوری که تمامی دیوارها و سقف پوشیده از یک لایه دود بود.^(۱)

عزت شاهی یکی از شکنجه شدگان مقاوم کمیته مشترک در توصیف آن دوران می‌گوید:

«در سه طبقه ساختمان مدور بازداشتگاه کمیته، اتاق‌های مخصوص بازجویان و شکنجه‌گران تعبیه شده بود. از جمله «اتاق تمشیت» یا «اتاق حسینی» بود که در آن متهم و زندانی تا سر حد مرگ شکنجه می‌شد تا اعتراف و اقرار نماید. محوطه دوار بازداشتگاه، با نرده‌های حفاظ‌بندی و محصور شده بود... تا متهم نتواند خود را از طبقات بالا به پایین بیندازد و خودکشی کند. ... سلول‌ها و اتاق‌های هر بند در راهرویی بود که در طول از هم جدا شده بود تا زندانیان نتوانند سلول‌های روبرو را ببینند.»

همچنین اختر رودیاری می‌گوید:

«گاهی سه سلول انفرادی (سلول‌های کوچک ۱×۲ متر) در کوچه‌ای قرار داشت و وقتی ما می‌خواستیم به آنجا وارد شویم ابتدا از جایی به اندازه یک در می‌گذشتیم، در آن کوچه با فاصله یک متر از دیوار بیرونی سه سلول انفرادی قرار داشت. به نظر می‌رسید این سلول‌ها حاصل تبدیل سلول‌های جمعی به سه سلول است.»^(۲)

وضع بهداشتی زندانیان بسیار بد بود، زیرا رفتن به حمام منوط به اجازه بازجو بود که آن هم تنها هفته‌ای یک بار صورت می‌گرفت، مدت زمان حضور در حمام هم برای هر زندانی پنج دقیقه تعیین شده بود، زندانیانی نیز بودند که به دلیل مقاومت به مدت ۱۵۰ روز اجازه استحمام را نمی‌یافتند.^(۳)

۱- حسن پور، قاسم، شکنجه‌گران می‌گویند، نشر موزه عبرت ایران، صص ۵۷-۵۶.

۲- کاظمی، محسن، خاطرات عزت شاهی، ص ۱۹۵.

۳- برای آشنایی بیشتر به خاطرات منتشره روحانیون و مبارزان که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده رجوع فرمایید.

بر دیوارها و درهای کمیته، خون شتک زده بود، زیرا شکنجه‌گران به قصد کشت زندانیان را کتک می‌زدند و زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌دادند، در این شرایط زندانیان زخمی به در و دیوار تکیه می‌دادند و خون‌های آنها بر در و دیوار زندان می‌ماند.

در این حال شکنجه‌گران برای آنکه بتوانند، خوشخدمتی خود را به‌اریاب اثبات کنند، از مشروبات الکلی استفاده می‌کردند تا به‌گونه‌ای افسار گسیخته زندانیان را با کابل، شوک الکتریکی، صندلی داغ، قفس داغ، آپولو... تحت شکنجه قرار دهند. برای بسیاری ورود به کمیته مشترک، بازگشتی در پی نداشت، زیرا در این زندان مخوف بر اثر شکنجه‌های قرون وسطایی به شهادت می‌رسیدند:

«به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی
(دادستانی) از ساواک

شماره: ۳۸۱/۱۲۰۰

۳۵/۲/۱۱^(۱)

به پیوست دارد»

درباره نصرت فرزند علی اصغر، شهرت انصاری، شغل طلبه و کارمند بانک اسلامی قم... متهم یاد شده بنا به اظهار خودش که قبل از دستگیری به بیماری معده دچار بوده و هنگام بازجویی به سبب بروز درد شدید ادامه تحقیق از وی متوقف و عنداللزوم جهت مداوا به بیمارستان شهربانی اعزام و در تاریخ ۱۳۵۴/۱۲/۲۵ به تشخیص پزشک قانونی به سبب بیماری قلبی و ریوی فوت نموده است.

علیهذا تعداد بیست و پنج برگ پرونده متشکله حاوی اعترافات متهمان محمود میزبانی و غلامحسینی هاشمیان و همچنین نظریه

۱- خواننده گرامی توجه کند که منظور از این عدد، سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی می‌باشد. این سال مترادف با ۱۳۵۵ هجری - شمسی است و هیچ مغایرتی با مفاد متن وجود ندارد.

گزارش معاینه جسد در مرکز پزشکی قانونی و پروانه دفن متهم
به پیوست ایفاد می‌گردد...

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور

ارتشبد نصیری

از طرف سجده‌ای^(۱)

در گزارش مرکز پزشکی قانونی به تاریخ ۱۳۵۴/۱۲/۲۷ درباره این
شهید آمده است:

«مرکز پزشکی قانونی

گزارش معاینه جسد

تشخیص پزشکی قانونی: بیماری قلبی - عروقی

... متعلق به مردی است در حدود ۲۵ سال سن که در معاینه

ظاهری آثار خفگی و مسمومیت ندارد، خراشی در روی پای چپ

دارد که بر اثر برخورد با جسم سخت به وجود آمده است... ریتین

متورم و پر از خون در مقطع پر از کف و چرک و خون است... معده

خالی از غذاست، با توجه به مراتب فوق علت فوت بیماری قلبی و

ریوی تعیین و جواز دفن طبق اعلام دادستانی ارتش و کمیته مبارزه

با خرابکاران به قرار فوق صادر گردید. ۱۳۵۴/۱۲/۲۷»^(۲)

ضمن آنکه برای شهید گرانقدری همچون شهید آیت‌الله

سید محمد رضا سعیدی^(۳) که در زیر شکنجه‌های وحشیانه ساواک به

شهادت رسید نیز پزشکی قانونی رژیم شاه علت شهادت را سکت قلبی

اعلام نمود و نیز برای شهید بزرگی چون آیت‌الله حسین غفاری^(۴) هم

همین برگه‌های کذابی صادر شده بود.

۱- شکنجه‌گران می‌گویند نشر موزه عبرت، ص ۷۱.

۲- همان، ص ۷۲.

۳- برای آشنایی بیشتر رک شهید آیت‌الله سید محمد رضا سعیدی بروایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی.

۴- برای آشنایی بیشتر رک شهید آیت‌الله حسین غفاری بروایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی.

بدین ترتیب طلبه مبارزی بر اثر مقاومت در برابر دژخیمان در زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها به شهادت می‌رسد و نصیری و ساواک طی نامه‌ای علت مرگ او را زخم معده اعلام می‌کنند! و پزشکی قانونی دلیل مرگ او را بیماری ریوی اعلام می‌دارد و این تنها نمونه‌ای بود از تعداد زیادی از مبارزانی که در زیر شکنجه‌ها به شهادت می‌رسیدند و رژیم شاه آنها را در اماکن متروکه به خاک می‌سپرد، آن‌چنان که محل دفن بسیاری از آنها هنوز مشخص نشده است از جمله دکتر مرتضی لبافی‌نژاد و...
در فصول بعدی این کتاب شرح مبسوط انواع شکنجه در ساواک از نظر خوانندگان ارجمند خواهد گذشت.

بدنام‌ترین زیرمجموعه ساواک

بخش بسیار زیادی از بدنامی ساواک در افکار عمومی و در میان مردم ایران و سراسر جهان، محصول عملکرد و رفتار «اداره کل سوم» ساواک - که به «اداره امنیت داخلی» شهرت داشت - بود و سرنخ تمام جنایات و قتل و کشتارها و دیگر رفتار خلاف شئون انسانی - از قبیل زندان و شکنجه و آزار و اذیت و حذف کامل فیزیکی افراد مخالف رژیم پهلوی و فعالان راه آزادی و آزار و اذیت کوشندگان این عرصه - به این اداره کل و تصمیم‌سازان و کارگزاران آن می‌رسید.

به طور کلی اصلی‌ترین و با اهمیت‌ترین وظیفه سازمان اطلاعات و امنیت کشور در دوران حیات این سازمان پرورش همین اداره کل سوم بود و محمدرضا پهلوی بارها در سخنان و به اصطلاح رهنمودهای خود خطاب به مدیران و مسئولان ساواک، تأکید کرده بود که تشکیلات امنیت داخلی (اداره کل سوم) باید همیشه یک یا چند قدم قبل از حوادث حرکت کرده و با به کارگیری کلیه امکانات موجود و با بهره‌برداری از پیشرفته‌ترین

فناوری‌ها و تکنولوژی‌های روز، برای تعقیب و مراقبت از سوژه‌ها اقدام کنند.

به این ترتیب و از رهگذر این به اصطلاح رهنمود یا به عبارت درست‌تر با صدور این جواز و دستور، حریم و چهاردیواری خانه‌ها - که ظاهراً و براساس موازین حقوق‌بشر در شمار امن‌ترین نقاط برای هر فرد حساب می‌آید - از طریق هجوم فرآورده‌ها و محصولات که تنها با هدف جاسوسی ساخته می‌شد و کاربرد دیگری جز کنترل مردم در نقاط دور از دسترس و نگاه مأموران و خبرچین‌ها نداشت، ویژگی خود که همانا امنیت و احساس راحتی افراد بود، از دست داد و آماج و عرصه فعالیت و بهره‌گیری از دستگاه‌های الکتریکی و الکترونیکی شد، مخصوصاً با پیدایی و استفاده از ارتباطات ماهواره‌ای و کامپیوتری، دامنه و شعاع عمل این تجهیزات بیش از پیش افزایش یافت.

نگارنده خود شاهد این تجهیزات جاسوسی و امنیتی در یک نمایشگاه بود که به دلیل ساخت تجهیزات پیشرفته‌تر از رده دستگاه‌های انحصاری سازمان‌های امنیتی خارج شده و برای استفاده عمومی در امر کنترل امنیت فردی و خانه‌ها و شرکت‌ها در نمایشگاهی خاص در تهران، به معرض دید و فروش برای عموم گذاشته شد. همگان دیدند که چگونه بهره‌گیری جاسوسی از وسایل پیش پا افتاده موجود در هر خانه برای کنترل و تعقیب و مراقبت افراد توسط ساواک انجام می‌گرفت. این وسایل ساده عمومی با کاربرد دوگانه استفاده شخصی و استفاده جاسوسی توسط نهادهایی همچون اداره کل سوم ساواک ایران و ادارات نظیر آن در سراسر جهان مورد استفاده قرار می‌گرفت.

به‌عنوان مثال اداره کل سوم و اداره امنیت داخلی ساواک می‌توانست با کارگذاشتن یک «کیت» دو سانتیمتری مرکب از چند «ترانزیستور» و

«خازن» در تمام تلفن‌های ساخت ایران و با تماس فوق‌العاده سری و محرمانه با مدیرعامل کارخانجات سازنده گوشی‌های تلفنی برای کار گذاشتن اجباری این «کیت» در تمام تلفن‌های تولیدی آن شرکت، تمام مکالمات ساکنان آن خانه را در تمام مدت شبانه‌روز و در حالی که گوشی تلفن بر روی شماره‌گیر بود، بشنود و ضبط و کنترل نماید یا به وسیله سنجاق کراوات یا دکمه سردستی که از طرف مدیرکل یا وزیر یا فلان شخصیت کشوری و لشکری به کسی هدیه می‌شد - اینگونه سنجاق کراوات‌ها و دکمه سردست‌ها از طرق ترانزیستورها و خازن‌هایی که به صورتی بسیار ماهرانه و نامرئی در آنها کار گذاشته شده بود، به ماهواره‌های متعدد جاسوسی مرتبط بودند - کلیه رفت‌وآمدهای روزانه فرد مورد نظر را کنترل می‌کرد؛ گزارش آن همه روزه از طریق تشکیلات مخابرات ساواک در اختیار اداره کل سوم قرار می‌گرفت و در پرونده تعقیب و مراقبت فرد مورد نظر بایگانی می‌شد. اینگونه سنجاق کراوات‌ها و دکمه سردست‌ها عمدتاً از طلا و بسیار گرانبها بودند و به هیچ وجه سوءظن کسی را بر نمی‌انگیخت که ممکن است ابزار جاسوسی باشد.

به موجب یکی از اسناد سازمان اطلاعات و امنیت کشور در اوایل دهه ۱۳۵۰ ساواک تعداد زیادی ساعت رولکس که به طور کامل از طلا یا پلاتین تهیه شده بود، خریداری کرده بود که رئیس ساواک اینگونه ساعت‌ها را به برخی از مقامات کشوری و لشکری هدیه می‌داد؛ بدون شک اینگونه ساعت‌ها مجهز به ابزار و ادوات جاسوسی و ارتباط با ماهواره بودند و از آن برای کنترل آن مقام بهره‌برداری می‌شد. البته در حال حاضر اینگونه ساعت‌ها در بازار به فراوانی یافت می‌شود و کلیه کسانی که به سفرهای دریایی یا سیاحت به نقاط مختلف در آفریقا و جنگل‌های آمریکای جنوبی می‌روند، این ساعت‌ها را همراه دارند تا

نزدیکان و دوستان آنها از محل حضورشان باخبر شوند، ولی در سال‌های اولیه دهه ۱۳۵۰ این تکنولوژی پدیده‌ای نوظهور بود و کاربرد جاسوسی داشت.

به این ترتیب و از رهگذر فناوری‌های جدید و به مدد این‌گونه تکنولوژی‌ها، حریم چهاردیواری خانه‌های مردم نیز محل عملیات سری اداره کل سوم ساواک به‌عنوان مسئول مستقیم امنیت داخلی کشور گردید. از آنجا که اداره کل سوم با مسئله امنیت ملی در ارتباط مستقیم بود، به همین سبب مأموران و خبرچین‌های این اداره در تمام سازمان‌ها و نهادهای کشوری و لشکری و مدارس و دانشگاه‌ها و در میان کسبه بازار و خیابان و اصناف مختلف حضور داشتند و بر اساس آموزش‌هایی که دیده بودند و به موجب بخشنامه‌ها و دستورات سازمانی از کوچکترین موضوع و خبر که به طریقی با مقوله امنیت داخلی کشور و امنیت رژیم پهلوی مرتبط بود، نمی‌گذشتند و آن موضوع را هر قدر هم که کم‌اهمیت و پیش پا افتاده بود، به صورت گزارش کتبی برای اداره کل سوم می‌فرستادند.

کنترل از کودکی تا مراحل رشد

عموم فعالان حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و صنوف کشور در اداره کل سوم ساواک دارای یک پرونده شناسایی بودند که این پرونده‌ها از ابتدای حضور فعال آنان در جامعه - تحصیلاتی یا اجتماعی - برایشان تشکیل داده می‌شد و اداره کل سوم برای اینکه اشراف کامل بر آمار نفوس و میزان زاد و ولد کشور داشته باشد، طی بخشنامه‌ای سری به وزارت کشور و سازمان سجل احوال، مأموران صدور شناسنامه‌ها در کلیه شعب شهرها و بخش‌ها و روستاها را مأمور تنظیم یک فرم ویژه برای هر

فردی که به نامش شناسنامه صادر می‌شد، کرده بودند. در آن فرم کلیه اطلاعات سجلی افراد نظیر نام و نام خانوادگی، نام پدر و مادر و تاریخ و محل و سال تولد و ثبت و از طریق معاونت امنیتی وزارت کشور برای ساواک و اداره کل سوم آن ارسال می‌شد.

ساواک برای اطمینان از صحت عمل مأموران صدور شناسنامه اهرم‌ها و مکانیزم‌های دیگری نیز در اختیار داشت. به این صورت که به طور مثال در روستاها، دهبانان و کدخداها را مأمور کرده بود تا به صورت جداگانه آماري از متولدین و نفوس جدید روستای خود تهیه کرده و به بخشداری محل خود بفرستند و بخشداری هم با رعایت سلسله مراتب اداری این گزارش‌ها و اسامی جدید را به مرکز استان می‌فرستاد و از آنجا به اداره حفاظت وزارت کشور ارسال تا این گزارش‌ها هم ضمیمه پرونده اولیه هر فرد در اداره کل سوم ساواک شود.

اینگونه پرونده‌های ساواک با ثبت نام و آغاز تحصیل هر فرد در دبستان فعال و از این زمان به بعد کم‌کم گزارش‌هایی درباره هر دانش‌آموز گردآوری می‌شد، البته در سال‌های اولیه دبستان به این سبب که کودکان فعالیت سیاسی نداشتند، گزارش‌چندانی درباره آنها گردآوری نمی‌شد و تلاش ساواک در این ایام بر این امر متمرکز بود تا از طریق گزارش‌های ارسالی از مدرسه اطلاعات بیشتر و جامع‌تری درباره پدر و مادر دانش‌آموزان و شغل و کار و روابط آنان و جایگاه و موقعیت اجتماعی‌شان فراهم آورد و این اطلاعات اکثراً مبتنی بر حرف و سخن‌ها و گفته‌های دانش‌آموزان بود.

در سال‌های دوره اول دبیرستان هم به ندرت دانش‌آموزانی پیدا می‌شدند که فعالیت سیاسی داشته باشند اما از دوره دوم دبیرستان، تعقیب و مراقبت از تمام دانش‌آموزان در دستور کار ساواک محلات قرار

می‌گرفت و مأموران و خبرچین‌های ساواک، هرگونه حرکت و تماس یا گفتگوی دانش‌آموزان در کلاس‌های درس یا در زنگ‌های تفریح را به اداره کل سوم گزارش می‌کردند.

از سال ۱۳۳۹ که جبهه ملی دوم شکل گرفت و در سازماندهی جدید جبهه ملی، شاخه‌ی دانش‌آموزی نیز به وجود آمد و فعال شد، مسئله تعقیب و مراقبت از دانش‌آموزان شکل کاملاً جدی به خود گرفت، به‌ویژه اینکه اعلامیه‌های بخش دانش‌آموزی جبهه‌ی ملی در دبیرستان‌ها پخش می‌شد و برخی از دانش‌آموزان مأموریت داشتند تا در مدرسه خود دست به تشکیل هسته‌های دانش‌آموزی بزنند و بعضاً در هر محله از سوی برخی از رهبران و شخصیت‌های مبارز، جلسات آموزشی و توجیهی برای دانش‌آموزان تشکیل می‌شد.

از نکات دیگری که موجب شد تا از سال ۱۳۳۹ به بعد به تحریکات دانش‌آموزی بها داده شود، چند اقدام مقطعی آنها در مخالفت با رژیم یا تصمیم‌های دولت بود.

در نخستین اقدام از این دست، در آخر سال تحصیلی سال ۱۳۳۹ دولت اعلام داشت که شرط قبولی در امتحانات نهایی دبیرستان‌ها و گرفتن دیپلم این است که دانش‌آموزان در تمام دروس امتحانی خود، حداقل نمره ۱۰ بگیرند. در حالی که قبلاً برای گرفتن دیپلم دبیرستان، هر دانش‌آموز باید مجموع نمرات امتحان نهایی‌اش به عدد ۱۰۰ برسد. به‌عنوان مثال اگر در ریاضیات نمره دو می‌گرفت ولی در انشا نمره ۱۵ به دست می‌آورد یا در املاء نمره ۱۶، اگر مجموع آنها ۱۰۰ می‌شد، وی را قبول اعلام می‌کردند اما با قانون جدید دیگر این وضع از بین رفته بود. تغییر دیگر این بود که کلیه دانش‌آموزان دبیرستانی برای رفتن به کلاس‌های بالاتر اگر در هر درس کمتر از نمره ۱۲ می‌گرفتند در آن درس

تجدید می شدند و اگر در چند درس کمتر از نمره هفت می گرفتند، مردود می شدند و تنها می توانستند از یک درس به عنوان تک ماده استفاده کنند. این مقررات جدید موجب شد تا دانش آموزان تحت عنوان مخالفت با آیین نامه های جدید و پاسداری از حقوق صنفی خود دست به اعتصاب بزنند و چند روزی مدارس، مخصوصاً دوره دوم (سیکل دوم)^(۱) دبیرستان های تهران تعطیل شد.

پس از آنکه جبهه ملی دوم سازمان دانش آموزی را ایجاد کرد، کوشید تا به لحاظ سیاسی از دانش آموزان حداکثر بهره برداری را بنماید. یکی از مهمترین موارد این بهره برداری وارد کردن دانش آموزان به اعتصاب و همگامی با معلمان بود که منجر به تعویض دولت شریف امامی و نخست وزیر دکترا علی امینی شد.

البته تمام این فعل و انفعالات محصول دیپلماسی جدید آمریکا بود که از رهگذر سیاست های فریب کارانه ی ریاست جمهوری جان اف، کندی به وجود آمده بود^(۲) و جبهه ملی که از ائتلاف حزب ایران و حزب ملت ایران بر بنیاد «پان ایرانیسم» و چند حزب و گروه دیگر تشکیل شده بود، دارای گرایشات قوی هواداری از آمریکا بود در حالی که سران و اعضای حزب ایران نیز از قبل هوادار آمریکا بودند. یک مورد دیگر از اعتصاب دانش آموزان و کشاندن آنها به صحنه بازی های سیاسی در زمان نخست وزیر علی امینی رخ داد و دانش آموزان یک روز اعتصاب کردند و به عنوان تظاهرات به طرف میدان بهارستان آمدند که در زدو خورد بین

۱- در نظام آموزش قدیم، دوره ابتدایی ۶ سال و دوره دبیرستان نیز ۶ ساله بود. در دبیرستان سه ساله اول را سیکل اول و سه سال دوم را سیکل دوم می خواندند. این شیوه در سال ۱۳۵۱ ملغی شد و به جای آن تحصیلات دبستانی ۵ ساله، راهنمایی ۳ ساله و دبیرستانی ۴ ساله باب شد.

۲- نظریه پردازان برجسته کندی، در جهت مقابله با شعارهای عوام فریب روس ها به وی توصیه نمودند تا در کشورهای تحت سلطه آمریکا رفرم هایی روبنایی همچون فضای باز سیاسی، اصلاحات ارضی و... را به اجرا بگذارد.

پلیس و آنها یک دانش‌آموز به نام مهدی کلهر کشته شد. مهدی کلهر دانش‌آموز مدرسه علمیه در پشت مدرسه سپهسالار تهران بود.

پس از این رویدادها اداره کل سوم ساواک مسئله‌ی کنترل دانش‌آموزان را کاملاً جدی گرفت و برای بسیاری از دانش‌آموزان دبیرستان‌ها گروه‌های تعقیب و مراقبت گذاشت تا اینگونه دانش‌آموزان را تحت نظر بگیرند و تمام آشنایان و دوستان و معاشران آنها را کنترل نموده و گزارش کاملی در هر ماه درباره این افراد تهیه نمایند.

با گرفتن دیپلم و فراغت از تحصیلات دوره متوسطه، کلیه دانش‌آموزان به دو گروه تقسیم می‌شدند. یک گروه از آنان که در کنکور و آزمون دانشگاه‌ها قبول شده بودند، به دانشگاه‌های مختلف کشور می‌رفتند، در این زمان پرونده هر فرد براساس موقعیتش به بخش ویژه می‌رفت. به‌عنوان مثال آن دسته از جوانان که به دانشگاه راه یافته بودند، مسئولیت کنترل و جمع‌آوری اطلاعات درباره آنها به بخش دانشجویی اداره کل سوم می‌رفت و دسته دیگر که به سربازی و بازار کار رفته بودند با توجه به محل کارشان طبقه‌بندی می‌شدند. از این جوانان، آن دسته که در بازار به کار مشغول شده بودند، پرونده‌شان به بخش کنترل بازار ارسال می‌شد و آنها که در ادارات دولتی و یا سازمان‌ها و شرکت‌های خصوصی کار گرفته بودند، از طریق سندیکاها و به وسیله اداره حفاظت وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی و خصوصی تحت مراقبت قرار گرفتند.

ساواک برای ایجاد تسهیل در کار تعقیب و مراقبت از کارکنان دولت در هر وزارتخانه یا سازمان دولتی، بخش ویژه‌ای به نام اداره حفاظت ایجاد کرده بود، اداره حفاظت بخش محرمانه هر سازمان دولتی بود و غیر از کارکنان آن هیچ کس حق ورود به ساختمان و محوطه آن را نداشت و برای اینکه بتوان بر آن کنترل و حفاظت کامل اعمال کرد، کلیه درهای ورود

ادارات حفاظت بسته بود و تنها همه افراد و کارکنان از یک در وارد و یا خارج می‌شدند و همیشه برای ورود به آن باید زنگ می‌زدند و خود را معرفی می‌کردند تا نگهبان مربوطه پس از شناسایی آنها در را به رویشان باز می‌کرد.

درهای ورودی حفاظت هر وزارتخانه یا سازمان در سال‌های دهه ۱۳۴۰ به دوربین‌های مخصوص که از پشت در می‌شد اریاب رجوع را کاملاً مشاهده کرد، مجهز بود، اما از ابتدای دهه پنجاه با پیشرفت تکنولوژی کم‌کم این ادارات به تلویزیون‌های مداربسته مجهز شدند. مخصوصاً از زمانی که گروه‌های مبارز مسلح به بخش اقتصادی سفارت اسرائیل واقع در خیابان جمهوری کنونی نبش خیابان شیخ هادی حمله کردند، تمام اینگونه ادارات به دوربین‌های مخصوصی مجهز شدند که تصویرها را به تلویزیون‌های مدار بسته در نگهبانی منتقل می‌کرد و نگهبانی پس از شناسایی آنها در را به رویشان باز می‌کرد زیرا با وجود چشمی‌های [ذره‌بین‌های] معمولی، تنها می‌شد افرادی که در مقابل ذره‌بین ایستاد بودند را شناسایی کرد و اگر افرادی چند قدم آن طرف‌تر می‌ایستادند، می‌توانستند با یک حمله غافلگیرانه به اداره حفاظت حمله کنند. چند نمونه از اینگونه حمله‌ها توسط کنفدراسیون دانشجویان خارج در کشور در چند سفارتخانه ایران در اروپا رخ داد و افرادی که در کنار در ورودی و دور از دید مأموران نگهبانی کمین کرده بودند، از بخش کنسولی به بخش حفاظت چند سفارتخانه حمله کردند و پس از تسخیر این ادارات فوراً نمایندگان خبری جراید و رسانه‌های مختلف نظیر تلویزیون‌های آن کشور را به محل دعوت می‌کردند و اسناد محرمانه‌ای که مؤید فعالیت‌های جاسوسی سفارتخانه‌های ایران و پرونده‌سازی برای دانشجویان ایرانی بود را به آنها نشان می‌دادند و از این طریق ضمن اخلاص

در روابط ایران با آن کشور، موجبات رسوایی رژیم پهلوی و سوءاستفاده این رژیم از امکانات دیپلماتیک را به جهانیان فراهم می‌آوردند.

کم‌کم آیفون‌های تصویری اختراع شد که اینگونه آیفون‌ها چند سالی به‌عنوان یکی از ابزار جاسوسی تنها در اختیار سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای گوناگون بود و کارخانه‌های سازنده آیفون‌های تصویری اینگونه محصولات خود را تنها به دولت‌ها می‌فروختند و از عرضه آنها به بازار عمومی خودداری می‌کردند اما با پیشرفت تکنولوژی اینگونه آیفون‌ها به‌عنوان یکی از وسایل حفاظتی خانه‌ها مطرح شد و بازار فروش خوبی هم پیدا کرد و به همین سبب از رده ابزار و وسایل جاسوسی و محرمانه خارج شد و به بازار فروش عمومی راه پیدا کرد.

ساواک همواره می‌کوشید تا ساختمان حفاظت ادارات و سازمان‌ها از هیچ طرفی مشرف نداشته باشد یا اگر از سر اجبار یکی از طبقات وزارتخانه را در اختیار حفاظت می‌گذاشتند، کلیه شیشه و پنجره‌های آن را از شیشه‌های مات تهیه می‌کردند و برای محکم‌کاری در این زمینه بر روی تمام شیشه‌ها یک ورقه پلاستیکی که ضمن گذراندن نور، جلوی هرگونه دید را می‌گرفت، نصب می‌کردند و برای اینکه با شکستن شیشه پنجره‌ها و درها، کسی نتواند به اسناد موجود در ادارات حفاظت دستبرد بزند، پشت کلیه پنجره‌ها و درب‌های ورودی و هر نقطه که امکان وارد شدن از آن وجود داشت را نرده‌های آهنین کار می‌گذاشتند و آن محل‌ها را غیرقابل تردد می‌کردند.

در ساواک خاصه، اداره کل سوم آن، غیر از رئیس اداره حفاظت که از میان مأموران رسمی سازمان امنیت انتخاب و اعزام می‌شدند، در تمام وزارتخانه‌ها یک مأمور و نماینده عالی‌رتبه داشتند که حداقل درجه آنان سرتیپ یا سرلشکر بود و سمت رسمی و سازمانی آنها، مشاور عالی مقام

وزارت بود. اتاق کار تمام این مشاوران امنیتی در وزارتخانه‌ها، جنب اتاق وزیر بود و وزیر هر وزارتخانه برای انتصابات مهم نظیر مدیران کل، معاونان وزیر و رؤسای سازمان‌های مهم، قبل از هرگونه تصمیم‌گیری و اقدام با این نماینده اداره کل سوم تماس می‌گرفت و از او درباره فرد مورد نظرش درخواست صلاحیت می‌کرد. پس از درخواست وزیر، مشاور امنیتی او مراتب را به اطلاع ساواک می‌رساند و اداره کل سوم که پرونده کلیه اقدامات افراد از کودکی تا مراحل رشد را در اختیار داشت، گزارش جامعی درباره فرد مورد نظر تهیه می‌کرد و نقاط ضعف و قوت او، میزان سلامت مالی یا فساد او و دیگر پارامترها را بررسی می‌نمود و آنگاه در جلسه‌ای مرکب از رئیس اداره کل سوم و چند مقام دیگر ساواک درباره آن شخص تصمیم‌گیری می‌شد و مخالفت یا موافقت ساواک نسبت به انتصاب فرد مورد نظر وزیر به آن شغل طی نامه محرمانه‌ای به مشاور امنیتی آن وزارتخانه ابلاغ می‌شد و توسط این مشاور به اطلاع وزیر می‌رسید. تنها پس از اعلام موافقت اداره کل سوم بود که وزیران حق انتصاب افراد به مقامات مهم را داشتند. در این‌گونه بررسی‌ها، موافقت اداره کل سوم مقدم بر درجه و موقعیت شغلی فرد مورد نظر بود و حتی این انتصاب باعث برتری فرد به لحاظ عملی می‌شد. به‌عنوان مثال در شرایطی که در وزارت کشاورزی یک سرلشکر به‌عنوان مشاور امنیتی و یک سرلشکر دیگر به‌عنوان مشاور وزیر و یک سرتیپ به‌عنوان رئیس سازمان مشغول کار بودند، اداره کل سوم با انتصاب سرهنگ معصومی به‌عنوان رئیس سازمان جنگل‌ها - که بعدها مبدل به وزارت منابع طبیعی شد - موافقت کرد و این سرهنگ از لحاظ سازمانی بر یک سپهبد که ریاست شیلات جنوب ایران را داشت - برتری داشت و آن سپهبد باید گزارش کار خود را به سرهنگ معصومی می‌داد و برای انجام فعالیت‌ها و

هزینه‌هایش از او کسب اجازه می‌کرد. این فرد کسی نبود جز **عبدالمعظم ولیان** که با درجه سرگردی ابتدا به ریاست بازرسی وزارت کشاورزی و سپس به معاونت وزیر در امور اصلاحات ارضی و با درجه سرهنگ دومی به‌عنوان وزیر اصلاحات ارضی و با درجه سرهنگی به‌عنوان استانداری خراسان و تولیت آستان قدس رضوی رسید.

ساواک منشور ضیافت

فعالیت‌های ساواک بسیار گسترده بود. در زندان‌ها از تمام اقشار و گروه‌ها و طبقات مردم، اعم از دانش‌آموز و دانشجو و کاسب و بازاری و کارمندان دولت زندانی بودند و ساواک در سرکوبی مردم در تمام زمینه‌ها دخالت می‌کرد.

سانسور و ممیزی جراید و کتب در شمار وظایف این سازمان بود. ساواک سانسور را از زمان فرمانداری نظامی به ارث برده بود. از بعد از ظهر ۲۸ مرداد که حکومت نظامی با هدف سرکوب مردم آغاز شد، **واحد سانسور** نیز فعالیت خود را آغاز کرد. در واحد سانسور ابتدا فردی به نام **سرهنگ کیانی** رئیس بود، پس از آن ریاست این قسمت به **سرهنگ فردوس** - که از بهائیان معروف بود - سپرده شد. در این دوران بسیاری از آثار اسلامی به‌عنوان کتاب‌های «ممنوعه» مطرح شد. آخرین رئیس و مسئول جراید و کتب و امور مربوط به سانسور ساواک فردی به نام **تیمسار احسنی** بود. او هر روز حوالی ساعت ۱۰ صبح از ساواک به دفتر وزیر اطلاعات و جهانگردی می‌آمد و در حوزه معاونت مطبوعاتی با معاون مطبوعاتی وزیر ملاقات می‌کرد و سپس در جلسه‌ای با حضور معاون مطبوعاتی وزیر به بررسی جراید می‌پرداخت. ظاهراً در قانون ساواک سه اصل در نظر گرفته شده بود:

نخست آنکه رئیس ساواک که از طرف شاه انتخاب می‌شد، در عین حال معاون نخست‌وزیر هم بود و بودجه و اعتبارات ساواک جزو بودجه نخست‌وزیری قرار داشت و در تمام طول دوران حیات این سازمان هیچ‌گاه اعتبارات مشخصی به نام سازمان اطلاعات و امنیت کشور در بودجه کل کشور منظور نمی‌شد.

دوم آنکه، وظیفه ساواک کسب اطلاعات لازم برای حفظ امنیت ملی، کشف جاسوسی و مقابله با کسانی بود که قوانین مربوط به حفظ سلطنت را نقض می‌کردند و یا دست به مبارزه مسلحانه علیه رژیم می‌زدند. افزون بر این کلیه جرایم نظامی و سوء قصد به جان شاه و ولیعهد و خاندان سلطنت نیز برعهده ساواک قرار داشت.

دیگر آنکه مأموران ساواک در جرایم یاد شده به‌عنوان ضابطین قضایی و نظامی هم به صورت مستقل می‌توانستند عمل کنند و در آئین‌نامه دادگاه‌های نظامی که برای مجرمین سیاسی برگزار می‌شد وظیفه نگارش کیفرخواست دادستان را نیز برعهده داشتند.

همان‌طور که در صفحات پیشین اشاره شد، ساواک ظاهراً از بدنه اصلی ارتش و پلیس جدا شده بود، ولی بعدها به اندازه‌ای وسعت پیدا کرد که کنترل ارتش و پلیس هم با آن بود. در تشکیل و توسعه ساواک کشورهای آمریکا و اسرائیل مداخله تمام داشتند و بنیانگذار آن در حقیقت دولت آمریکا بود و تمام برنامه‌های آنها نیز با نظارت آمریکا انجام می‌گرفت.

نکته مهم اینکه نه فقط سازمان «سیا» بلکه «اف.بی.آی» نیز به ساواک یاری می‌رساند و بعدها یک سازمان آمریکایی دیگر، یعنی آژانس امنیت ملی که کارش مراقبت الکترونیکی بود، پیوندهایی با ساواک برقرار کرد.^(۱)

نخستین رئیس ساواک تیمور بختیار و همکاران او با شدت و خشونت بسیار به سرکوبی مبارزان و مخالفان پرداختند و تدریجاً این سازمان بر تمام وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی مسلط شد. به طوری که هر انتصاب یا ترفیع یا استخدامی باید با موافقت این سازمان صورت می‌گرفت.

تیمور بختیار فردی قدرت‌طلب، فاسد، دزد، عیاش و هرزه بود و با قدرتی که به دست آورده بود، دست به هر کاری می‌زد مداخله ساواک به اندازه‌ای زیاد و متنوع بود که گاهی در امر زناشویی افراد نیز دخالت می‌کرد و به بعضی از زن و شوهرها تکلیف جدایی می‌نمود.

حتی در دهه ۱۳۵۰ کلیه پرسنل ارتش، ساواک، شهربانی، ژاندارمری و... طی بخشنامه‌ای مکلف شدند تا پیش از ازدواج نام همسر خود را به ساواک اعلام کنند تا ساواک در پیرامون خانواده فرد مورد نظر تحقیق کند. در این میان اگر حتی یکی از اعضای خانواده مورد تحقیق در شمار مبارزان، ناراضیان و اعدام شدگان بود، ساواک رسماً از ازدواج پرسنل مورد نظر جلوگیری می‌کرد.

بختیار در همان اولین سال انتصاب به ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور به سراغ یکی از خوانندگان معروف زن رادیو به نام پوران شاپوری رفت و این زن و شوهرش عباس شاپوری را که ویلون‌بست و آهنگساز رادیو بود، به دفتر خویش احضار کرد و به آنان تکلیف نمود تا از یکدیگر جدا شوند.

عباس شاپوری که چاره‌ای نداشت به این فرمان تیمور بختیار تسلیم شد و همسرش را طلاق داد. بختیار پس از انجام مراسم جدایی با تهدید و ارعاب با این خواننده رادیو روابط نامشروع برقرار کرد و بدون واهمه از افکار عمومی و حتی با هدف قدرت‌نمایی این خواننده را که دیگر به نام

پوران شهرت داشت، سوار ماشین کروکی و بدون سقف خود نموده و همراه او در خیابان‌های شلوغ تهران رفت و آمد می‌کرد. در حالی که رفتار بختیار با این خواننده و نمایش قدرتی که از این رهگذر می‌داد، موجب تنفر و بیزاری مردم از رئیس ساواک می‌شد. ساواک در چند سال اولیه تأسیس، وسیله‌ای برای قدرت‌نمایی دربار و خاندان پهلوی بود تا جایی که اشرف پهلوی ساماندهی به برخی از امور روستاها و کشت و زرع در آنها را به ساواک سپرده بود و تیمور بختیار هم - که فرمانبردار بدون چون و چرای خاندان پهلوی بود - اجرا و انجام امور شخصی اعضای این خاندان را به رؤسای ساواک محول نموده بود. نمونه این اقدام دخالت مستقیم ساواک استان کرمانشاهان در کشت و زرع یکی از روستاهایی است که به عنوان میراث از رضاخان به اشرف پهلوی^(۱) رسیده بود و از رهگذر حمایت تیمور بختیار و ساواک این ده در فاصله چند سال در شمار روستاهای آباد کرمانشاه شد و در دهه ۱۳۵۰ این روستا در اختیار کارشناسان کشاورزی اسرائیل قرار گرفت.^(۲)

ساماندهی شعبات ساواک

کنترل نیروهای مبارزو مخالف رژیم پهلوی در داخل و خارج از کشور بر عهده ساواک قرار داشت. تا سال ۱۳۳۶ هیچ‌گونه تشکیلات منسجمی برای کنترل، شناسایی، تعقیب و مراقبت فعالیت‌های ضد رژیم دانشجویان و فعالان سیاسی ایرانی خارج از کشور در اختیار فرمانداری نظامی تهران نبود. گرچه گهگاهی اطلاعاتی اندک و بسیار ناقص و محدود و کارشناسی نشده از طریق وابسته‌های نظامی مستقر در سفارتخانه‌های

۱- اشرف پهلوی بروایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی.

۲- برای آگاهی درباره این روستا به کتاب تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک مراجعه فرمایید.

ایران در کشورهای اروپایی مخصوصاً انگلستان و فرانسه و آلمان در پیرامون فعالیت‌های مبارزاتی ایرانی‌ها در خارج از کشور تهیه می‌شد و به این سبب که فرمانداری نظامی از نظر سازمانی و اداری زیرمجموعه ستاد ارتش بود، اینگونه اطلاعات تهیه شده توسط وابسته‌های نظامی برای رکن دوم ارتش ارسال می‌شد و رکن دوم پس از مطالعه گزارش و با رعایت سلسله مراتب اینگونه گزارش‌ها را در اختیار فرمانداری نظامی قرار می‌داد که اکثر اوقات وجود نظم بورکراتیک ارتش و رعایت سلسله مراتب موجب اتلاف وقت زیاد می‌گردید. و اغلب این گزارش‌ها هنگامی به فرمانداری نظامی می‌رسید که بهره‌برداری از آنها دیگر امکان نداشت و با فرصت تعقیب و مراقبت سوژه‌ها از دست رفته بود یا دسترسی افراد متعدد به اینگونه گزارش‌ها، موجب لو رفتن موضوع آنها می‌شد.

به دلیل همین اوضاع بود که تیمور بختیار پس از انتصاب به ریاست ساواک، به اشاره آمریکایی‌ها به ایجاد سازماندهی شعب ساواک در کشورهای خارجی پرداخت.

از آنجا که اکثر دانشجویان ایرانی برای ادامه تحصیل عازم کشورهای آلمان و فرانسه و انگلستان می‌شدند و به این سبب که حزب توده و جبهه ملی هواداران خود را به صورت منضبط عمدتاً در این سه کشور سازمان می‌دادند و اکثراً دانشجویان ایرانی در این کشورها به برگزاری میتینگ و تظاهرات اعتراض‌آمیز علیه محمدرضا و رژیم پهلوی می‌پرداختند، تشکیل ساواک در کشورهای اروپای غربی به‌عنوان یک اولویت مطرح و اولین شعبه ساواک در کشور آلمان غربی ایجاد شد.

از دیگر دلایل اولویت دادن به تأسیس شعبه ساواک در آلمان غربی، کنترل کادر رهبری حزب توده مقیم آلمان شرقی بود.

تأسیس شعبه ساواک در کشورهای اروپای غربی بدون موافقت این

کشورها نمی‌توانست مدت زیادی پنهان بماند و بدیهی بود که پس از کشف موضوع، مسئولان این کشورها اینگونه اقدامات دولت ایران را نوعی رفتار غیردوستانه تلقی می‌کردند. به همین سبب مسئولان سازمان اطلاعات و امنیت کشور از طریق وزارت خارجه منتظر گرفتن موافقت و امضای یک تفاهم‌نامه با مقامات کشورهای اروپای غربی شده و پس از گرفتن آن به این کار اقدام کردند.

ساواک و فساد اشرف پهلوی

قدرت ساواک در دهه ۱۳۵۰ چنان اوج گرفت که گهگاه حتی با افرادی از خانواده شاه همچون اشرف خواهر دوقلوی شاه که هر روز در عرصه اقتصادی - سیاسی کشور امتیازات جدیدی طلب می‌کرد و ابعاد دیگری از فساد گسترده اخلاقی و مالی او به منصفه ظهور می‌رسید، دچار تضادهای مقطعی می‌شد که البته به دلیل نزدیکی اشرف به شاه عموماً این تضادها به نفع اشرف به پایان می‌رسید، پرویز ثابتی مدیرکل امنیت داخلی ساواک که پس از انقلاب اسلامی و فرار او به اسرائیل معلوم شد وی از چهره‌های برجسته اطلاعاتی موساد در ساواک بوده است، در کتاب خاطراتش که به صورت گفت‌وگو تنظیم شده و در آمریکا انتشار یافته است در بخشی از گفته‌هایش به فساد اشرف به عنوان یکی از علل فروپاشی رژیم شاه می‌پردازد و می‌گوید:

«گرفتن مقام سفارت فرق دارد با سفیر شدن. دکتر عبدالحسین راجی، پدر پرویز، وزیر بهداری دوره منوچهر اقبال بود. پرویز راجی در انگلستان درس خوانده بود و زبان انگلیسی‌اش خوب بود. هویدا او را آورده بود به نخست‌وزیری و کارهای خارجی را انجام می‌داد و بعد با اشرف پهلوی ارتباط پیدا کرد. پس از چند سالی که با هویدا کار می‌کرد روزی هویدا به من گفت: «من تحت

فشار قرار گرفته‌ام که پرویز راجی را به‌عنوان معاون نخست‌وزیر معرفی کنم، فکر می‌کنید عکس‌العمل این انتصاب چه خواهد بود؟»
گفتم: «والاحضرت اشرف فشار می‌آورد؟» گفتم: «آری!» گفتم عکس‌العمل بسیار بد و منفی خواهد بود، به علاوه شما جواب دکتر محمد صفا و علی غفاری را که سال‌هاست برای شما کار می‌کنند، چه خواهید داد؟ این پسر لوس و از خود راضی، مناسب این مقام نیست. هویدا گفت: «والاحضرت اشرف می‌گوید: «ما هر جا می‌رویم، مثلاً برای کنفرانس‌های بین‌المللی، صندلی آدم‌ها را طبق شغل و مقام‌شان، می‌چینند که چه کسی شغل و عنوان‌اش بالاتر است و چه کسی پایین‌تر و چون راجی، شغلی ندارد، در نتیجه ته میز می‌افتد. فقط یک سمت صوری بدهید.» اشرف نماینده کمیته بین‌الملل حقوق بشر وابسته به سازمان ملل بود.

● که بغل دست اشرف بنشیند؟

■ گفتم که: «این کار را انجام ندهید. این کار بدنامی به دنبال دارد. گفت: خیلی خوب! دارم کاری می‌کنم که راجی بشود سفیر در تونس. در تونس هم کاری نداریم و می‌تواند دنبال والاحضرت هم این‌ور و آن‌ور باشد.» گفتم: «فکر خوبی است.» بعد از چند روز هویدا گفت که: «والاحضرت قبول نکردند و گفته‌اند تونس چیست؟ شما با رفقای خود این‌طور رفتار می‌کنید؟» و دارد فشار می‌آورد که راجی بشود معاون نخست‌وزیر. گفتم: «آقای هویدا داستانی را تا حالا نمی‌خواستم به شما بگویم اما حالا به شما می‌گویم که این مصطفی فاتح را که می‌شناسید، نوه‌اش زن برادر من است و با من آشناست. آمده است و به من گفته که پدر راجی یک بار آمده پهلوی من و گفته: «مصطفی! دارم از غصه دق می‌کنم!» گفتم: «چی شده دکتر! گفته این پرویز ما...»^(۱) شده! حالا می‌خواهید این شخص بشود معاون نخست‌وزیر؟» هویدا گفت: «تمام شد! تو که بلد هستی برای هر مطلبی، داستانی درست کنی. خیلی خوب،

۱- [روسپی] به دلیل استفاده از واژه‌های رکیک مترادف آن از متن حذف گردید.

نمی‌کنم!» و نکرد. از آنجا به بعد، رابطه اشرف با هویدا خیلی بد شد و بعد هم خود اشرف از شاه خواست که راجی سفیر ایران در لندن بشود.

● در واقع راجی، صرفاً نقش معشوق اشرف را بازی می‌کرده، چون همیشه آنجا نزد اشرف بوده.

■ اتفاقاً یک شب والا حضرت اشرف به من تلفن زد که این مسعود کیمیایی را برای چه گرفته‌اید؟ گفتم ما مسعود کیمیایی را نگرفته‌ایم. پرسید از کجا می‌دانی که نگرفتید؟ گفتم برای اینکه روالی داریم و آن، این است که آدم‌های معروف را اگر بخواهند بازداشت کنند، قبلاً به من می‌گویند و اطلاع می‌دهند که می‌خواهیم فلانی را دستگیر کنیم یا اگر تصادفی چنین کسی را بگیرند، فوری به من می‌گویند به همین دلیل می‌گویم نگرفته‌اند. باز هم اگر می‌خواهید من تحقیق می‌کنم و به شما خبر می‌دهم.» فرستادم شهربانی و ژاندارمری و زندان‌ها پیرسند و همه گفتند: «چنین فردی در زندان نیست! عاقبت، همکاران ما رفته بودند خانه کیمیایی که پیرسند چی شده؟ در آنجا زن کیمیایی گفته بود که: بله! مسعود صبح خانه بود و با هم جرو بحث داشتیم و قهر کرد و رفت و هنوز نیامده! و الان حدود ۱۰ شب است و بهروز وثوقی هم چند بار تلفن زده و گفتم که از او خبری ندارم و نمی‌دانم کجاست؟»

موضوع را به من گفتند و من به اشرف تلفن زدم و گفتم: «عرض کردم که نگرفته‌ایم و ایشان با زنش دعوایش شده و از خانه رفته و نیامده و بهروز وثوقی که این گزارش را به شما داده، ناصحیح است! گفت: بهروز وثوقی به من نگفته است. گفتم تحقیقات ما نشان می‌دهد که بهروز وثوقی این خبر را به شما داده است. فردای آن روز پرویز راجی را در دفتر نخست‌وزیر دیدم، گفت دیشب والا حضرت را بسیار مضطرب کردید، گفتم: چرا؟ گفت: بعد از تلفن مجدد شما، والا حضرت فرمودند معلوم می‌شود که ساواک تلفن من را هم کنترل می‌کند!

درباره داریوش، خواننده، نیز یک بار بین والا حضرت اشرف و

من گفت و گویی درگرفت. داریوش خواننده معروف، چندی بود شروع به خواندن اشعار انقلابی در مجامع و محافل کرده بود که متن یکی از شعرهایش این بود که «تن پوش تو از پوست پلنگ است و تن پوش من از تاول است» و خود را خواننده‌ای مردمی و مخالف اغنیا و طرفدار مستضعفین معرفی می‌کرد و چون به دستگاه والا حضرت اشرف راه داشت به تذکراتی که به او داده می‌شد که از این عوامفریبی و تحری دست بردارد، اعتنا نمی‌کرد و گستاخی او سبب شده بود، خواننده‌های انقلابی دیگری مانند فرهاد، به خواندن اشعار و آهنگ‌های انقلابی پردازند.

گزارشی برای شاه تهیه کردیم و اجازه گرفتیم که او بازداشت شود. در موقع بازداشت از خانه او متجاوز از ۲ کیلو تریاک به دست آمد و حساب بانکی او موجودی بیش از ۱/۵ میلیون تومان را نشان می‌داد. شبی والا حضرت اشرف به من تلفن زد که شما داریوش را بازداشت کرده‌اید، گفتم: آری! گفت: من الان جایی هستم و می‌خواستم داریوش را بفرستید بیاید آنجا. گفتم: او قرار بازداشت دارد و آزادی یا جابجا کردن او احتیاج به دستور دادستان ارتش دارد و من چطور می‌توانم اجازه بدهم یک زندانی با قرار بازداشت برود جایی و آواز بخواند. گفت: دادستان ارتش یعنی چه؟ همه اختیارات دست شماست. گفتم: چطور والا حضرت به قوانین و مقررات مملکت آشنایی ندارید و مثل مردم کوچه و بازار و مخالفین حرف می‌زنید؟ شروع به گریه کرد و من متجاوز از ۱۰ دقیقه گوشی دستم بود و او گریه می‌کرد. موقعی که آرام شد، گفتم: فرمایش دیگری ندارید؟ گفت: شما حرف خودتان را می‌زنید. گفتم: من طبق قانون حرف می‌زنم. گفت: حالا این داریوش چه کرده است؟ گفتم: او تصنیف‌های انقلابی می‌خواند و مردم را تحریک می‌کند. او موقعی که می‌خواند، تن پوش تو از پوست پلنگ است و تن پوش من از تاول، نمی‌دانم راجع به چه کسانی صحبت می‌کند و تن پوش چه کسانی از پلنگ است؟ تن پوش زن بنده که از پوست پلنگ نیست. گفت: منظورتان چیست؟ گفتم: منظور

خاصی نداشتم. دوباره شروع به گریستن کرد و پس از چند دقیقه مکالمه پایان یافت. منصور یاسینی، تاجر معروف شیشه، چند روز بعد به من گفت: آن شب او و عده دیگری در منزل فروغ خواجه نوری، ندیمه والا حضرت، میهمان بوده‌اند. والا حضرت که آمدند، گفتند داریوش چرا نیامده است؟ به او گفته شد که داریوش بازداشت شده است و والا حضرت گفت تلفنچی وزارت دربار، تلفن شما را بگیرد و در حضور همه میهمان‌ها با شما صحبت کرد و چون شما به او پاسخ منفی دادید و ما ناظر صحنه بودیم والا حضرت ناراحت شد و گریه کرد.

در جریان این جرو بحث، من به هیچ وجه اشاره‌ای به اینکه از اعلیحضرت برای بازداشت داریوش، اجازه گرفته‌ایم، نکردم. فردای آن روز گزارشی در این باره برای شاه تهیه کردم که نصیری به عرض رساند و شاه گفته بود: «اعتنا نکنید! و کار خودتان را بکنید!» پس از چند ماه حوالی نوروز والا حضرت مرا خواست و گفت: خواهش می‌کنم ترتیب آزادی داریوش را بدهید. گفتم: این بازداشت به نفع داریوش بوده، چون در زندان تریاکش را ترک کرده است. سعی خواهم کرد به مناسبت عید نوروز، آزاد شود که آزاد شد.

● واقعاً می‌دانستید که اشرف، انسانی است که (به هر حال، درست یا غلط) مشهور به فساد است؟ آیا واقعاً نمی‌شد که برای حفظ پرنسیب شاه، ایشان را کنترل کرد؟ مگر کارهای ایشان به ضرر شاه نبود؟

■ چرا! اما برای اشرف که اهمیتی نداشت. شاه هم می‌دانست البته و در خاطرات علم هست و می‌بینید که شاه دائماً علیه اشرف حرف می‌زند. اما به هر حال خواهر دوقلوی شاه بود و شاه نمی‌خواست که بیرونش کند. نتیجتاً سعی داشت که کنترل بشود. اشرف، موقعی که نصیری فرمانده گارد بود، در سال‌های دهه ۳۰، با لئون پالانچیان (که در سقوط هواپیما، مُرد مربوط بود و پالانچیان به کاخ سعدآباد رفت و آمد داشت. شاه به نصیری دستور داده بود

که دیگر پالانچیان را به کاخ راه ندهند. پالانچیان آمده بود برود نزد اشرف، گارد هم راهش نداده بود. اشرف رفت نزد شاه و محکم ایستاد تا نصیری را بردارند و نصیری برداشته شد و شاه وی را گذاشت رئیس شهربانی.»^(۱)

با این همه ثابتی در مورد جنایت‌ها، خیانت‌ها، شکنجه‌های ساواک و حوزه مأموریت اداره کل سوم که خود ریاستش را عهده‌دار بود، چیزی نمی‌نویسد: حتی از رابطه خود با سیا، موساد مطلبی و اطلاعاتی ارائه نمی‌نماید.

نکته دیگر که در این خاطرات مشخص نشده این است که در سی و سه سال گذشته ثابتی در اسرائیل و آمریکا چه می‌کرده است؟

اسامی برخی از همکاران اداره کل سوم

یکی از وظایف مهم ساواک در نمایندگی‌های خارج از کشور، به خدمت گرفتن نهانی نیروهای اپوزیسیون، به ویژه اعضای رده بالای کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در کشورهای مختلف بود و در راه جذب این عناصر حقوق‌های کلان، امتیازات ویژه دولتی و صدها امتیاز دیگر بسیار کارساز بود. بدین ترتیب بسیاری از این نیروهای تشکیلاتی که عموماً در طیف چپ قرار داشتند، بدون آن که در کنفدراسیون مقام خود را از دست بدهند، به عنوان رابط ساواک عمل کرده و کنفدراسیون را به همان جانی هدایت می‌کردند که مطلوب ساواک بود. به طور مثال، مأموران فعال عضوگیری ساواک عبارت بودند از: در آلمان سپهبد علوی‌کیا (مسئول سابق ساواک در اروپا و منشی تیمور بختیار)، سرهنگ اکبر دادستانی به عنوان رئیس، سرهنگ زیبایی (جلاد معروف بختیار که

۱- ثابتی، پرویز، در دامگه حادثه، نشر شرکت کتاب، صص ۲۰۳-۱۹۷.

در ویسبادن زندگی می‌کرد، منوچهر آزمون (چیپ‌گرایی که پس از همکاری تا پست وزارت در رژیم شاه رشد کرد)، محمد عاصمی (گرداننده کلوپ و مجله کاوه که به‌عنوان تریبون نیروهای اپوزیسیون مطرح بود).

و در انگلستان عناصری چون:

ابراهیم نبوی (سرپرست سابق دانشجویان شرکت نفت)، اویسی (پسر ارتشبد اویسی جلاد)، فرخ خدابنده‌لو (سر دبیر یک مجله اپوزیسیون دانشجویی).^(۱)

همچنین منصور رفیع‌زاده - که خود به‌عنوان یک دانشجوی مخالف به ساواک پیوست و تا مقام ریاست شعبه ساواک در آمریکا رشد کرد - رفیع‌زاده در کتاب خاطرات خود از شخصیت برخی از عناصر عضوگیری شده توسط ساواک این‌گونه یاد می‌کند:

«هنگامی که ساواک در سال ۱۹۵۷ میلادی تأسیس شد، بسیاری از افرادی که در مأموریت‌های کثیف شاه دست داشتند به کارگمارده شدند.

سال‌ها بعد هنگامی که برای تعطیلات در تهران بودم یکی از بدنام‌ترین این افراد در مقابلم سبز شد. او می‌دانست که من چه کاره هستم و خواهش کرد، سفارش او را به تیمسار نصیری بکنم. من بلافاصله او را شناختم، وی در زمان اعتراضات دانشجویی زندانبان من بود. او با افتخار از کارهای خود و شرکت در قتل [کریم‌پور]^(۲) شیرازی [مدیر نشریه شورش] سخن می‌گفت،

۱- این نشریه مخالف با عنوان «پژوهش» با حمایت مالی پرویز خوانساری که بعدها به پست سفارت رسید، منتشر می‌شد.

۲- کریم‌پور شیرازی روستازاده ساده‌ای بود که به دلیل شور انقلابی در نشریه‌اش (شورش) به افشای فساد دربار در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق پرداخت. وی بعد از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و زندانی شد و معروف است که مأموران ساواک او را در حضور اشرف پهلوی و برای سرگرمی او، این نویسنده بی‌گناه را زنده‌زنده سوزانده‌اند.

هنگامی که برای دانستن جزئیات پافشاری کردم، وی با گستاخی [...] گفت: من فردی بودم که در حالی که چند نفر شیرازی را گرفته بودند، نفت بر سر و بدن او ریختم، چون لباس‌های خودم نفتی شده بود... یکی دیگر از مأموران زندان کهنه را آتش زد و به طرف او پرتاب کرد.^(۱)

اهداف و تشکیلات ساواک

سازمان اطلاعات و امنیت کشور به‌عنوان بخشی از کل مجموعه دستگاه‌های اداری - نظامی و به منظور دستیابی به اهداف زیر به وجود آمده بود:

الف) از مهمترین اهداف این سازمان، تأمین منافع امپریالیسم، سرمایه‌داران، زمین‌داران و بوروکرات‌ها بود و چون منافع اینان با منافع مردم در تضاد کامل بود، از این رو سرکوب توده‌های مردم در شمار عمده‌ترین وظایف سازمان امنیت قرار گرفت. و بهمین دلیل آمریکایی‌ها پس از کودتا ب‌فکر تأسیس آن افتادند. حتی نیازهای خود را در مورد اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی توسط ساواک تهیه می‌کردند.^(۲)

این سرکوب نه تنها از طریق کشتار و شکنجه، زندان و تبعید و احضار و قدغن کردن هرگونه اجتماعات، بلکه از راه‌هایی همچون خبرچینی، پرونده‌سازی، دخالت در امور زندگی شخصی افراد، توطئه‌چینی و فاشیستی کردن محیط کار و زندگی و نظامی ساختن همه شئون، ایجاد سازمان‌هایی مانند «سازمان نگهبانان انقلاب» و «سازمان دفاع ملی» (گروه کوک)، تربیت گروه‌های ضد پارتیزانی و ایجاد محافل اوباش از قبیل باشگاه ورزشی تاج و باشگاه شعبان جعفری، توسعه گانگستریسم سندیکایی (از نوع آمریکایی) و سپردن سرنوشت کارگران به اینگونه

۱- رفیع‌زاده، منصور، شاهد، خاطرات، صص ۱۷۸-۱۷۷.

۲- خاطرات ارتشبد حسین فردوست، جلد اول.

اوباش مزدور ارتش و دربار، نظامی کردن دانشگاهها، تبدیل مدارس به محیط اختناق و فشار و نظایر آن، صورت می‌گرفت و توسعه می‌یافت.

ب) اشاعه فرهنگ نواستعماری؛ در برخی از موارد اشاعه و پخش فرهنگ نواستعماری به طور مستقیم از طریق سازمان‌های جاسوسی صورت می‌گرفت^(۱)، مانند انجمن دوستی ایران و آمریکا، انجمن روابط فرهنگی ایران و انگلیس، انجمن ایران و آلمان (گوته)، میسیون‌های مذهبی و کلوپ‌های مختلف نظیر کلوپ روتاری و کلوپ لاینز، برگزاری کنفرانس‌های علمی که بودجه آنها از طریق بنیادهای خصوصی یا ساواک تأمین می‌شد.

ساواک با در دست داشتن زمام اداره رادیو و تلویزیون، کاخ‌های جوانان، بنگاه‌های تعاون روستایی و سازمان‌های دولتی دانشجویی به گسترش فرهنگ نواستعماری می‌پرداخت.

ج) کمک به تأمین امنیت امپریالیسم در مناطق بحرانی‌زده جهان، به‌ویژه در خاورمیانه؛ سازمان امنیت از یک سو از طریق پیمان سنتو با کمیته‌های ضد جاسوسی و تخریب سازمان‌های جاسوسی بیگانه و از سوی دیگر مستقیماً با سازمان سیا و ایتلیجنس سرویس ارتباط داشت.

با توسعه شکنجه‌های ساواک در سال‌های بعد، همکاری با کمیته‌های ضد جاسوسی و تخریب پیمان‌های نظامی سنتو، ناتو و سیتو گسترش پیدا کرد. همکاری ساواک با سازمان‌های جاسوسی بیگانه هم برای توطئه، خرابکاری، پرونده‌سازی، تربیت گروه‌های ضدپارتیزانی، اجرای نقشه کودتا، کمک به سازمان‌های ارتجاعی و فاشیستی، حزب‌سازی و سندیکا سازی بود. همکاری ساواک با پلیس در کشورهای خارجی و روابط با سازمان‌های جاسوسی آنها به منظور پرونده‌سازی برای دانشجویان مبارز خارج از کشور و توطئه علیه آنان و سازمان‌های بود.

۱- انتشار اسناد مؤسسه فرانکلین و کارنامه آن توسط مراکز ذی‌ربط می‌تواند بخشی از اهداف، مقاصد و کارنامه فرهنگ استعماری بیگانگان را روشن نماید.

در ابتدا محل کار و استقرار دفاتر ستادی ساواک در ساختمانی در انتهای خیابان فیشرآباد بود. با گسترش تعداد کارمندان آن دو ساختمان چسبیده به هم در ابتدای خیابان فیشرآباد - تقاطع تخت جمشید (طالقانی کنونی) نیز در اختیار ساواک قرار گرفت و دفتر مرکزی مدیران به آن منتقل شد.

اما وجود سازمان جاسوسی کشور در کنار پیاده‌روی یک خیابان این تشکیلات را بسیار آسیب‌پذیر می‌کرد و از سوی دیگر به آسانی موجب شناسایی مأموران آن می‌شد. به همین سبب چند ماه پس از تشکیل ساواک، ایجاد ساختمانی ویژه برای آنکه از هیچ طرفی مشرف نداشته باشد، در دستور کار دولت قرار گرفت و سرانجام پس از بررسی و مطالعه زمین‌های متفاوتی که متعلق به دولت بود، تصمیم گرفته شد تا تأسیسات ستادی ساواک در «باغ مهران» واقع در حوالی سه‌راه ضرابخانه ساخته شود.

باغ مهران متعلق به دولت بود و در چند سال قبل به هنگام تصویب لایحه مبارزه با مواد مخدر، دولت این باغ را مبدل به درمانگاه معتادین کرده بود و کلیه کسانی که در ارتباط با مواد مخدر دستگیر می‌شدند، را برای ترک و درمان به این باغ اعزام می‌کرد. اما بعد از آن که محل کلوپ افسران آمریکایی در خیابان توانیر ونک - که از سوی آمریکا به دولت ایران واگذار شده بود - به‌عنوان بیمارستان و درمانگاه معتادان در نظر گرفته شد، باغ مهران برای ساختمان ادارات ستادی در اختیار ساواک قرار گرفت.

نقشه‌های ساختمان‌های ساواک در باغ مهران توسط کارشناسان آمریکایی انجام شد و برای حفاظت کامل آن و برای اینکه از خارج از محوطه باغ قابل کنترل نباشد، کلیه ساختمان‌های آن به صورت یک تا دو طبقه ساخته شد. اگرچه دارای زیرزمین‌های وسیع و... بود.

در ساختمان جدید واقع در باغ مہران ۱۰ شعبہ در نظر گرفتہ شدہ بود و ہر یک از شعب از نظر کار و ساختمان بندی با یکدیگر متفاوت بود. حتی افراد شاغل در ساختمان یکدیگر را بہ خوبی نمی شناختند و اکثراً ارتباط آنها از طریق مکاتبہ و با اسامی مستعار انجام می شد. در ہر شعبہ کارکنان اداری کارت های شناسایی متفاوت با رنگ های مختلف داشتند و علت انتخاب رنگ در کارت های شناسایی این بود کہ افراد مختلف با یکدیگر در تماس نباشند. بہ عنوان مثال، کارکنانی کہ کارت سبز رنگ شعبہ اول را داشتند، نمی توانستند بہ ساختمان شعبہ دوم وارد شوند و با کسانی کہ کارت سفید رنگ شعبہ دوم را داشتند، ہرگز بہ شعبہ دیگر راہ نمی یافتند.

ساواک برای کنترل کامل ایران، تشکیلاتی مجزا از ہم ایجاد کردہ بود. این مراکز علاوہ بر اختیارات بومی و استانی خود در مراحلی ہم تابع ساواک تہران بودند و در مواقع لزوم ہماہنگی های لازم را بہ وجود می آوردند. ولی تمامی آن زیر نظر ادارہ کل سوم مدیریت می شد. ساواک تہران بہ چہار بخش تقسیم می شد. شمال غربی، شمال شرقی، جنوب غربی و مرکز تہران.

بخش مرکزی ساواک تہران شامل واحدهای زیر بود:

- ۱- بخش مبارزہ با جیبہ ملی
- ۲- بخش مبارزہ با حزب تودہ
- ۳- بخش کنترل سازمان های دولتی
- ۴- بخش کنترل کارگران
- ۵- بخش کنترل دانشگاه تہران
- ۶- بخش کنترل بازار و نیروهای مذہبی.

ساواک تہران در پایتخت تشکیلات وسیعی داشت کہ شامل ادارہ مرکزی ساواک در سلطنت آباد (خیابان پاسداران فعلی)، ساواک تہران در خیابان میکدہ، (دہکدہ کنونی) در بلوار کشاورز بود.

فصل سوم

ساواک مولود بیگانه

نقش «سیا» در شکل‌گیری ساواک

سازمان سیا در واقع از دل سازمان اینتلیجنس سرویس بریتانیا متولد شد، بدین ترتیب که آمریکایی‌ها پس از سازماندهی و طراحی سازمانی این تشکیلات و وظیفه آموزش آنها را به مأموران انگلیسی سپردند. در نهایت سیا در سال ۱۹۴۷ (م) رسماً در عرصه سیاست جهانی تولد یافت. «آلن دالس» آمریکایی را باید از نقش‌آفرینان اصلی تأسیس ساواک قلمداد نمود:

«آلن دالس» رئیس سازمان سیا در اواخر دهه ۵۰ میلادی (۱۹۵۰) را باید پدر و مؤسس ساواک دانست، زیرا وی مبتکر تأسیس ساواک بود و تأسیس ساواک را یکی از شاهکاری پلیسی خود می‌دانست.

با این همه ساواک علی‌رغم حمایت‌های «سیا» در راه تجهیز و آموزش و کمک‌های بی‌دریغ این سازمان و «موساد» و سازمان‌های اطلاعاتی دیگر کشورهای بلوک غرب باز هم گهگاه دچار

بحران‌هایی می‌شد که این سازمان را تا مرز اضمحلال و نابودی پیش می‌برد.

... بحران‌های ساواک بلافاصله پس از انتخاب "تیمور بختیار" به ریاست آن آغاز شد. تیمور بختیار را در آن زمان با "آی‌شمین" جنایتکار معروف آلمان نازی مقایسه می‌کردند. تیمور بختیار این لقب را در سال ۱۹۴۶ به دست آورد... وی در کودتای ماه اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) که سیا در ایران به راه انداخت نقش مهمی داشت... در دوره فرمانداری نظامی "تیمور بختیار"، تهران خونین‌ترین دوره خود را گذراند.^(۱)

البته بختیار پس از ریاست بر ساواک، آن‌چنان خود را بزرگ پنداشت که پس از سال‌ها اطاعت کورکورانه از شاه در صدد تضعیف موقعیت شاه در نزد آمریکایی‌ها برآمد و همین مسئله باعث شد تا ساواک بارها تا مرز انحلال پیش برود ضمن آنکه تحریکات بختیار در مقام ریاست ساواک، درگیری‌های خونینی را در تهران رقم زد. زیرا در آن زمان «محمد رضا» در صدد اجرای طرح اصلاحات ارضی (به توصیه کندی رئیس جمهور وقت آمریکا و مغز متفکر سیاسی - اقتصادی وی «رستو») در ایران بود و همین مسئله باعث شد تا رئیس وقت ساواک به تحریک برخی از خوانین در سطح کشور پردازد و در نهایت برخی از آنها را در برابر، شاه قرار بدهد. خطر اضمحلال ساواک از یکسو و بروز آشوب‌های مختلف در کشور باعث شد تا شاه رئیس ساواک را پس از افشای ارتباط بختیار با آمریکا از قدرت عزل کند و در نهایت به بهانه استراحت او را به سوئیس بفرستد. ضمن آن که «تیمور بختیار» نیز در عالم توهم می‌پنداشت که پرسنل ساواک در نهایت وی را بر شاه ترجیح خواهند داد. در حالی که پس از عزل وی سرلشکر حسن پاکروان سفیر سابق شاه در فرانسه به ریاست

۱- جزوه ساواک، کتابخانه تخصصی - تاریخی - سیاسی موزه عبرت ایران، صص ۱۳-۱۲.

ساواک برگزیده شد و عملاً به نفوذ بختیار در ساواک پایان داد. پس از تأسیس «سیا» که در رأس هرم اطلاعاتی آمریکا قرار گرفت، رقابت شدیدی بین این سازمان با سایر سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا به‌ویژه FBI و NIA بروز کرد اما حاصل این رقابت قرار گرفتن «سیا» در جایگاهی بلامنازع در امور اطلاعاتی و امنیتی ایالات متحده آمریکا به‌ویژه در خارج از مرزهای آن کشور بود. اهم فعالیت‌های سیا در اواخر دهه ۴۰ در ایران به قرار زیر بود:

«سیا پنج نوع عملیات نهانی را در اواخر دهه ۱۹۴۰ در ایران انجام می‌داد. نخست، اقدام به سازماندهی شبکه‌های پشت جبهه [ستون پنجم] در میان قشقای‌ها و دیگر عشایر جنوب... دوم افسران سیا راه‌های فرار و راه‌های حمله را برای بهره‌گیری نفرات آمریکایی و ایرانی نقشه‌برداری می‌کردند تا در صورت تجاوز شوروی از آن استفاده کنند. سوم، سیا در ایران اقدام به عملیات جاسوسی و براندازی در آن سوی مرزهای شوروی می‌کرد و در این کار از آذربایجانی‌ها، ارمنی‌ها و دیگر گروه‌های قومی... بهره می‌گرفت، چهارم، سیا فعالیت‌های شوروی را در ایران از راه جاسوسی... ردیابی می‌کرد و پنجم [سیا] در سال ۱۹۴۸ عملیاتی را با نام «زپتر بدامن» آغاز کرد... گرچه بدامن اساساً یک عملیات تبلیغاتی بود ولی از اوایل دهه ۱۹۵۰ عملیات سیاسی مخفی را نیز در بر گرفت.»^(۱)

به این ترتیب آمریکا که در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم، ادعا می‌کرد رغبتی به دخالت در هیچ کشوری ندارد، با خارج نشدن سربازان روسی از کشور ایران، حتی پس از پایان جنگ جهانی دوم، جهت جلوگیری از رشد و نفوذ همسایه شمالی ایران یعنی «اتحاد جماهیر شوروی» برای سفارت خود در ایران نقش فعال‌تری قائل شد. همسایه‌ای

۱- گازیوروسکی، مارک ج، سیاست خارجی آمریکا و شاه، صص ۱۴۰-۱۴۱.

که با شعار حکومت جهانی طبقه کارگر و شعارهای عوام‌فریبانه‌ای چون «کار، مسکن، آزادی»، «زمین از آن کشاورزان است»، «برابری و برادری» در صدد استیلا بر کشورهای منطقه به‌ویژه کشور ما بود تا رؤیای «لنین» مبنی بر رسیدن اتحاد جماهیر شوروی به آب‌های گرم خلیج فارس تحقق یابد.

بدین ترتیب سازمان تازه شکل گرفته «سیا» در سال ۱۳۲۶ هجری - شمسی برابر با ۱۹۴۷ میلادی در سفارت آمریکا، پایگاهی ویژه تأسیس نمود. این سازمان در ادامه مأموریت خود در ایران در زمان پهلوی دوم و نخست‌وزیری دکتر مصدق، طی کودتای آمریکایی انگلیسی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، اسباب سرنگونی دولت قانونی کشور و بازگشت شاه فراری را فراهم آورد و این بزرگترین نمایش قدرت آمریکا در برابر تبلیغات وسیع همسایه شمالی و عوامل حزب توده تا آن روز به‌شمار می‌آمد. (۱) در این میان شاه که بازگشت خود را مرهون کمک‌های مالی، لجستیکی، جاسوسی و انسانی آمریکا می‌دید، از این تاریخ کوشید تا به‌گونه‌ای آشکار در خدمت سیاست‌های استکباری آمریکا قرار بگیرد، شیوه‌ای که تا واپسین روزهای سقوطش ادامه داشت، چنان که در آن روزها این ویلیام سولیوان سفیر آمریکا بود که به شاه امر و نهی می‌کرد که چه بکند و چه نکند. هنگامی که ساواک با هدف حفظ نظام شاهنشاهی و بسترسازی برای غارت بیگانگان شکل گرفت، ده سال از فعالیت سازمان سیا در ایران سپری شده بود. در این مدت آمریکایی‌ها صاحب تجربه‌های گرانبهایی شده بودند، آشکارا مهره‌های سیاسی کشور از شاه گرفته تا وزرا و معاونین آنها و... را به سان مهره‌های شطرنج حرکت می‌دادند.

۱- اسناد متفن تاریخی نشان می‌دهد که اعضای حزب توده به دستور مسکو دستور داشتند در روز ۲۸ مرداد در خانه‌هایشان بمانند و این نشان می‌دهد که اتحاد جماهیر شوروی نیز در جریان کودتا بوده است، اما به دلیل اخذ امتیاز مسکو از واشنگتن، عوامل شوروی به نفع عوامل کودتا در خانه ماندند.

ویلیام سولیوان آخرین سفیر آمریکا در تهران، در کتاب خود، شکل‌گیری ساواک را از ابتکارات سازمان سیا بر شمرده و یادآور می‌شود:

«در سال ۱۹۵۷ سازمان سیا طرح و چارچوب تشکیلاتی یک سازمان جدید اطلاعاتی را به شاه داد و خود در تأسیس و سازمان دادن آن مشارکت کرد. این تشکیلات که به نام سازمان اطلاعات و امنیت کشور نامیده می‌شود، به زودی به نام مخفف آن یعنی ساواک شهرت یافت.»^(۱)

بدین ترتیب تمام تجربه‌های امنیتی و جاسوسی عوامل «سیا» در ایران به صورت آموزش در خدمت سازمان تازه تأسیس ساواک قرار گرفت:

«یک سرهنگ ارتش آمریکا، بلافاصله پس از کودتای ۱۹۵۳ [سال ۱۳۳۲] به ایران فرستاده شد و به آموزش فرماندهی یگان تازه شکل یافته اطلاعاتی تیمسار بختیار پرداخت و تا مارس ۱۹۵۵ در ایران ماند، در این زمان یک گروه برجسته‌تر متشکل از پنج افسر سیا جانشین وی شد. در سال ۱۹۵۶ [م] شاه پس از مشورت با مقام‌های آمریکایی تصمیم گرفت که یگان اطلاعات را تثبیت و گسترش دهد. این سازمان جدید که به نام ساواک مشهور شد، تحت فرماندهی تیمسار بختیار قرار گرفت، نامبرده به مقام معاونت نخست‌وزیری برگزیده و از دسترسی مستقیم به شاه برخوردار شد. منظور اصلی شاه از تأسیس ساواک، ایجاد یک سازمان اطلاعاتی نوین و کارا بود که بتواند تهدیدهای داخلی و خارجی، علیه فرمانروایی وی را شناسایی و با آنها مبارزه کند.»^(۲)

به پیشنهاد آمریکایی‌ها تیمور بختیار به عنوان نخستین رئیس ساواک به شاه پیشنهاد شد، وی هم بلادرنگ فرمان آمریکایی‌ها را به اجرا گذاشت. دخالت مأموران سیا در جریان‌های سیاسی ایران به گونه‌ای بود که در

۱- سولیوان، ویلیام، مأموریت ایران، ص ۶۹.

۲- ترابی، یوسف، روابط ایران و آمریکا، صص ۱۵۴-۱۵۶.

مقطع پس از کودتای ۲۸ مرداد در راه دستگیری مخالفان به سازمان ساواک تازه شکل گرفته کمک‌های اطلاعاتی فراوانی نمود، از جمله این کمک‌ها می‌توان به شناسایی و دستگیری رهبران و اعضای برجسته فدائیان اسلام و سپس به شهادت رساندن آنها، انزوای زندان گونه حضرت آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی و دکتر محمد مصدق، سرکوب عوامل حزب توده، اعدام حسین فاطمی وزیر امور خارجه دولت دکتر مصدق، دستگیری و محاکمه کسانی که علیه دیکتاتوری شاه در عرصه سیاسی کشور در دوران نهضت ملی شدن نفت تا کودتا ظاهر شده بودند و پر کردن زندان‌ها از دانشجویان، طلاب علوم دینی و آزادیخواهان و... اشاره کرد. و تعطیل مطبوعات و از میان بردن مجامع عمومی.

تثبیت قدرت سپهبد فضل‌اله زاهدی در جهت هموار کردن راه برای امضای قرارداد رسمی غارت نفت کشور تحت لوای کنسرسیوم و همچنین کمک‌های مالی وسیع به برخی از چهره‌های وابسته از دیگر اهداف آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بود تا به گونه‌ای فعال در عرصه سیاسی کشور قدرت نمایی کنند و راه غارت منابع ملی کشور هموارتر شود.

همچنین علاوه بر آموزش پرسنل ساواک در آمریکا، بسیاری از جهت تکمیل دوره‌های آموزشی به آلمان غربی، بریتانیا و فرانسه اعزام شدند:

«بسیاری از افسران ساواک دوره تخصصی خود را مانند کشف جعل... به کارگیری کامپیوتر و وسایل ویژه ردیابی، نظارت، بازجویی و ارتباطات در آمریکا گذراندند، همچنین افسران ساواک در اواخر دهه ۱۹۵۰ برای گذراندن دوره‌های آموزش‌های تخصصی به انگلیس و فرانسه و آلمان باختری رفتند، زمانی که در اواخر دهه ۱۹۶۰ برنامه آموزشی سیا پایان پذیرفت تقریباً همه کارکنان نسل اول ساواک از طریق سازمان سیا آموزش دیده بودند.»^(۱)

جالب اینکه حتی پس از سقوط شاه و برقراری جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) وزارت خارجه آمریکا اعلام نمود ۱۴۶ مأمور ساواک در آموزشگاه سازمان سیا در ایالات ویرجینیای آمریکا مشغول آموزش هستند، [در واقع] ساواک یک سازمان کاملاً آمریکایی بود، گذشته از این، ساواک عملاً به عنوان زیرمجموعه سازمان «سیا» فعالیت می‌کرد.^(۱)

زمانی که اسرائیلی‌ها نیز در جهت تقویت منافع سیاسی‌شان عوامل «موساد» را جهت آموزش دژخیمان ساواک به ایران اعزام داشتند و به سازمان «سیا» پیوستند، بخشی از مهمترین مراحل آموزشی از جمله آموزش نحوه بازجویی، چگونگی به حرف آوردن زندانیان از راه خرد کردن روانی آنها و روش‌های اعمال دهشتناک‌ترین شکنجه‌ها به موساد سپرده شد و این سیاست راهبردی مشترک توسط عوامل سیا و موساد تا واپسین روزهای عمر رژیم شاه ادامه داشت.^(۲)

از سوی دیگر محمدرضا پهلوی هر هفته رأس ساعت ۹ صبح روزهای شنبه مهیای دیدار با نماینده «سیا» در ایران می‌شد و شنونده آخرین دستورات صادر شده از سوی واشنگتن بود.^(۳)

حسین فردوست در کتاب خاطراتش به عنوان یکی از مطلع‌ترین چهره‌های سیاسی - نظامی نسبت به رژیم شاه، ساواک و حتی دربار، از سرهنگ یاتسویچ به عنوان مهمترین نماینده سیاسی «سیا» در ایران یاد می‌کند و یادآور می‌شود که وی رابطه بسیار نزدیکی با شاه و دفتر ویژه اطلاعات داشته است و هر آنچه نیازمند دانستن بود، در اختیارش قرار داده می‌شد و شاه به خواسته‌های سیا در ایران توجه بسیاری نشان می‌داد.^(۴)

۱- روزنامه کیهان، مورخه ۱۳۵۸/۲/۳۱، صص ۵-۱، به نقل از نشریه کوریه دوپلی تیک (ترانزور).
 ۲- برای اطلاع بیشتر ر.ک همکاری‌های ساواک و موساد، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
 ۳- فولادزاده، عبدالامیر، شاهنشاهی پهلوی در ایران، جلد سوم، صص ۸۴-۸۳.
 ۴- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلسله پهلوی جلد اول، صص ۳۴۱-۳۳۸.

مایکل لدین در کتاب «هزیمت یا شکست رسوای آمریکا» یادآور می‌شود:

«در این دوران رؤسای جمهور آمریکا مانند نیکسون، فورد و کارتر چشمان خود را به روی فعالیت‌های ساواک [می] بستند... این رفتار نشان می‌دهد که دولت آمریکا تا چه پایه به اتحاد با ایران ارج می‌نهاد. «استراق سمع» در مرز ایران برای نظارت بر آزمایش‌های موشکی شوروی [برای آنها] حائز اهمیت اساسی بود و واشنگتن چندان مایل نبود که بر اثر مخالفت با اقدامات ساواک، شاه را مکدر سازد.»^(۱)

بدین ترتیب با نادیده انگاشتن جنایات ساواک توسط رؤسای جمهور آمریکا دامنه همکاری سازمان «سیا» و ساواک آن‌چنان گسترده شد که در سال ۱۳۵۳ (هش) ایران و آمریکا قراردادی امضا کردند که براساس آن اطلاعات طبقه‌بندی شده و سری میان طرفین مبادله می‌شد و این مسئله مبین این نکته ظریف است که ساواک عملاً به صورت سازمانی مستحیل شده در سازمان «سیا» درآمد بود. از سوی دیگر آمریکا علاوه بر غارت منابع ملی کشور در مرزهای شمالی نیز اقدام به تأسیس پایگاه‌های جاسوسی نموده بود و عملاً فعالیت‌های موشکی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی (سابق) را در هنگامه جنگ سرد دنبال می‌کرد.

کشف فرستنده جاسوسی برای روس‌ها در منزل سرلشکر مقربی که منجر به اعدام وی در مورخه ۱۳۵۶/۱۰/۴ شد، در شمار یکی از عملیات موفق، مشترک و سری سازمان سیا و ساواک بود. ضمن آنکه مقربی پیشتر از هر چیز به‌عنوان یکی از جاسوسان ورزیده سازمان «کا.گ.ب» وظیفه شناسایی حدود پیشرفت اطلاعات سازمان سیا نسبت به مسائل نظامی اتحاد شوروی را برعهده داشت. و دیگر دستگیری سرلشگر علی اکبر درخشان که از اوائل ۱۳۲۰ با کا.گ.ب همکاری می‌کرد.

۱- لدین، مایکل، هزیمت یا شکست رسوای آمریکا، ص ۸۴

ساواک در خانه پدری

«شاه یک میلیون دلار رشوه داد تا نیکسون رئیس جمهور شد.»

این جمله، تیترا خبری نشریه کوریه دوپلی تیک اترانژر چاپ پاریس است که طی مقاله‌ای پرده از اسرار فعالیت سازمان سیاسی آمریکا و ساواک ایران برمی‌دارد.

این نشریه فرانسوی می‌نویسد که سازمان سیاسی آمریکا پدر تعمیدی ساواک، پلیس سیاسی مخفی رژیم شاه مخلوع است. از زمان ایجاد این سازمان که شهرت بدی یافته، سازمان سیاسی آمریکا به تربیت عمال آن و تجهیز سرویس‌هایش پرداخته بود. بعدتر مستشاران سازمان سیا به‌طور مستقیم در ایران بر فعالیت‌های ساواک نظارت می‌کردند. مدتی پیش از سقوط شاه وزارت خارجه آمریکا اذعان کرد که در اواخر سال گذشته (۱۳۵۷) ۱۶۴ کارگزار ساواک در آموزشگاه سازمان سیا در ایالت ویرجینیای آمریکا مشغول آموزش بوده‌اند.

مطابق آمار همین نشریه سالانه ۴۰۰ نفر از کارآموزان ساواک از آموزشگاه سازمان سیا فارغ‌التحصیل می‌شدند.

فعالیت ساواک در خاک آمریکا از طرف منصور رفیع‌زاده که به‌عنوان عضو نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد در آن کشور به سر می‌برد، رهبری می‌شد. نقش ساواکی که در ترور و شکنجه مخالفان در ایران ایفای وظیفه می‌کرد، کاملاً فاش شده اما درباره فعالیت آن در کشورهای خارجی از جمله در آمریکا اطلاعات کمتری در دست است. ساواک در خارج از کشور وظیفه شناسایی و شستشوی مغزی دانشجویان ایرانی که اغلب آنها به‌طور آشکار از شاه ابراز نارضایتی می‌کردند را به عهده داشت. توسعه رشوه و فساد در شخصیت‌های دولتی و اجتماعی برای استفاده از جایگاه این افراد در مواقع خاص نیز از دیگر فعالیت‌های

ساواک در خارج از کشور بود.

در هر یک از کنسولگری‌های ایران در آمریکا یک نماینده ساواک به‌طور معمول حضور داشت و در بعضی از کنسولگری‌ها حتی دو یا سه نماینده ساواک حاضر بودند.

ساواک در آمریکا ۴ شعبه داشت و شعبه ساواک در واشنگتن ۴ قسمت داشت: قسمت مالی - قسمت مخصوص ارتباط با مطبوعات و نظارت بر ایرانیان ناراضی مقیم آمریکا، قسمت مخصوص تماس با شخصیت‌های سیاسی و قسمت کمترل ایرانی‌ها. قسمت مالی به مسائل مربوط به پرداخت مزد و پاداش به عوامل و شخصیت‌های سیاسی آمریکا رسیدگی می‌کرد.

قسمت دوم به فعالیت‌ها در میان نمایندگان مطبوعات آمریکا و دانشجویان ایرانی که مخالف رژیم بودند مشغول بود و علاوه بر این کارمندان آن جریان تظاهرات ضدشاه را در آمریکا دنبال می‌کردند. مسائل مربوط به کنگره و کاخ سفید در اختیار قسمت مخصوص ارتباط با شخصیت‌های سیاسی بود و ریاست آن را رایزن سفارت به عهده داشت.

ساواک در ماهیت امر شعبه سازمان سیا بود و فعالیت آن در آمریکا با فعالیت دفتر فدرال بازجویی کاملاً هماهنگ شد.

وزارت خارجه آمریکا به واسطه اتهاماتی که روزنامه ایران تری پرس اقامه کرده بود به ناچار اذعان کرد که رفیع‌زاده عامل دفتر فدرال بازجویی است.

سرویس‌های ویژه آمریکا به نوبت خود از ساواک برای تأمین مقاصد سیاست داخلی من جمله برای شانتاژ بعضی از اعضای آمریکا استفاد می‌کردند. ضمناً فعالیت ساواک کاملاً بی‌مجازات می‌ماند. به نوشته

روزنامه نیویورک تایمز در آغاز سال ۱۹۷۴ از حساب شخصی شاه مخلوع یک میلیون دلار به مکزیک حواله شد. این پول را امیراصلان افشار سفیر سابق ایران در آمریکا که در عین حال وظایف سفیر ایران را در مکزیک هم انجام می داد گرفت و با پست دیپلماتیک آن را به واشنگتن برد و بلافاصله پس از ورود به پایتخت آمریکا پولها را حساب کرد و به کمیته مخصوص انتخابات رئیس جمهوری جدید رفت و یک میلیون دلار به یکی از اعضای این کمیته داد.

گواهان می گویند که پس از آن امیراصلان افشار گفت:

«حالا نیکسون بار دیگر در صحنه سیاسی ظاهر خواهد شد.»

کوریه دوپلی تیک اترانژر در پایان می نویسد که با وجود این، هدف اصلی فعالیت ساواک در ایالات متحده همچنان مبارزه با نمایندگان اپوزیسیون شاه بود.

ساواک در این زمینه با سازمان سیا و دفتر فدرال بازجویی همکاری می کرد. (۱)

نقش انگلیس در شکل گیری ساواک

عناصر سازمان های اطلاعاتی انگلیس در ایران از نفوذی دیرین و گسترده ای در کشورمان برخوردار بوده اند. نفوذ در ایران (و نیز افغانستان) به دلیل سیاست های استعماری انگلستان در هندوستان اهمیت فوق العاده ای داشت. لزوم حفظ کشور هندوستان از دسترسی دشمنان و رقبای دیرینه، به ویژه روسیه به این محور عملیاتی منتهی شد که این کشور سیاست های استعماری خود را در وابسته کردن حکومت ایران و نفوذ در لایه های اجتماعی و اقشار حکومتی و نخبگان کشورمان شدت بخشد.

شبکہ‌سازی از میان اقشار متنفذ و تربیت جاسوسان و وابستگان به قدمت ورود اولین سفیر انگلیس به ایران برمی‌گردد. بر این اساس مدارک بایگانی موجود در MI-6 درباره ایران به زمان شاه عباس برمی‌گردد.^(۱)

نظام اطلاعاتی انگلستان مبنی بر اشرافیت اطلاعاتی است. بر این اساس فعالیت‌های جاسوسی و اطلاعاتی بر محور خانواده‌های وابسته و البته متنفذ و صاحب قدرت در ایران استوار بود. اشرافیت اطلاعاتی به انگلستان این قدرت را می‌داد که سرمایه‌گذاری‌های خود را روی خاندان‌هایی خاص حفظ و در افراد سرشناس هر خاندان تداوم بخشد. بر این اساس مشاهده می‌شود که در طول حیات سراسر دسیسه حضور انگلیس در ایران دست‌های پنهان خیانت‌آمیز خانواده‌هایی از فئودال‌ها، اربابان و ملاکین و همچنین امیران نظامی و اشراف‌زادگان حتی در دربار دخالت دارند.

البته همانگونه که گفته شد، روحیه محافظه‌کاری انگلیسی‌ها همیشه ایجاب می‌کرد تا مهره‌های شطرنج آنها، چندان معلوم نباشند، ضمن آنکه در مواردی خاص برای زهرچشم گرفتن از دشمن، گهگاه انگلیسی‌ها از سر تعمد نام چهره وابسته به خود را به گوش دشمن و رقیب خود می‌رساندند تا در نهایت کشور مزبور حساب کار خودش را بکند اما درباره نقش انگلیسی‌ها در شکل‌گیری ساواک، بسیاری از مورخان و تحلیلگران وابسته نقش انگلستان در شکل‌گیری ساواک را کم رنگ معرفی کرده و در مواردی اصل مسئله مشارکت آنان در این باره را مورد تردید قرار داده‌اند.

بازنگاری مدارک و اسناد تاریخی درباره نفوذ و ارتباط انگلیس در

۱- فردوست در خاطرات خود اشاره می‌کند که در بازدید از مرکز اسناد (بایگانی) MI-6 شاپور ریپورتز به او می‌گوید که هر مدرکی از ایران از زمان شاه عباس تاکنون بخواهی موجود است. (حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۰۲).

ساواک این حقیقت را نشان می‌دهد که گرچه ممکن است پیوندهای مستقیم عناصر و عوامل انگلیس به آن اندازه‌ای نباشد که در مورد سیا و موساد مشاهده می‌شود - هر چند تأکید می‌شود که اسناد کافی از ارتباط مستقیم عوامل اطلاعاتی انگلیس، موجود می‌باشد^(۱) - اما به نحو شایسته‌ای می‌توان پیوندها و تأثیرگذاری غیرمستقیم این کشور استعماری را در تشکیل و اداره ساواک ردیابی کرد. دخالت‌هایی که نه تنها نمی‌توان کم اهمیت‌تر از تأثیرات سیا و موساد قلمداد کرد، بلکه در برخی موارد اهمیت آن بیشتر بوده است.

ارتشبد حسین فردوست در خاطرات خود «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» درباره چگونگی شکل‌گیری این سازمان توسط مأموران ورزیده انگلیسی این‌گونه آورده است:

«در سال ۱۹۴۲ توسط ژنرال دنوان (وی تا درجه سرلشکری رسید) سازمان مرکزی اطلاعات نظامی آمریکا با نام اداره خدمات استراتژیک (OSS) [مخفف *Office of Strategic Services*] تأسیس شد و تا پایان جنگ به کار خود ادامه داد. این سازمان از آنجاکه فاقد حداقل تجربیات اطلاعاتی بود، نخستین اعضای خود را به انگلیس اعزام داشت تا در پایگاه‌های ایتلیجنس سرویس آموزش و تجارب اولیه را کسب کنند. فعالیت OSS چهار سال بیش به طول نکشید و با پایان جنگ در سال ۱۹۴۶ به دستور پرزیدنت ترومن منحل شد و برشالوده آن سازمانی به نام (گروه مرکزی اطلاعات) CiG ایجاد گردید با گسترش تمایلات امپریالیستی در محافل حاکمه آمریکا نیاز به سازمانی که جهان را زیر پوشش جاسوسی و نوطئه‌گری خود قرار دهد... [بدین ترتیب] بر مبنای «قدرت امنیت ملی» مصوبه‌کننده آمریکا در اول

۱- برای اطلاعات بیشتر ر.ک: خاطرات حسین فردوست، ۲ جلد، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

ماه مه ۱۹۴۷ «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) تأسیس شد. «سیا» فعالیت اولیه خود را با ۲۰۰۰ پرسنل آغاز کرد که $\frac{1}{3}$ آن در خارج از مرزهای ایالات متحده فعالیت داشتند.^(۱)

همکاری آمریکا و انگلیس برای مراکز اطلاعاتی شاه

انگلیس نقش عمده‌ای در طراحی دستگاههای اطلاعاتی ایران برعهده داشت. با قدرتمندتر شدن شاه (پهلوی دوم) این کشور به همراه آمریکا، ایران را در زمینه جاسوسی به قلب جاسوسی غرب در منطقه تبدیل کردند.

سفر ریچارد هلمز مسئول سیا در ایران در چارچوب نقشه جدید منطقه‌ای آمریکا و انگلیس در این راستا صورت گرفت. یکی از محورهای نقشه جدید تبدیل شاه به عنوان «ژاندارم منطقه» و تهران به مرکز و قلب فعالیت‌های جاسوسی سیا اینتلیجنس سرویس و موساد بود.^(۲)

برای اینکه رژیم شاه از گزندها و آسیب‌های احتمالی طغیان‌ها و شورش‌ها و ناآرامی‌های خارجی و داخلی مصون بماند، می‌بایستی نظام اطلاعاتی مطابق با خواسته‌های مذکور که در عین حال خدمتگزار و سرویس دهنده به بیگانگان باشد، طراحی می‌شد.

همچنین انگلیسی‌ها نمی‌توانستند با آغاز به کار ساواک که یک سازمان کاملاً آمریکایی و تحت تأثیر سیا بود، از کلیه امکانات خود به نفع آمریکا صرف‌نظر کنند و از نفوذ اطلاعاتی و امنیتی در کشور دست بکشند و از طرفی دیگر نمی‌توانستند به ساختار آمریکایی ساواک اعتماد کنند. لذا با اتخاذ یک تدبیر موزیانه به تشکیل دفتر ویژه اطلاعات دست زدند با این کار آنها به هر دو هدف و نگرانی فوق‌الذکر یعنی نفوذ اطلاعاتی و نظارت

۱- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، صص ۲۰۴-۲۰۳.

۲- شهبازی عبدالله، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۸۱.

و بهره‌برداری از ساواک در عین عدم آسیب‌پذیری از ناحیه همکاری با آن می‌رسیدند. دفتر «ویژه اطلاعات» یک تشکیلات و سازماندهی منطبق بر خواسته‌های انگلستان و MI-6 بود. مسئولیت تجهیز و تشکیل آن بر عهده ارتشبد فردوست قرار گرفت. فردوست در این باره می‌گوید:

«انگلیسی‌ها نیز نمی‌توانستند از همه امکانات خود در ایران صرف‌نظر کنند و آن را در بست در اختیار آمریکایی‌ها قرار دهند و در سازمان جدید اطلاعاتی و امنیتی ایران سهم و نقش می‌خواستند. لذا به دنبال تمهیداتی موافقت محمدرضا را در سفر اردیبهشت ۱۳۳۸ او به لندن جلب کردند و به دنبال آن من با مأموریت تأسیس «دفتر ویژه اطلاعات» به انگلستان رفتم. در انگلستان من با سازمان اطلاعاتی کشور فوق آشنا شدم و مقرر شد که مطابق همان سیستم دستگاه اطلاعاتی و امنیتی ایران را سازماندهی کنم. بنابراین مفهوم نظام اطلاعاتی و امنیتی کشور تنها در اواخر سال ۱۳۳۸ و با تأسیس شورای عالی هماهنگی و «دفتر ویژه اطلاعات» مطرح شد. هر چند به دلایلی که توضیح خواهم داد، هیچ‌گاه به‌طور واقعی تحقق نیافت.»^(۱)

تقویت ساواک با نسخه‌های انگلیسی

نقش دیگری که برای انگلیسی‌ها می‌توان قائل شد، تغییر ساختار امنیتی کشور و تقویت ساواک و تأسیس کمیته مشترک ضدخرابکاری بر طبق الگوی انگلیسی و نیز تأسیس شورای عالی هماهنگی و تأسیس شورای هماهنگی رده ۲ است. ظاهراً این پیشنهادات و توصیه‌ها از طریق اردشیر ریپورتر جاسوس کارکنسته انگلیسی‌ها و یار غار محافل شاه ارائه شده است:

«در زمینه امنیتی، شاپور جی در سال ۱۳۴۹ به همراه شاه در

۱- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۸۹.

جلسه سران نیروهای امنیتی، انتظامی و نظامی ایران حضور به هم رسانید و به عنوان نماینده دولت انگلیس تغییر ساختار امنیتی و اطلاعاتی کشور را به اطلاع رسانید.^(۱)

مشخصات این ساختار جدید به شرح زیر بود:

۱- فعال شدن ساواک و تبدیل آن به یک سرویس امنیتی خشن و مقتدر تحت هدایت تیم سه نفره نعمت‌الله نصیری، علی معتصد و پرویز ثابتی.

۲- تأسیس «کمیته مشترک ضد خرابکاری» طبق الگوی انگلیس؛ در این «کمیته» در واقع شهربانی نقش «اداره ویژه» اسکاتلندیارد را ایفا می‌کرد و ساواک نقش MI-5^(۲) انگلیس را.

۳- فعال شدن «دفتر ویژه اطلاعات» و «شورای عالی هماهنگی» و تأسیس «شورای هماهنگی راه دو» به عنوان مرکز اطلاعات رژیم پهلوی و به ریاست حسین فردوست.

۴- فعال شدن اداره دوم ستاد ارتش (اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش) با برکناری عزیزالله پالیزبان و جایگزینی ناصر مقدم که طی سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۹ در رأس اداره کل سوم ساواک کارآیی و مدیریت خود را به اثبات رسانیده بود.^(۳)

سرویس جاسوسی MI-6 انگلستان در جهت بسط نفوذ خود در شریان اطلاعاتی و امنیت کشور همگام با آمریکایی‌ها مسئولیت آموزش نیروهای رده اول امنیتی حکومت پهلوی از جمله افراد مورد اعتماد خود را در ساواک برعهده گرفت و سه دوره آموزش در MI-6 برای اشخاصی چون فردوست، قائم مقام ساواک و رئیس دفتر ویژه اطلاعات و ماهوتیان ترتیب داده شد. فردوست در این باره می‌گوید:

۱- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۹۱.

۲- MI-5 یک سازمان کاملاً پنهانی و محدود است که زیر نظر نخست‌وزیر انگلیس و وظیفه کنترل فعالیت‌های سیاسی علیه حکومت را به عهده دارد. کار این سازمان وظایف جاسوسی و امنیت داخلی و جرائم سیاسی است.

۳- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۸۹.

«سومین و آخرین دوره آموزشی که در انگلستان دیدم در سال ۱۳۴۱ یا ۱۳۴۲ با دعوت خود انگلیسی‌ها از من، سرتیپ ماهوتیان (معاونت وقت ساواک) و صمدیانپور (جانشین وقت رئیس شهربانی) بود.»

ضمن آنکه «فردوست» یادآور می‌شود که این دوره‌ها برای کسانی در نظر گرفته می‌شد که برای آنها مناصب مهمی در نظر گرفته شده بود: «انگلیسی‌ها به دلیل طبع محافظه‌کار اما فرصت‌طلب خود مراتب آموزش آن دسته از نیروهایی را می‌دادند [فراهم می‌کردند] که بتوانند آنها را در مناصب مهم، بگمارند.»^(۱)

انگلیسی‌ها برای تجهیز ساواک و کمک به این سازمان سرکوبگر، حمایت‌های خود را از مدرن کردن بازداشتگاه‌ها و شکنجه‌گاه‌های رژیم شاه دریغ نکردند.

در سال ۱۹۷۵ میلادی مقامات ساواک طی سفری به انگلستان، سخت شیفته یکی از زندان‌های مخوف انگلستان - که محل نگهداری چریک‌های ایرلندی بود - می‌شوند و درصدد برمی‌آیند تا با همکاری بریتانیا، به نوعی این زندان و شکنجه‌گاه مخوف را در ایران بازسازی کنند و به همین خاطر طی نامه‌ای فوق سری از آنها کمک می‌طلبند. در یکی از گزارش‌های ساواک در این زمینه آمده است:

«در باره: بازدید از زندان

منظور: استحضار تیمسار ریاست ساواک و صدور اوامر
پیشینه: ۱- در اوایل مهرماه ۵۳ هیأتی از ساواک مرکب از آقایان اصغر کنگرلو، مدیرکل اداره چهارم - محمد کردانی، معاون اداره پنجم - آصی مدیرعامل یک شرکت تجارتي و نماینده کارخانجات مارکنی انگلستان در ایران از یک زندان در ۹۰ میلی [مایلی] لندن که مخصوص نگهداری تروریست‌ها و خرابکاران

ایرلندی است، دیدن نمودند.

۲- در تاریخ ۵۳/۱۰/۱۸ در جهت اجرای اوامر تیمسار قائم مقام ساواک با رابط سرویس انگلستان تماس گرفته شد و اعلام گردید که ساواک در صدد است با استفاده از تجارب و وسایل و تکنیکی که در ساختمان زندان‌های انگلستان به کار رفته است زندان جدیدی بسازد و از سرویس انگلستان خواسته شد تا امکان بازدید چند نفر کارشناس ساختمانی و متخصصین مربوطه ساواک از زندان مذکور فراهم گردد.

۳- در تاریخ ۵۴/۱/۳۱ رابط سرویس انگلستان اعلام نمود که سرویس متبوعه وی با مسافرت کارشناسان ساواک به انگلستان موافقت نموده است و خواسته شده است که تاریخ مسافرت این عده به انگلستان اعلام گردد تا تسهیلات لازم فراهم گردد.

مراتب به عرض تیمسار قائم مقام ساواک رسید، پیشنهاد فرمودند اسامی مشروحه زیر را با در نظر گرفتن حق تقدم به عرض تیمسار ریاست معظم ساواک برسد تا در صورت تصویب معظم له هیئت مورد نظر همراه با یک نفر مترجم به انگلستان اعزام گردد. ضمناً پیشنهاد شد که تاریخ مسافرت این عده به ترتیبی انجام شود که تا آخر اردیبهشت ماه جاری به ایران مراجعت نمایند:

الف) آقای اصغر کنگرلو مدیرکل اداره چهارم در تقدیم یک یا آقای عباس وزیری رئیس اداره کل چهارم (توضیح: به استحضار می‌رساند که آقای وزیری با توجه به شغل سازمانی خود برای این مأموریت کاملاً متناسب می‌باشد، اما با توجه به درگیری نامبرده انتخاب و اعزام وی منوط به امر تیمسار ریاست معظم ساواک می‌باشد.)

ب) آقای محمدتقی کردانی معاون اداره کل پنجم

پ) آقای امیرنصرت مفتاح (مهندس ساختمانی ساواک)

ت) یک نفر مترجم انگلیسی (آقای ابراهیم باقریان‌نیا از اداره

پیمان‌ها)

اینکه در صورت تصویب مقرر فرمایند:

۱- اسامی و تاریخ پیشنهادی همراه با بیوگرافی مختصری از

اعضای هیئت به رابط سرویس انگلستان اطلاع داده شود تا موافقت نهایی سرویس انگلستان با این تاریخ اعلام گردد.
۲- مراتب از طریق اداره کل یکم به ادارات کل ذی نفع اعلام گردد.

۳- به افراد منتخب اعلام گردد که جهت توجیه به دفتر تیمسار قائم مقام ساواک مراجعه نمایند.
منوط به امر عالی است.

حوزه تیمسار ریاست ساواک^(۱)

تریت جاسوس در درون ساواک

شبکه MI-6 اینتلیجنس سرویس به رغم وجود آن همه ارتباط گسترده با ساواک و دسترسی آزاد اطلاعات در کشور، همچنین از نفوذ در ساواک و به استخدام درآوردن برخی از نفرات آن برای مقاصد خود ابایی نداشت. نصیری از معروفترین این چهره‌هاست که در بحث‌های بعدی به زندگینامه وی اشاره خواهیم کرد.

فردوست در خاطرات خود، نام برخی از مقامات ساواک همچون سرلشکر علی معتضد، سرتیپ منوچهر هاشمی، سپهبد محسن مبصر و محمدعلی آرشام را به میان می‌آورد که در استخدام اینتلیجنس سرویس بودند. در این میان به بیوگرافی دو نفر از تأثیرگذارترین جاسوسان انگلیسی در ساواک اشاره می‌کنیم.

الف) سرلشکر علی معتضد

او قبل از آن که نام خانوادگی معتضد را برای خود برگزیند به علی نخجیری اشتهار داشت. علی معتضد دوران دبستان و متوسطه را در

۱- حسن پور، قاسم، «شکنجه گران می‌گویند»، موزه عبرت ایران، سند شماره ۷، صص ۳۴۳-۳۴۲.

اصفهان و در دبیرستان نظام سپری کرد. سال ۱۳۱۴ وارد دانشکده افسری شد و در سال ۱۳۱۶ با درجه ستوان دومی در رشته توپخانه فارغ التحصیل شد. معتضد تا دوران ریاست حسن پاکروان بر ساواک، در ستاد ارتش خدمت می‌کرد و از آن پس به ساواک مأمور و رئیس سازمان اطلاعات خارجی ساواک شد و در تمام دهه ۱۳۴۰ در این سمت باقی ماند. فردوست، سرلشکر علی معتضد را افسری مورد توجه انگلیسی‌ها و MI-6 معرفی می‌کند که در دوران نعمت‌اله نصیری به همراه او و ثابتی نقش قابل توجهی در مدیریت و هدایت ساواک داشتند. معتضد نفوذ قابل توجهی بر نصیری داشت و با موافقت نصیری بود که پس از کناره‌گیری فردوست از قائم‌مقامی ساواک، سرلشکر علی معتضد به قائم‌مقامی ساواک رسید. معتضد تا آخرین روز ریاست نصیری بر ساواک، قائم‌مقام او بود. روز ۱۷ خرداد ۱۳۵۷ که نصیری جای خود را به مقدم داد، معتضد هم از قائم‌مقامی ساواک کناره‌گرفت. درباره فعالیت‌ها و زندگی سرلشکر علی معتضد طی واپسین ماههای عمر رژیم پهلوی اطلاع موثقی در دست نیست. شایعات و اخباری وجود داشت که نشان می‌داد، معتضد مایل بود پس از عزل نصیری در رأس ساواک قرار گیرد، او نیز مانند بسیاری از کارگزاران رژیم پهلوی، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از کشور گریخت و دیگر در انظار عمومی و نیز عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نامی از او به میان نیامد. (۱)

ب) سرتیپ منوچهر هاشمی

سرتیپ منوچهر هاشمی که سال‌ها بر اداره کل هشتم ساواک (ضد جاسوسی) ریاست می‌کرد، در سال ۱۲۹۸ ش. در خوی متولد شد.

پس از سپری کردن دوران تحصیلات ابتدایی، در سال ۱۳۱۲ برای ادامه تحصیل راهی تهران شد و در دبیرستان نظام ثبت نام کرد و در مقطعی با فرزندان رضاشاه هم درس بود. از ۱۳۱۸ وارد دانشکده افسری شد و در ۱۳۲۰ با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شد. در رسته های مختلف نظامی در مناطق مختلف کشور فعالیت کرده و این روند تا ماههای نخست تأسیس ساواک ادامه داشت. سرتیپ منوچهر هاشمی که طی سالیان گذشته در رکن ۲ ارتش تجاربی در زمینه های جاسوسی، امنیتی و ضد اطلاعات کسب کرده بود، پس از انتقال به ساواک در مناطق حساس و استراتژیکی مشغول به کار شد و از همان آغاز مورد توجه تیمور بختیار قرار گرفت و رئیس شعب ساواک در استان ها شد. سرتیپ منوچهر هاشمی مورد توجه انگلیسی ها و مقامات MI-6 در ایران بود و پشتکارش در ساواک و اطلاعات و تجارب قابل توجهی که در زمینه های ضد جاسوسی اندوخته بود، موجب شد تا راه انتصاب او به مدیر کلی اداره کل هشتم ساواک (ضد جاسوسی) هموار شود. منوچهر هاشمی در آستانه سقوط رژیم پهلوی به خارج از کشور گریخت و درباره زندگی و کارهایش در ارتش و ساواک کتابی^(۱) منتشر کرد که به رغم برخی دفاعیات ساواک، درباره زوایای پیدا و پنهان بسیاری از فعالیت های این سازمان اطلاعات قابل توجهی ارائه می دهد.^(۲)

علاوه بر انگلیس که یکی از مهمترین فعالان نفوذ در تشکیلات ساواک بود، پرسنل ساواک به طور مداوم تحت آموزش استادان اسرائیلی و آمریکایی قرار داشتند.

در یکی از اسناد مندرج در کتاب «ساواک شاگرد موساد» که با شماره

۱- هاشمی، منوچهر، «داوری»، سخی در کارنامه ساواک، انتشارات ارس، لندن، ۱۳۷۳.

۲- همان، صص ۸۳۵ و ۸۳۶.

۲۰ مشخص شده است از آموزش پرسنل ساواک توسط اساتید اسرائیلی،
انگلیسی و آمریکایی، اطلاع حاصل می‌کنیم.

«به ریاست ساواک تهران / الف

از اداره دوم عملیات

شماره: ۲۴/۸۸۰۲۰/هـ - ۲۰

تاریخ ۵۰/۶/۲۹

درباره سمینارها و دوره‌های خارج از کشور

عطف به ۶۱۶۸۹/الف - ۵۰/۵/۱۹

بدین وسیله صورت کارمندان این اداره که سمینارها و
دوره‌های خارج از کشور را طی نموده‌اند، به شرح زیر به عرض
می‌رساند:

۱- آقای بهرام حمزه‌لو

الف) اولین دوره اطلاعات و ضد اطلاعات در سال ۱۳۳۶ در

تهران.

استاد (M.R.KELLY) آقای کلی آمریکایی، شامل موارد

تحقیق، تعقیب و مراقبت، وظیفه ساواک، طبقه‌بندی اطلاعات،

منابع اطلاعات، ضد جاسوسی، مشاهده و توصیف.

بازپرسی، و جستجوی مکان.

ب) دوره اطلاعات و ضد جاسوسی در لندن در سال ۱۹۵۹

به وسیله استادان مختلف انگلیسی شامل مواد: حفاظت، پوشش،

مواصلات، مخفیانه، مراقبت، کنترل حفاظتی، بازرسی بدنی،

تعقیب بازپرسی، تماس با مأمور استخدام افراد، طرز اداره کردن

مأمور، هدف‌های ضد جاسوسی، احزاب کمونیست، طرز کار

مأموران اطلاعاتی.

ت) اولین دوره دانشکده ضد اطلاعات ارتش در سال ۱۳۳۲ در

دانشگاه جنگ که استادان آن اغلب آمریکایی بودند.

۲- آقای احمد علی منصوری

الف) دوره اطلاعات و ضد اطلاعات در سال ۱۳۳۶. نام استاد

KEELLY موارد درسی اطلاعات و ضد اطلاعات.

ب) در سال ۱۳۳۷ دوره پرورش استاد و نحوه تدریس به وسیله آقایان (TATE) و آندرنیک (ANDRA NIK).

۳- آقای محمد مرتاضی تهرانی

الف) دوره بررسی و تهیه گزارش توسط استادان اسرائیلی در سال ۱۳۴۱ در تهران.

ب) دوره جاسوسی در لندن در سال ۱۳۴۳.

پ) دوره ضد جاسوسی استادان آمریکایی به نام مایکل و کارل در سال ۱۳۴۴ در تهران.»

رئیس اداره دوم عملیات - حمزه‌لو (۱)

سند مذکور مؤید این نکته است که:

«آمریکا، اسرائیل و کشورهای غربی در راه آموزش پرسنل ساواک که پیامد آن سرکوب مبارزان آزادیخواه بود، تمام امکانات خود را به کار گرفته بودند. از خبره‌ترین اساتید اسرائیلی و آمریکایی و انگلیسی و... تا آموزش سخت‌ترین شیوه‌های مقابله با مردم مسلمان ایران که به جرم حتی خواندن یک کتاب، سیر شکنجه‌گاه‌های ساواک می‌شدند. و بی‌سبب نبود که یکی از مبارزان در زمان محاکمه‌اش خطاب به رئیس دادگاه نظامی گفت:

«جوانی که امروز به جرم کتابخوانی دستگیر و شکنجه می‌شود فردا مسلسل به دست می‌گیرد.» (۲)

و در سند سری دیگری که به رقم (۲۱) مشخص شده است، با اسامی بیشتری از پرسنل ساواک که مستقیماً تحت آموزش مأموران «سیا»، «موساد» و (MI6) بوده‌اند آشنا می‌شویم، توجه به محل آموزشی، ملیت اساتید و نوع آموزش‌ها خود مؤید بسیاری از اسرار ناگفته است:

۱- ساواک شاگرد موساد، نشر، تدوین و گردآوری: موزه عبرت ایران، ص ۸۰
 ۲- برگرفته از متن محاکمه خسرو گل‌سرخ در دادگاه نظامی رژیم شاه. جالب این‌که خود وی نیز به جرم فکر کردن به گروگان‌گیری رضا پهلوی در زمان اختتامیه جشنواره فیلم تهران، توسط شکوه میرزادگی و شوهر اولش (فرهنگ) لو رفت و به‌خاطر به زبان آوردن این مسئله در یک محفل خصوصی اعدام شد.

- «بازگشت به شماره ۶۱۶۸۹/الف مورخ ۱۱/۵/۵۰ [۱۳]
- برابر گزارش کارمندان اداره یک امنیت داخلی دوره‌های که در داخل و خارج از کشور طی نموده‌اند و استاد خارجی داشته‌اند به شرح زیر می‌باشد...
- ۱- آقای بهمن فرزاد به پرونده انفرادی مشارالیه مراجعه نمایند
نبرد پنهانی و جنگ‌های روانی.
 - ۲- عزیزالله مقدری... نبرد پنهانی و جنگ‌های روانی.
 - ۳- هوشنگ وزیری در سال ۱۹۶۳ مدت یک ماه در انگلستان در شهرهای لندن و پرستموت دوره ضدکمونیزم و سابوتاژ و تعقیب و مراقبت را پشت سر نهاده است.
و در سال ۱۳۴۶ مدت یک ماه و نیم دوره ضدکمونیزم را در آمریکا شهر واشنگتن D.C گذرانده و نام استاد وی «جود و متیست» است.
 - ۴- آقای حسن شهسواری مقدم یک دوره اطلاعات و ضداطلاعات با استادان اسرائیلی و یک دوره اطلاعات مثبت با استادان آمریکایی و نیز یک دوره ۲۱ روزه در لندن سال ۳۷ در مورد اطلاعات و ضداطلاعات و یک دوره چهارماهه در آلمان غربی اطلاعات مثبت در سال ۴۴-۴۵ را طی نموده است.
 - ۵- آقای محسن تابش در سال ۱۳۳۷ در انگلستان کلاس اطلاعات و ضداطلاعات را طی نموده است.
 - ۶- آقای داود رحمانیان در سال ۴۲ دوره شش ماهه تعقیب و مراقبت را طی نموده و استادانی به نام‌های «پنیر» و «بنین» (اسرائیلی) داشته است.
 - ۷- آقای مهدی یوسفی در سال ۱۳۴۱ دوره شش ماهه تعقیب و مراقبت را طی نموده و استادانی به نام‌های «پنیر» و «بنین» (اسرائیلی) داشته است.
 - ۸- آقای منوچهر فدائیان در سال ۱۳۳۶ دوره اسلحه‌شناسی را طی نموده، در کلاس تست استاد آمریکایی در اداره کل دوم شرکت

می نموده است.

۹- آقای محمدرضا فدایی قمی در سال ۱۳۴۲ دوره توجیهی شناسایی مدارک را طی نموده و استادان خارجی (اسرائیلی و انگلیسی) داشته است.

رئیس اداره یکم امنیت داخلی. فرنژاد
از طرف بصیری»^(۱)

این سند و سایر اسناد منتشر شده در پیرامون موضوع مریبان، و اساتید پرسنل ساواک، مؤید این نکته نیز هست که تعلیم گرفتن از اساتید اسرائیلی و آمریکایی و اروپایی در ساواک امتیازی مهم محسوب می شده است و دلیل تفاخر آنها به دیگر پرسنل بوده است و تأکیدات مکرر به نام اسامی خارجی استادان خارجی در پرونده کاری آنها نیز دقیقاً به منظور همین تمایز بخشیدن به برخی از نور چشمی ها بوده است.

منافع مشترک با دیکتاتورها

همان طور که گفته شد، ساواک در بسیاری از کشورها و شهرهای مهم دنیا دفتر نمایندگی تأسیس نموده بود. که هر یک از آنها علاوه بر کسب خبر از ایرانیان مقیم آن شهر و یا کشور خاصه دانشجویان و جلب و جذب اعضای رده بالای کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور، سیاست های کلان کشور مربوطه نسبت به شاه را رصد کرده و به اطلاع می رساندند:

«تلگراف رمز

به نمایندگی های تل آویو - کلن - جدّه - هرات - کویت - مراکش

پیرو شماره ۱۲۱/۵۱۱۴۹۷ - ۴۸/۸/۱۸

به فرموده خواهشمند است برای شرکت در قسمت دوم دوره

اطلاعات و ضد اطلاعات، طوری به مرکز عزیمت نمایند که اول

وقت اداری روز ۴۸/۲/۱ خود را به اداره کل آموزش معرفی نمایند.
 ۱۲۱/۴۴۵۲۰ فروزین».^(۱)

این سند مؤید رابطه بسیار حسنه‌ی رژیم شاهنشاهی با کشورهای اروپایی و حکومت‌های دیکتاتوری عربی است. زیرا ایجاد نمایندگی ساواک در این کشورها دلیل همکاری‌های اطلاعاتی با سازمان‌های اطلاعاتی این کشورها و همچنین اشتراک منافع سیاسی فی ما بین رژیم شاه با این کشورهاست.

اداره کل هشتم ساواک بازوی MI-6

اداره کل هشتم ساواک که به اداره ضدجاسوسی هم معروف است، وظیفه مقابله با جاسوسی و نفوذ عوامل اطلاعاتی بیگانه (البته به غیر از اسرائیلی، آمریکایی و انگلیسی) را برعهده داشت. مدیران کل این اداره ارتباطات قوی با سرویس MI-6 داشتند. همانگونه که توضیح داده شد یکی از این چهره‌ها منوچهر هاشمی بود.

چهره انگلیسی دیگر سرتیپ قاجار بود که سمت معاونت این اداره را برعهده داشت و بعدها به عنوان رئیس ضداطلاعات ارتش وظیفه جاسوسی برای انگلیس را ادامه داد.

رابطه اداره کل هشتم ساواک با MI-6 یک رابطه تنگاتنگ بود. همه نوع خدمات و امکانات میان این دو ردوبدل می‌شد. در آن زمان مقابله با تهدیدات جاسوسی کا.گ.ب شوروی، به عنوان یک هدف مشترک تلقی شده بود اما با آن بضاعت ناچیز ساواک از انجام چنین مأموریتی برنمی‌آمد.

لذا امکانات و توانایی‌های اداره هشتم با امکانات سرویس‌های جاسوسی غرب به‌ویژه سیا و MI-6 تلفیق و ساواک از کمک‌های مختلف MI-6 بهره‌مند می‌شد.

داشتن آرشیو کامل از تشکیلات و سازمان‌های جاسوسی شوروی و کشورهای اقمار آن و آشنایی MI-6 با شیوه‌ها، تکنیک‌ها و عملکرد آنان باعث نیازمندی دائم اداره کل هشتم ساواک به MI-6 و «سازمان سیا» شده و لزوم این ارتباط را تقویت می‌کرد.

ایجاد شبکه جاسوسی برای انگلیسی‌ها

از دیگر اقدامات MI-6 در ساواک، تأسیس یک شبکه مخفی جاسوسی در درون ساواک و با امکانات آن اما در جهت اهداف و مطامع سیاسی انگلستان بود. این شبکه مخفی به شبکه ماهوتیان معروف است. سرتیپ ماهوتیان از عوامل نفوذی MI-6 در ساواک بود که مدت‌های مدیدی با هدایت و مدیریت انگلستان، این شبکه را هدایت می‌کرد. شبکه ماهوتیان از زمان تیمسار بختیار در استان‌های شمالی ایران (گرگان، مازندران و گیلان) آغاز به کار کرده بود.

ارتشبد سابق حسین فردوست در خاطرات خود در این باره

می‌نویسد:

«نخستین شبکه مخفی اطلاعاتی انگلیس در ایران که تحت نظارت من قرار گرفت، شبکه‌ای بود که توسط سرتیپ ماهوتیان ایجاد شده بود. مدتی پس از اینکه به قائم‌مقامی ساواک منصوب شدم، روزی سرتیپ ماهوتیان (که عنوان معاون ساواک را داشت) به من اطلاع داد که سال‌هاست زیر نظر انگلیسی‌ها به تشکیل یک شبکه مخفی اطلاعاتی در شمال کشور دست زده است. او افزود: این شبکه به تدریج توسعه یافته و تا کنون مخارج آن توسط سرتیپ

علوی کیا (قائم مقام قبلی ساواک) و از بودجه سری ساواک تأمین می‌شد. [ماہوتیان] ادامه داد: نوع شبکه اطلاعاتی است. یعنی افرادی را که برای روس‌ها کار می‌کنند پیدا می‌کند و تعدادی مأمور دوجانبه ایجاد می‌کند و مقداری اطلاعات از آنها می‌گیرند و مقداری اطلاعات به آنها می‌دهد.

وی ادامه می‌دهد: شبکه‌ای که تحت اداره سرتیپ ماہوتیان قرار داشت در واقع یک شبکه MI-6 بود که با امکانات و بودجه ساواک ایران اداره می‌شد و حتی حقوق مأموران آن از جیب ساواک پرداخت می‌شد ولی عملاً اطلاعات آن فقط و فقط به MI-6 تحویل می‌گردید. برای من تردیدی نبود که این شبکه با برنامه‌ریزی و هدایت شاپور جی ایجاد شده و مسلماً وی در جریان آن قرار داشت.

[...] مدتی گذشت و نصیری رئیس ساواک شد و من ماجرای ماہوتیان را به او گفتم. تصور می‌کنم سال ۱۳۴۵ بود که ماہوتیان تقاضای بازنشستگی کرد. با اکراه تقاضای او را تصویب کردم؛ زیرا طی این مدت به او علاقه‌مند شده... قاعدتاً بازنشستگی اش به دستور MI-6 بود. مسلماً از آن پس شبکه فوق توسط ماہوتیان اداره شد و بودجه آن توسط شخص نصیری پرداخت گردید و قطعاً تا انقلاب توسعه زیادی یافت.

[...] شبکه ماہوتیان یک نمونه از سبک کار اینتلیجنس سرویس است که کاملاً با سبک کار آمریکایی تفاوت دارد.^(۱)

همکاری ساواک با موساد

حضور سازمان سیا در ایران، نخستین مراحل شکل‌گیری روابط ایران و اسرائیل را از اواخر دهه ۱۳۲۰ هجری - شمسی (۱۹۴۰ میلادی) بنیان نهاد، زیرا «سیا» با توجه به روابط نزدیک با شاه، دریافته بود که به دلیل

۱- فردوست، حسین، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، ج ۱، ص ۳۴۹.

مواضع چپ‌گرایانه جمال عبدالناصر رهبر وقت کشور مصر و همراهی بسیاری از کشورهای جهان عرب، از جمله عراق با وی، شاه وی را در شمار دشمنان خود قلمداد می‌کند.

به این ترتیب همکاری مشترک سازمان «سیا»، «موساد» و «ساواک» در سطحی بسیار گسترده آغاز شد که در درجه اول نخستین هدف آن، تحکیم امنیت و موقعیت اسرائیل در برابر کشورهای اسلامی بود که خود رابطه مستقیمی با اهداف استکباری آمریکا در ایران و منطقه داشت.

از سوی دیگر بخش مهمی از روابط پیچیده و مشترک ساواک و موساد به عملیات برون مرزی دو سرویس در کشورهای اسلامی و عربی مربوط می‌شد، هر دو سرویس، نمایندگی‌های فعالی در پایتخت‌های یکدیگر داشتند. کشورهای عراق، مصر، لبنان، سوریه و فلسطین از مهمترین مناطق برون مرزی مشترک ساواک و موساد به حساب می‌آمدند:

«از دیگر حیطه‌های فعالیت مشترک برون مرزی ساواک و موساد، ارتباط گروه‌های چریکی و مبارزان مسلح ایرانی با چریک‌ها و مبارزان فلسطینی بود، همچنین این دو سرویس امنیتی در لبنان و سوریه هم رفت‌وآمدها و اقدامات مخالفان چریکی حکومت پهلوی و نیز مبارزان مخالف اسرائیل را زیر نظر داشتند.»^(۱)

در سال ۱۳۳۹ سرلشکر حسن پاکروان همزمان با انتصابش به ریاست ساواک، سرلشکر حسین فردوست را به عنوان قائم مقام خود برگزید؛ زیرا این دو در زمینه همکاری در خاک فلسطین اشغالی اتفاق نظر داشتند، البته فردوست در کتاب خاطرات خود یادآور می‌شود که ادعای دفاع از حقوق بشر را داشتند، به صلاح خود نمی‌دیدند که خبر همکاری

۱- آبادری، عبدالرحیم، امام موسی صدر، امید محرومان، صص ۱۶۹-۱۶۷ و انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۵، ص ۹۶.

آنها با ساواک در زمینه اعزام استاد به ایران، در رسانه‌های گروهی بازتاب یابد:

«هنگامی که از انگلستان و آمریکا درخواست استاد ضدبراندازی کردم صلاحشان نبود که بفرستند و می‌خواستند که ساواک وابسته و متکی به اسرائیل باشد!! از نیمرودی /از بنیانگذاران شبکه جاسوسی موساد در ایران /خواستہ شد، برجسته‌ترین متخصص ضدبراندازی اسرائیل را به تهران اعزام کند، او همان فردی بود که بعدها معاون سازمان امنیتی اسرائیل شد. او یک کلاس سه ماهه را تشکیل داد و ۳۰ نفر در کلاس او آموزش دیدند. وی کتابی نیز به همراه داشت که ترجمه شده و در اختیار پرسنل ذی‌نفع و اداره کل آموزش قرار گرفت.»^(۱)

حسین فردوست در ادامه به شیوه همکاری دوجانبه و نحوه آموزش پرسنل ساواک توسط عوامل موساد پرداخته و یادآور می‌شود:

«در آغاز دویا سه تیم مرکب از حدود ۱۰ نفر از ادارات کل عملیاتی (دوم، سوم، هشتم) برای آموزش به اسرائیل اعزام شدند، مدت آموزش هر تیم بین یک تا دو سال و نتیجه آموزش عالی بود این نشان می‌داد که اسرائیلی‌ها برای دوستی با محمدرضا بهای زیادی قائلند و روی نقش ساواک در آینده منطقه حساب جدی باز کرده‌اند، سپس ترجیح دادم استادان اسرائیلی را به تهران بیاورم به تدریج موارد مورد نیاز را از نیمرودی می‌خواستم و او نیز به سرعت استاد مربوطه را به تهران دعوت می‌کرد.

استادان اسرائیلی با خود کتب و مدارک آموزش مربوطه را نیز می‌آوردند.»^(۲)

میدان نفوذ عوامل رژیم صهیونیستی در رژیم شاه آن‌چنان گسترده بود که ویلیام سولیوان آخرین سفیر آمریکایی در ایران می‌نویسد:

۱- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج اول، صص ۳۷۰-۳۶۷.
۲- همان.

«شاید مطلع‌ترین همکاران خارجی من در تهران که کمتر به چشم می‌خورند، نماینده سیاسی اسرائیل در تهران بود... دیپلمات‌های اسرائیلی در تهران به شبکه اطلاعاتی وسیعی در ایران دسترسی داشتند که نظیر آن در اختیار هیچ کشوری نبود.»^(۱)

براساس اسناد متقن ساواک، شاه موافقت نموده بود که موساد در هر جای کشور به ویژه در بخش‌های غربی و جنوبی کشور چند پایگاه مستقل جاسوسی - اطلاعاتی ایجاد کند و با یاری ساواک بر ضد کشورهای اسلامی به اقدامات جاسوسی و اطلاعاتی بپردازد.

«حسین فردوست» به‌عنوان قائم مقام رئیس ساواک در افشای روابط پیچیده و پنهان ساواک و موساد حتی به پرداخت حقوق ماهیانه برخی از اعضای ساواک توسط موساد اشاره کرده و می‌نویسد:

«زمانی که در سال ۱۳۴۰ به ساواک رفتیم، سرتیپ علوی کیا (قائم مقام سابق ساواک) فردی به نام یعقوب نیمرودی را به من معرفی کرد و گفت که محمدرضا اجازه داده که او با ساواک رابطه داشته باشد و تبادل اطلاعات نماید. نیمرودی درجه سرهنگ دومی داشت و رئیس اطلاعات مخفی سفارت اسرائیل بود. او یک ماه بعد به دیدن من آمد و ضمن تشکر از همکاری برخی ادارات کل ساواک (اداره کل دوم، سوم و هشتم) پاکتی به من داد. دیدم که در پاکت مبلغ ۸۰ هزار تومان (یا ۶۰ هزار تومان) وجه نقد است، از او پرسیدم که این مبلغ چیست؟! پاسخ داد: از بدو همکاری برون مرزی هر ماهه این مبلغ به سرتیپ علوی کیا بابت هزینه‌هایی که ساواک در این همکاری متحمل می‌شود، پرداخت می‌گردد.

پاکت را به او پس دادم و گفتم: فعلاً نزد خودتان باشد تا با علوی کیا ملاقات و موضوع را مطرح نمایم. او هم پس گرفت و خداحافظی کرد. با سرتیپ علوی کیا ملاقات کردم و جریان را

پرسیدم، گفت: مدتی است که اسرائیلی‌ها سه پایگاه برون مرزی در غرب و جنوب ایران احداث کرده‌اند و بابت هزینه‌هایی که ساواک از این بابت متحمل می‌شود، هر ماه این مبلغ را به ساواک می‌پردازند که به مسئول سری ساواک داده می‌شود.

گفتم: اگر ساواک اجازه ایجاد این سه پایگاه را داده دیگر اجاره‌خانه پرسنل اسرائیلی و تهیه غذا و سایر تسهیلات که با ستاد مرکزی ساواک نیست و اینها در محلی که هستند رئیس ساواک آن منطقه می‌تواند تسهیلات را فراهم آورد و هزینه مربوطه را به خودشان بدهند، در حالی که پرداخت وجه به قائم مقام ساواک مثل این است که بابت اجازه ایجاد سه پایگاه به مقام عالی ساواک رشوه می‌دهند. علوی‌کیا گفت: هر طور مصلحت بدانید... به احتمال زیاد معتضد که رئیس قسمت اطلاعات خارجی ساواک (یعنی اداره کل دوم و هفتم) بود به اتفاق علوی‌کیا با نیروی وارد معامله شده و این پول را میان خود تقسیم می‌کردند.^(۱)

بدین ترتیب پایگاه‌های جاسوسی اسرائیل به جز یک دوره کوتاه تا واپسین روزهای حکومت شاه فعال بودند، سرانجام نیز در اسفندماه سال ۱۳۵۷ این پایگاه‌ها به تصرف نیروهای انقلاب درآمد.^(۲)

هنگامی که سفارت اسرائیل در تهران به دست نیروهای انقلاب افتاد و از سوی آنها در اختیار سفارت فلسطین قرار گرفت، تازه در آن زمان بود که معلوم شد این ساختمان دارای چه شبکه جاسوسی پیچیده‌ای بوده است، نماینده مردم فلسطین که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در این سفارت اقامت داشت، در این باره می‌گوید:

«در این ساختمان مجهزترین دستگاه‌های تجسس برای کنترل تلفن‌های خارج از کشور کار گذاشته شده است... ساختمان این سفارتخانه ۱۳۵ اتاقه، بیشتر شبیه به شکنجه‌گاه، زندان و مرکز

۱- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج اول، صص ۳۶۷-۳۶۶.

۲- روزنامه کیهان، مورخه ۱۳۵۷/۱۲/۳.

جاسوسی است تا یک سفارت.»^(۱)

در واقع مکانی که به عنوان سفارت اسرائیل شناخته می‌شد، عملکردی مشابه لانه جاسوسی آمریکا داشت و در رژیم شاه شعبه‌ای از سازمان مخوف موساد بود که با ساواک و عوامل سیا در ایران به مثابه شاخه‌هایی توأمان حافظ رژیم شاه و منافع آمریکا و اسرائیل عمل می‌کردند.^(۲)

آغاز همکاری رژیم پهلوی دوم با رژیم غاصب صهیونیستی به سال ۱۳۳۶ باز می‌گردد، یعنی زمانی که رژیم، حضور تشکیلات مخفی مسلمانان آزادی خواه و مبارز را احساس کرده بود. پهلوی دوم پس از بازگشت به سریر سلطنت، در پی ایجاد جو رعب و وحشت و خفقان بیشتر در میان مردم ایران بود:

«دقیقاً آغاز همکاری‌های بین دو رژیم، از اوایل سال ۱۳۳۶ آغاز و رژیم پهلوی در صدد بود با بهره‌گیری از تجربیات فراوان موساد، خصوصاً در منطقه خاورمیانه و در مقابله با شوروی سابق و از طرفی مبارزه با مسلمانان آزادی خواه که با رژیم پهلوی ستیز می‌کردند، برخورد نماید. موساد در این مسیر می‌توانست همکار خوبی برای پهلوی باشد و مقامات ساواک اعتقاد داشتند که در اقدامات خود علیه مخالفین داخلی و خارجی رژیم ایران، کاردانی و تخصص فنی سازمان موساد بیشتر از هر سازمان اطلاعاتی دیگر که به دادن کمک متمایل باشد برای آنها مفیدتر خواهد بود. همین تفکر باعث شد تا همکاری دو سرویس اطلاعاتی رونق بگیرد و این همکاری‌ها در زمینه آموزش کارکنان، خریدهای فنی ارتباطی، برپایی همایش‌های مشترک و انتقال تجارب از سال ۱۳۳۶ تا سال ۱۳۵۷ ادامه پیدا نماید.

۱- نشریه خواندنی‌ها، مورخه ۱۳۵۸/۴/۹.

۲- منیر عزری در خاطرات خود به بخش اندکی از این روابط اشاره کرده است.

دوره‌های آموزشی مانند خط‌شناسی، کار با مواد منفجره، زبان‌های خارجی، ضدخرابکاری، بازجویی، مصاحبه و... از جمله دوره‌های مورد علاقه هر دو سرویس بوده است.

تیمسار تیمور بختیار به فرمان شاه وسیله یک هواپیمای داکوتا از نوع سی ۱۳۰، درحالی‌که از فضای هوایی اعراب دوری می‌جست به اسرائیل رفت، در آنجا رسماً ایسرهاارل *Esser Harell* رئیس سازمان موساد ملاقات کرد و به یکی از همکاران هارل معرفی شد این فرد که یاکووکارو *Yaakov Karoz* نام داشت، رئیس شعبه موساد در پاریس بود و بعدها مسئولیت تماس با ایران را عهده‌دار شد.... در نتیجه در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸) یک هیأت بازرگانی در تهران شروع به کار کرد و تا سالیانی به این عنوان پوششی برای کارهای مخفیانه اسرائیل در ایران باقی‌ماند.»^(۱)

و بدین ترتیب مطابق اسناد متقن و در دسترس، این سفرهای آموزشی تا واپسین روزهای حکومت شاه ادامه داشته است، به طوری که تعداد پرسنل اعزامی به اسرائیل روز به روز فزونی می‌گیرد:

«۴۹/۹/۲۴»

درباره: گزارش

منظور: استحضار تیمسار قائم مقام ساواک و صدور اوامر لازم. پیشینه: همان‌طور که خاطر عالی مستحضر است، در جریان کنفرانسی که در شهریور ماه ۴۹ در اسرائیل برگزار شد، رئیس سرویس اسرائیل به تیمسار ریاست ساواک پیشنهاد نموده بود به منظور آشنایی تعدادی از کارمندان ورزیده ساواک که در کادر برون مرزی خدمت می‌کنند، با شیوه‌های جدید عملیات جمع‌آوری (برون مرزی) و بازدید از نحوه فعالیت پایگاه‌های برون مرزی

۱- ساواک شاگرد موساد (اسناد منتشر نشده‌ای از آموزش‌های سرویس اطلاعاتی اسرائیل (موساد) به سرویس‌های اطلاعاتی رژیم پهلوی ساواک، نشر، گردآوری و تدوین: موزه عبرت ایران، صص ۱۲-۱۳.

سرویس اسرائیل، سرویس مذکور آماده است ۱۰ الی ۱۲ نفر از کارمندان ساواک را به کشور خود دعوت نماید که مراتب مورد تأیید و موافقت تیمسار ریاست ساواک قرار گرفت و جریان طی گزارشی نیز به عرض تیمسار قائم مقام ریاست ساواک رسید، که موافقت فرمودند...»^(۱)

جالب این که سرویس موساد با ولع خاصی در جهت پذیرش تعداد زیادتری از پرسنل ساواک اعلام آمادگی می‌کند. پرسنلی که با عنوان شرکت در کلاس‌های اطلاعاتی و ضداطلاعاتی به اسرائیل می‌رفتند تا با پیشرفته‌ترین روش‌های شکنجه مبارزان و روزآمدترین فن‌آوری دستگاه‌های شکنجه آشنا شوند و این امر تا آن جا پیش رفت که برخی از مأموران ساواک به صورت سری جذب سرویس اطلاعاتی اسرائیل «موساد» شدند. از جمله مدیرکل امنیت داخلی ساواک که پس از انقلاب اسلامی در اسرائیل ساکن شد و به صورت علنی در خدمت موساد قرار گرفت.

در این سند رئیس موساد خواستار سفر تعداد بیشتری از پرسنل ساواک به اسرائیل شده است. زیرا ژنرال خوفی رئیس موساد به نصیری معدوم گفته بود:

«ایران نزدیک‌ترین کشور به ماست و این امر را همیشه در نظر داریم.»^(۲)

و اما مفاد سند یاد شده به قرار زیر است:

«سری

۱۱- مه

به: گرین

از: نوذر

۱- ساواک شاگرد موساد، نشر، گردآوری و تدوین: موزه عبرت ایران، ص ۱۵۰.

۲- همان، ص ۱.

شماره - ۱۹۴

[۱۳۵۰/۱۹۷۱]

موضوع: دوره پیشرفته جهت کارمندان شما.

پیرو نامه شماره ۲۳۳/۲۸-۱۷/۴/۷۱/۱۹]

۱- ما اصولاً دیدار یک گروه بزرگ را ترجیح می‌دهیم.

۲- در صورت عدم امکان، پیشنهاد می‌نماییم که این دیدار

رسمی به سه نوبت تقسیم شود...»^(۱)

که البته این پیشنهاد نیز بلافاصله مورد موافقت قرار می‌گیرد.

در ادامه روابط موذت‌آمیز به موساد و ساواک، به گونه‌ای گسترش می‌یابد که قائم مقام ریاست ساواک به جای اعزام پرسنل ساواک خواهان حضور پرسنل رده بالای موساد در ایران، جهت آموزش پرسنل ساواک می‌شود.

سند ۲-۱۴ مبین این موضوع است:

«... چنانچه باید تعداد زیادی افراد اعزام گردد (گردند)، معمولاً

از سرویس کشور دوست درخواست می‌شود که (اساتید) استاد

مبرز علمی و عملی که در این مورد دارند به تهران بفرستند تا اقدام

شود.»^(۲)

شرکت دادن پرسنل ساواک در چندین عملیات مختلف سری موساد - که با هدف ایجاد جنگ داخلی در لبنان و قتل عام مردم بی‌دفاع فلسطین صورت می‌پذیرفت - مبین این نکته است که دشمنی با اسلام و مسلمان‌ستیزی و ایجاد غائله و جو برادر کشی در میان مردم مسلمان کشورهای ضداسرائیل، یکی از اهداف سری موساد و ساواک بوده است؛ مؤید این ادعا سند شماره ۱۹/۱ با مهر خیلی محرمانه است. راوی ملاقات سری و مذاکره یکی از عناصر عالی‌رتبه ساواک با نام مستعار «ناهید» از ایران با «رن» یکی از مقامات بلند پایه موساد است. در این

۱- ساواک شاگرد موساد، نشر، تدوین و گردآوری: موزه عبرت ایران، ص ۶۰.

۲- همان، ص ۶۸.

دیدار نماینده ساواک از مقام اسرائیلی می‌خواهد تا همان‌گونه که عناصر موساد در شهرهای ایران حضوری فعال و چند تن از آنها در آبادان با عناصر ساواک همکاری نزدیک دارند، عناصری از ساواک نیز در پایگاه رژیم صهیونیستی در مرز لبنان حضور یابند:

«خیلی محرمانه»

در ملاقاتی که با آقای (رن) معاون اداره جمع‌آوری سرویس اسرائیل به عمل آمد بر مبنای سوژه مذاکرات سمینار درباره (جمع‌آوری اخبار پنهانی از طریق کشور ثالث) به وی پیشنهاد گردید. به منظور انجام عمل متقابل همان‌طور که یک نفر رهبر عملیات سرویس اسرائیل در آبادان مستقر و در عملیات مشترک فعالیت می‌نماید. سرویس اسرائیل موافقت کند که یک نفر رهبر عملیات ساواک نیز در پایگاه اسرائیل (صفاء) که در نوار مرزی لبنان می‌باشد، مستقر گردد که ضمن آن‌که از تجارب رهبر عملیات اسرائیل در آن منطقه استفاده می‌نماید، بتواند اخبار مورد نیاز ساواک را که در رأس آن (فعالیت عناصر خرابکار و...) قرار دارد، جمع‌آوری نماید. نامبرده اظهار داشت... در این زمینه مذاکره خواهند کرد و نتیجه را به وسیله نماینده سرویس در تهران اعلام خواهد نمود-م»^(۱)

نکته حائز اهمیت دیگر در این سند، حضور عناصر موساد در عموم شهرهای ایران است، چنانکه در این سند به صراحت از حضور ایادی موساد در شهر آبادان و همکاری آنها با ساواک در راه سرکوب کردن حرکت اسلامی و استقلال طلبانه و آزادی خواهانه مردم ایران، خبر می‌دهد.

عناصر موساد در شمال کشور آشکارا پایگاه جاسوسی به راه انداخته بودند تا اطلاعاتی از درون رژیم مارکسیستی حاکم به شوروی - که

۱- ساواک شاگرد موساد، نشر، تدوین و گردآوری: موزه عبرت ایران، ص ۷۷.

روزگاری با نام اتحاد جماهیر شوروی شناخته می‌شد. به دست آورد. در جنوب به بهانه کشف تحرکات سیاسی - نظامی رژیم بعث عراق و خلاصه این که در چهار گوشه کشور به هر بهانه‌ای پایگاه اطلاعاتی تأسیس کرده بودند. پایگاه‌هایی که با وقوع انقلاب اسلامی محو و نابود شد.

علنی شدن ارتباط ساواک و موساد

روابط بین ساواک و موساد تا سال ۱۳۴۶ یعنی ده سال بعد از آغاز، بالاخره از پوشش شرکت‌های بازرگانی بیرون آمد به گونه‌ای که نخستین سند همکاری‌های فی مابین به سال ۱۳۴۶ باز می‌گردد:

«از اداره کل هفتم

شماره ۷/۵/۵۲۸۱

تاریخ ۴۶/۷/۲۷

پیوست ...

سری

به مدیریت کل اداره یکم

درباره: شرکت در کنفرانس

بنابر تصویب تیمسار ریاست ساواک مقرر است، رؤسا نمایندگی‌های مرکز در ترکیه و اسرائیل برای شرکت در کنفرانسی که از تاریخ ۲۲ تا ۴۶/۸/۲۸ در تهران تشکیل می‌گردد در مرکز حاضر گردند.

دستور فرماید در مورد احضار نامبردگان اقدام و مراتب به آنان ابلاغ و نتیجه را به این اداره کل اعلام دارند.

مدیر کل اداره هفتم. کاوه

مدیریت کل اداره دوم برای اطلاع محترماً به عرض

می‌رسد. (۱)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، منظور از نمایندگی‌ها، ایستگاه‌های اطلاعاتی ساواک است که در کشورهای دیگر با پوشش‌های مختلف به جمع‌آوری اطلاعات در حوزه‌های گوناگون مشغول فعالیت بودند. این سند مؤید ارتباط عمیق ساواک و موساد است و این که سرویس اطلاعاتی اسرائیل پذیرفته است که ساواک در آن کشور نمایندگی داشته باشد. معمولاً این نمایندگی‌ها با داشتن روابط در سطح بسیار عالی اجازه فعالیت پیدا می‌نمودند.

آموزش پرسنل ساواک در اسرائیل

سند حاضر مؤید حضور پرسنل ساواک در اسرائیل برای گذراندن دوره‌هایی همچون بازجویی‌ها و شکنجه‌های وحشیانه و دیگر موارد اطلاعاتی است:

تاریخ ۱۳۴۹/۵/۸ احتراماً به عرض می‌رساند:

منظور: استحضار تیمسار ریاست ساواک و صدور اوامر عالی. پیشینه: در ملاقاتی که در تاریخ ۴۹/۵/۸ با دوستان به عمل آمد، آقای ناوت اظهار داشت با توجه به این که سرویس اسرائیل در عملیات جمع‌آوری پنهانی مستقیم به علت موقعیت خاص اسرائیل، تجارب زیادی دارد در صورتی که موافقت گردد سرویس اسرائیل حاضر است که چند نفر از کارمندان اداره کل دوم در امور عملیاتی پنهانی (برون مرزی) را به منظور تحصیل تجارب بیشتر به مدت کوتاهی به اسرائیل دعوت نماید.

بررسی نظریه و پیشنهاد:

... با عطف توجه به این که دوستان زیتون در عملیات پنهانی مستقیم (برون مرزی) دارای تجارب عملی زیادی هستند و در گذشته هم از تجارب و نظرات آنان استفاده شده است، چنانچه مورد تصویب قرار بگیرد پس از مذاکره که در این زمینه بین

تیمسار ریاست ساواک و رئیس سرویس دوستان به عمل می‌آید
تصمیم لازم اتخاذ شود تا نسبت به انتخاب کارمندان اداره کل دوم
برای اعزام به اسرائیل به مدت کوتاه اقدام به عمل آید.

اداره کل دوم

پاسخ:

موافقت شد^(۱)

۴۹/۵/۲۲

توضیح این که در آن زمان ریاست ساواک بر عهده ارتشبد نصیری
معدوم بود که در مورخه ۱۳۴۹/۵/۲۲ با امضای خود بر این سفر مهر
تأیید می‌زند.

سپس قرار می‌شود تعدادی از پرسنل ساواک برای آموزش به اسرائیل
سفر کنند.

«در اجرای اوامر صادره در تاریخ ۴۹/۱۰/۲۸ آقایان اسماعیل
ناهدید معاون اداره کل دوم و هوشنگ شیخ الاسلامی رئیس اداره
برون مرزی به اسرائیل عزیمت و در ۴۹/۱۱/۷ مراجعت نمودند.
مطابق برنامه مذکور در کلاس‌های ویژه‌ای که جهت تشکیل
گردیده بود، شرکت و به علاوه نیز بازدید و از نزدیک با طرز کار و
نحوه توجیه و بهره‌کشی از یکی از مأموران برون مرزی اسرائیل...
آشنا گردیدند.»^(۲)

براساس همین اسناد که به عنوان سند شماره پنج معرفی شده است،
آموزش‌های مأموران موساد به پرسنل ساواک به قرار زیر بوده است:

- ارائه چند نمونه ایجاد مخفی‌گاه و وسایل عملیاتی
- عکسبرداری پنهانی با میکروفیلم از اسناد مورد لزوم اطلاعاتی
- ارائه جوهرهای نامریبی و نمایش چند نمونه از طرز کار آنها توسط

متخصصین

۱- ساواک شاگرد موساد، نشر، تدوین و گردآوری: موزه عبرت ایران، ص ۳۷-۳۸.

۲- همان، ص ۳۹.

- نمایش یک حلقه فیلم به نام (Pensoma non Geata) (عنصر نامطلوب) برای کارمندان اعزامی - بازدید از سرزمین اشغالی^(۱)

روابط نزدیک تر ساواک با موساد

در دهه ۱۳۵۰ ساواک و موساد به مانند سردمداران رژیم شاه و رژیم غاصب صهیونیستی رابطه گسترده تری می یابند، زیرا حفظ امنیت جشن های کذایی شاهنشاهی در فضای خفقان آور کشور ایجاب می کرد که عناصر ساواک از عوامل موساد آموزش بیشتری دریافت کنند:

«در مورد آموزش ساواک توسط اسرائیل

در سال ۱۹۴۶ (۱۳۵۳) سپهبد تسوی تسور *Tsvi Tsur* رئیس ستاد ارتش اسرائیل و آشر بن تان *A. Benna Tan* مدیر کل وزارت دفاع آن کشور با ژنرال عبدالحسین حجازی و اعضای عالی رتبه ستاد ملاقات و مذاکره کردند.

از مذاکره دوره آنها نتایج مطلوبی به دست آمد، از قبیل تبادل بیشتر اطلاعات امنیتی، تعلیم افسران ساواک توسط اسرائیلی ها، [خرید] اکتیاع مسلسل های اوزی [یوزی] *Uzi* از اسرائیل و همکاری در رسانیدن کمک های لازم به ملامصطفی بارزانی و شورشیان کرد که با رژیم بعث در حال جنگ بودند.»^(۲)

همکاری های فی مابین ساواک و موساد در بستر زمان چنان پررنگ شد که پس از مدتی تعداد عناصر موساد از مرزهای آمریکایی فراتر رفت:

«رابطه کاری بین موساد و ساواک تا آنجا گسترش یافت که تعداد جاسوسان و متخصصین ضد جاسوسی اسرائیل که افراد ساواکی را تعلیم می دادند از شمار مرزبانان آمریکایی زیادتر شد.

۱- ساواک شاگرد موساد، نشر، تدوین و گردآوری: موزه عبرت ایران، ص ۴۰.

۲- سبحانی سهراب، توافق مصلحت آمیز روابط ایران و اسرائیل (۱۹۴۸-۱۹۸۸)، ترجمه: ع.م. شاپوریان، نشر Keraboorop، لوس آنجلس، بهار ۱۳۷۷ (۱۹۸۹).

همان وقت تعداد کثیری از کارآموزان ساواک به اسرائیل رفته و در اداره مرکزی موساد در تل آویو در رشته‌های ارتباطات، مخابرات، جاسوسی، ضد جاسوسی و دخول عدوانی تحت تعلیم قرار گرفتند، استفاده‌های گوناگونی که از دستگاه‌های مخصوص استماع اخبار [از جمله] بی سیم می‌توان نام برد، کارآموزان ایرانی را دچار حیرت نمود.^(۱)

نگاهی به اسناد شماره ۲۸/۲ و ۲۸/۱ مندرج در کتاب «ساواک شاگرد موساد» که از سوی موزه عبرت ایران منتشر شده است، نشانگر حجم وسیع ورود سیستم‌های پیچیده مخابراتی - جاسوسی، شنود و رهگیری به ایران است، سیستم‌هایی که عموم آنها از اسرائیل وارد ایران می‌شد و نحوه کار با آنها نیز توسط اساتید اسرائیلی در «تل آویو» یا «تهران» به پرسنل ساواک آموزش داده می‌شد.

برای آشنایی خوانندگان با سیستم‌های پیچیده جاسوسی و شنود مکالمات وارداتی از اسرائیل، بخش‌هایی از سند شماره ۲۸ مندرج در کتاب «ساواک شاگرد موساد» را به چاپ می‌رسانیم.

«الف) وسایلی که از نظر میکروفن‌گذاری با سیستم به شرح زیر ارایه شد از نظر اداره کل پنجم شناخته شده است و مشابه آنها در ساواک موجود است:

- ۱- میکروفن دینامیک مینیاتوری از نوع نولز ساخت آمریکا
- ۲- میکروفن پروب با تقویت‌کننده مقدم (پری آمپلی فایر) ساخت کشور زیتون که میکروفن‌گذاری‌های با سیم برای مسافت کم تا حدود ۱۰۰ متر مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- ۳- تقویت‌کننده خط (در میکروفن‌گذاری‌های با سیم برای مسافت دور مورد استفاده قرار می‌گیرد).

۴- تقویت‌کننده مقدم ساخت کارخانه Bruil آمریکا

۵- سیم شیلد از نوع RG174 ساخت آمریکا

ب) وسایلی که از نظر میکروفن‌گذاری بی‌سیم به شرح زیر شد از نظر اداره کل پنجم شناخته شده است و مشابه آنها در ساواک موجود است:

۱- فرستنده مینیاتوری در پوشش گوشی و کپسول میکروفن تلفن، ساخت آلمان غربی با برد ۳۰ متر (که نوع کپسول میکروفن آن در اداره کل پنجم هم ساخته می‌شود).

۲- فرستنده با منبع تغذیه خط تلفن ساخت آلمان غربی با برد حدود ۵۰ متر (نمونه تجارتي)

۳- فرستنده کوچک با منبع تغذیه باطری ساخت آلمان غربی با برد حدود ۵۰ متر (نمونه تجارتي)

۴- فرستنده عملیاتی با منبع تغذیه باطری ساخت کشور زیتون با برد حدود ۳۰۰ متر با قدرت ۱۵-۱۰ میلی‌وات که برای اشخاص عادی مورد استفاده قرار می‌گیرد.^(۱)

در ادامه این سند با فهرست با کیفیت‌ترین لوازم ضبط شنوهای تلفنی و همچنین بازجویی‌ها و شنوهای مخفیانه مکالمات و سخنرانی‌های آزادیخواهان روبرو می‌شویم که توسط شرکت‌های آمریکایی، سوئیسی، انگلیسی، کانادایی و آلمانی تولید و در اختیار موساد قرار گرفته می‌شد تا پس از دریافت حق دلالتی به ساواک فروخته شود و به مدد آنها سلطنت پهلوی دوم از هر گزندی در امان بماند. جالب این که در میان این لوازم، دستگاه‌هایی وجود داشته که شماره تماس گیرنده تماس‌های تلفنی را برای ساواک مشخص می‌ساخته است؛ در بخش دیگری از این سند درباره کیفیت کار این دستگاه می‌خوانیم:

«...۳- دستگاه کنترل فرمان تلفن ده شماره‌ای با تقویت‌کننده

AGC.AMP برای خطوط تلفن که در فاصله دور قرار گرفته است

و صدا فوق العاده ضعیف می باشد مورد استفاده قرار بگیرد.

۴- دستگاه چاپ و ضبط شماره های تلفن (اخیراً ساواک نمونه ای از این دستگاه را از آمریکا خریداری و از دو سال قبل تحت آزمایش قرار داده است).

۵- دستگاه رؤیت شماره های تلفن بر روی صفحه مدل ۱۷۰۶

Visicorder Honey woll ساخت آمریکا.

توضیح: این دستگاه به خط تلفن وصل و شماره های تلفن مانند صفحه ماشین حساب، روی صفحه نمایان می شد، (تکنولوژی که اکنون به راحتی در دسترس عموم قرار دارد اما در آن زمان فناوری جاسوسی به حساب می آمد).

این دستگاه، شبیه دستگاه **TELLE CODER** ساخت آلمان غربی است که نمایندگی آن در تهران شرکت میکروالکترونیک می باشد.

ث) از نظر ضد شنود پنهانی، فقط یک دستگاه گیرنده بی سیم مدل می سن (**MAYSON**) ارائه گردید.^(۱)

در عموم نامه های سری ساواک از کشور اسرائیل با عنوان «زیتون» یاد شده است. این سند نشان دهنده خرید اسلحه یوزی از اسرائیلی ها توسط ساواک است:

«به ریاست سازمان اطلاعات خارجی

از اداره ششم

درباره اسلحه یوزی

در اجرای اوامر تیمسار ریاست ساواک مقدر گردیده تعداد

یکصد و پنجاه قبضه اسلحه یوزی به انضمام ۳۰۰ عدد خشاب

مربوطه از کشور زیتون تهیه گردد

... لذا خواهشمند است دستور فرمایید از طریق بخش

پیمان‌های آن سازمان مراتب را به نماینده سرویس مذکور اطلاع [دهند] تا مورد فوق را به کارخانه یوزی اعلام [داشته] و از نتیجه، این اداره کل را آگاه سازند.

ضمناً جهت تهیه اسلحه‌های مذکور اعتبار اسنادی شماره ۵۰۱/۳۰۸۲۴ در بانک مرکزی ایران افتتاح گردیده است.

مدیر کل اداره ششم، حیدری زنگنه

۶۲۲/۲۷۸۰۴

۵۱/۸/۲۰

گیرنده:

مدیریت کل اداره هفتم بازگشت ۵۱/۸/۱۵-۷۰۲/۳۷۰۱

جهت اطلاع از نظر اداره کل منبع اقدامی ندارد.»^(۱)

شایان ذکر این که سلاح جنگی یوزی با ۳۲ تیر فشنگ ۹ میلیمتری، یکی از سلاح‌های اسرائیلی بود که پرسنل کمیته مشترک ساواک، از آن در عملیات شهری و هنگام درگیری با مبارزان آزادی‌خواه و مخالفان رژیم سود می‌جست. ضمن آن که آموزش این سلاح نیز به پرسنل ساواک، جداگانه پس از پرداخت دلار به اساتید اسرائیلی توسط آنها صورت می‌گرفت.

سند ذیل نیز مربوط به دو سال پیش از سقوط رژیم پهلوی دوم بوده و حاکی از مسافرت‌های پی‌درپی جهت آموزش پرسنل ساواک در اسرائیل است:

«شماره ۱۲۱/۶۳۱۷ (خیلی محرمانه)

تاریخ ۳۵/۶/۱۵ [۱۳۵۵]

تلگراف رمز

نمایندگی - اسرائیل (تل آویو)

به فرموده مقرر است کارمندان مشروحه زیر به سرپرستی آقای

محمد شیرازی از تاریخ ۵۵/۶/۲۲ به منظور آموزش و آشنایی با وسایل خرابکاری به مدت ۷ الی ۹ روز به آن نمایندگی سفر نمایند. ضمناً کارمندان مذکور در مدت مأموریت میهمان سرویس میزبان خواهند بود. همچنین مقرر است آقای ابراهیم باقریان‌نیا به عنوان مترجم و عضو در دوره مذکور شرکت نماید...

علی‌هذا خواهشمند است دستور فرمایید در این مورد اقدام منقضی معمول دارند

فروزین

۱- آقای مجید رفیع زاده

۲- آقای اسداله اردیبیہستی

۳- آقای محمدرضا حسین‌زاده...»^(۱)

همچنین اسناد زیر نشان می‌دهد که رژیم پهلوی در بحبوحه فراگیر شدن انقلاب اسلامی یعنی در آبان ماه سال ۱۳۵۷، نیز عناصری از موساد را تحت عنوان مهمان به ایران فرا می‌خوانده است. کسانی که نقش آنها در این اسناد ذکر نشده است اما با توجه به شرایط آن روزگار می‌توان دریافت که جاسوسان اسرائیلی با هدف متوقف کردن چرخ‌های شتابان انقلاب اسلامی به ایران می‌آمدند:

«(خیلی محرمانه)

به مدیریت کل تشریفات و پذیرایی‌ها

شماره ۱۰۰۱/۱۱۲۸۲/۵

تاریخ ۵۷/۸/۱۸

درباره: ورود میهمان خارجی

پیرو ۱۳۵۷/۸/۱۳-۱۰۰۱-۱۱-۲۳۷

خانم یاگل (YAGEL) متخصص سرویس اسرائیل روز

یکشنبه ۵ آذرماه سال ۱۳۵۷ ساعت ۱۲:۳۰ با هواپیمای العال وارد

تهران می‌شود. مراتب جهت هرگونه اقدام لازم تشریفات به آن

۱- ساواک شاگرد موساد، نشر، تدوین و گردآوری: موزه عبرت ایران، ص ۱۴۸.

اداره کل اعلام می‌گردد.

رئیس اداره همکاری‌ها - محیط»^(۱)

این سند مبین این نکته است که رژیم شاه در واپسین روزهای حیات خود نیز می‌پنداشت که جاسوسان ورزیده اسرائیلی می‌توانند پایه‌های لرزان سریر قدرت او را دوباره استحکام بخشند؛ چنان که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توانسته بودند اما بیداری ملت ایران تحت زعامت رهبری امام خمینی(ره) نشان داد که از دست ورزیده‌ترین عناصر بیگانه نیز دیگر کاری ساخته نیست.

واپسین رفت و آمدها به تاریخ ۱۳۵۷/۹/۱۲ صورت گرفت؛ یعنی دو ماه قبل از وقوع انقلاب اسلامی در ایران. اگرچه مشخص نیست که کلاس چهار روز آموزش خط‌شناسی در واقعیت به چه منظوری برگزار شده است اما ناگفته پیداست که با توجه به وخامت اوضاع رژیم شاه در آن روزها، مأموران موساد در پس پرده این آمد و رفت‌ها، هدف‌های بزرگتری را دنبال می‌کردند.

«خیلی محرمانه»

به مدیریت اداره یکم/۱۷۱

از: مدیر کل آموزش

شماره ۱۰۰۰/۲۲۶۶

تاریخ ۵۷/۹/۱۲

در اجرای اوامر تیمسار ریاست ساواک یک دوره کوتاه مدت (آموزش خط‌شناسی) به مدت چهار روز برای سه نفر از کارمندان اداره کل پنجم به شرح اسامی زیر:

- ۱- خانم روشن بانو لقمان‌زاده پزشکی
- ۲- خانم اشرف‌السادات یا حقی
- ۳- آقای مهدی زادون

۱- ساواک شاگرد موساد، نشر، تدوین و گردآوری: موزه عبرت ایران، ص ۱۸۲.

با شرکت یک نفر متخصص از سرویس اسرائیل از تاریخ ۵۷/۹/۶ تا ۵۷/۹/۹ در ساختمان شماره ۲ آموزش واقع در خیابان خشایار شاه تشکیل و اجرا گردید. اینک مراتب را جهت اطلاع و انعکاس در سوابق مربوطه اعلام می‌دارد.

مدیرکل اداره آموزش - کیوانی»^(۱)

موساد، عامل تروریسم دولتی

سازمان جاسوسی موساد برای انجام عملیات تروریستی علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (سابق) از ساواک و موقعیت استراتژیک ایران استفاده بسیاری می‌کرد. در یکی از سندهای موجود به دو عضو ساواک اشاره شده است که جهت گذراندن دوره خرابکاری به اسرائیل فرستاده شده‌اند.

جالب این که عملیات تروریستی این مأموران قرار بود علیه کشتی‌های روسی لنگر گرفته در بندر بصره صورت بگیرد.

«۱۳۵۴/۱/۱۴ (سری)

جهت استحضار تیمسار ریاست ساواک و صدور امر مقتضی. همان‌طور که استحضار دارند، کشتی‌های شوروی حامل محمولات مختلف نظامی به عراق مرتباً در بندر بصره رفت و آمد داشته و این اداره کل امکاناتی برای تخریب و خرابکاری در کشتی‌های مذکور از طریق عوامل مربوطه (موساد) دارد و به همین علت در سال ۵۲ که ژنرال ضمیر به تهران مسافرت نموده، به فرموده ایشان در این زمینه مذاکره و ژنرال ضمیر پاسخ داد که با وسایل کوچکی که حجم آن حتی از یک قلم خودنویس تجاوز نخواهد کرد می‌توان منظور فوق را عملی نمود و به دنبال این مذاکرات دوستان زیتون [اسم رمز اسرائیل] پیشنهاد کردند یا یک

نفر متخصص از دوستان زیتون به ایران اعزام گردد و با این که دو نفر از کارمندان ساواک جهت آموزش و آشنایی با وسایل مذکور به اسرائیل مسافرت نمایند... مقرر فرماید آقای رفیع زاده رئیس اداره برون مرزی و استوار حسین زاده که از نظر فنی واجد شرایط لازم می باشند، به مدت یک هفته به اسرائیل مسافرت و ضمن آموزش از وسایل مذکور بازدید نمایند.

اداره کل دوم

پاسخ:

اصولاً دیدن این آموزش ها لازم است...»^(۱)

ایران جانشین قبرس

در سال ۱۹۷۳ میلادی آمریکایی ها به دلیل اعتراضات مردمی مجبور می شوند، پایگاه های خود را در کشور قبرس تعطیل کنند و در این میان کارشناسان «سیا»، ایران را به عنوان جانشین قبرس بر می گزینند؛ زیرا معتقد بودند که ایران در اوج اختناق محمدرضا شاهی مناسب ترین گزینه برای برپایی مراکز جاسوسی آمریکاست:

«از سال ۱۹۷۳ به بعد به دنبال تعطیلی مراکز جاسوسی آمریکا در نیکوزیا پایتخت قبرس، تهران به عنوان [مرکز] مقر اداره مرکزی "سیا" در خاورمیانه برگزیده شد. در این سال "ریچارد هلمز" رئیس سابق سیا نیز به عنوان "سفیر کبیر" آمریکا به تهران آمد که انتصاب "هلمز" رئیس سابق سیا نیز به عنوان سفیر کبیر در یک زمان توأم با انتقال مقر جاسوسی "سیا" به خاورمیانه، نمی تواند بی دلیل باشد، مطبوعات آمریکایی علاوه بر همکاری واضح و روشن "ساواک" با "موساد" و "سیا" خبر از همکاری های "ساواک" در سطح بسیار گسترده با سازمان های جاسوسی "پاکستان"،

۱- ساواک شاگرد موساد، نشر، تدوین و گردآوری: موزه عبرت ایران، صص ۱۰۵-۱۰۴.

”اردن“، ”افغانستان“، ”عربستان“ و ترکیه می دهند. ساواک تا قبل از کودتای چپ‌ها (مارکسیست‌ها در افغانستان) با سازمان اطلاعاتی افغانستان در تماس بوده است.^(۱)

بدین ترتیب عناصر «سیا» و مأموران موساد از آستارا تا مناطق مرزی جنوب پراکنده شدند و به تعبیری دیگر «ایران» تبدیل به یکی از ایالات کشور آمریکا یا تکه‌ای از سرزمین غصب شده مردم فلسطین شد؛ زیرا عناصر «سیا» و «موساد» در ایران فعال مایشاء بودند، بدون هیچ مانعی.

فصل چهارم

معرفی رؤسای ساواک

۱- تیمور بختیار (۱۳۳۹-۱۳۳۵)

تیمور بختیار چنان که در فصول پیشین خواندید، سه سال پس از کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، یعنی در سال ۱۳۳۵ پس از سازماندهی تشکیلات سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) بر صندلی ریاست آن تکیه زد. در آن دوران محمدرضا پهلوی که به عینه شاهد قلع و قمع و کشتار مخالفان خویش توسط بختیار بود و از سوی دیگر دختر عموی بختیار، «ثریا اسفندیاری» را به عنوان ملکه برگزیده بود، در ابتدا بختیار را به ریاست فرمانداری نظامی - که وظیفه سرکوب آزاداندیشان را برعهده داشت - برگزید. در این دوران، تیمور بختیار در جهت خوش خدمتی به شاه، چنان راه افراط پیمود که محمدرضا او را با تائید و معرفی سیا به عنوان نخستین رئیس «ساواک» انتخاب کرد.

تیمور بختیار که افسری جاه طلب، بی رحم و به غایت سفاک بود. در

طی دوران ریاست خود بر ساواک در سایه شکنجه و اعدام مخالفان رژیم شاه، چنان فضای دهشت‌باری آفرید که مردم از شنیدن نام وی و ساواک لرزه بر اندامشان می‌افتاد. در این دوران بختیار چنان در عرصه قدرت سیاسی - نظامی کشور خودنمایی می‌کرد که کم‌کم محمدرضا را دچار انزوا نمود، مسئله‌ای که اصلاً خوشایند شاه نبود. در این سال‌ها تیمور بختیار پله‌های ترقی در هرم حاکمیت رژیم پهلوی را چنان با سرعت پیمود که سودای نخست‌وزیری به سرش زد:

«از هنگام نخست‌وزیری حسین علا (۱۳۳۴-۱۳۳۶ شمسی) تیمور بختیار برای رسیدن به مقام نخست‌وزیری تلاش می‌کرد، در دوره بختیار در رأس ساواک جاه‌طلبی‌های وی افزایش یافت. گفته می‌شود که بسیاری از نمایندگان مجلس شورای ملی نیز به تدریج مرعوب ساواک شدند، تا جایی که برخی از قوانین با فشارهای پنهانی ساواک تصویب می‌شد و نفوذ بختیار و ساواک در ارکان مختلف کشور گسترش می‌یافت. به تبع آن سوءظن و سپس هراس شاه از خطر بالقوه‌ای که از ناحیه بختیار او را تهدید می‌کرد نمود بیشتری یافت.»^(۱)

در چنین شرایطی برخی از رجال کهنه‌کار دربار گسترده‌تر شدن دایره قدرت بختیار را به وی هشدار می‌دادند، حتی حسین علا هم‌زمان با پایان دوران نخست‌وزیری دکتر منوچهر اقبال به سال ۱۳۳۹ در این مورد و عملکرد غیرقانونی ساواک در بسیاری از زمینه‌ها به شاه، نکاتی را از باب هشدار، یادآور شد، در آن دوران حسین علا وزیر دربار شاهنشاهی بود.^(۲)

وی به شاه یادآور شد که قدرت ساواک در ایران و خارج از کشور بیش

۱- شامدی، مظفر، ساواک سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ص ۲۹۱، ۱۳۵۷-۱۳۳۵، نشر مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۲- برای اطلاع بیشتر ر. ک منوچهر اقبال بروایت اسناد ساواک تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی.

از اندازه پیش‌بینی شده گسترش یافته است.^(۱)

سایه شک و تردید و وحشت از بختیار هر روز در دل محمدرضا پرننگ‌تر می‌شد، به ویژه زمانی که شنید او در سفر به آمریکا با کندی دیدار خصوصی هم داشته است.

در این زمان شاه، سپهبد کیا مأمور خبره موساد و سفیر سابق شاه در اسرائیل را فرا خواند تا با همکاری سپهبد علوی مقدم، کلیه حرکات بختیار را زیر نظر گرفته و شنود گفت‌وگوهای روزانه وی را هر روز به اطلاع محمدرضا برسانند.

رئیس جمهور آمریکا که معتقد بود روند حاکمیت محمدرضا پهلوی موجب نفوذ و سلطه تدریجی همسایه شمالی ایران اتحاد جماهیر شوروی خواهد شد، از شاه فرستاده‌ای طلبید تا دیدگاه‌های رئیس جمهور جدید آمریکا نسبت به ایران را به شاه ابلاغ کند و از سوی دیگر نسبت به برآورده شدن دستورات آمریکا نسبت به شیوه حکومت شاه، به وی اطمینان بدهد. در این میان، شاه تیمور بختیار را به‌واشنگتن فرستاد و دیدار کندی با بختیار موجب شایعات فراوانی در ایران شد، شایعاتی که هنوز صحت آنها در هیچ سند تاریخی به اثبات نرسیده است، گروهی معتقد بودند که کندی در راستای اجرای برنامه خود در ایران و در جهت محدود ساختن قدرت محمدرضا، در مورد پست نخست‌وزیری وعده‌هایی به بختیار داده است و گروهی بر این باور بودند که بختیار به کندی اطمینان داده است که در صورت حذف شاه از ایران، وی آرامش و ثبات سیاسی کشور را تضمین خواهد کرد، گسترش این شایعات و افعال افسار گسیخته بختیار در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور باعث شد تا شاه او را در واپسین روزهای سال ۱۳۳۹ از ریاست ساواک برکنار کند.

بختیار پس از عزل انتظار داشت، شاه او را به جای علی امینی^(۱) به نخست‌وزیری برگزیند اما محمدرضا برای رها شدن از شر بختیار، به نخست‌وزیری علی امینی رضایت داد. از سوی دیگر نخست‌وزیر وقت جعفر شریف‌امامی نیز بلافاصله پس از عزل بختیار سرلشکر حسن پاکروان را به سمت ریاست ساواک برگزید و به چهار سال و اندی حکومت بختیار بر ساواک پایان داد.

پرویز ثابتی، مدیر امنیت داخلی ساواک در کتاب «در دامگه حادثه» که حاوی مصاحبه طولانی وی با عرفان قانعی فرد است، ادعا می‌کند تیمور بختیار با حمایت آمریکایی‌ها در زمان دولت علی امینی در صدد کودتا بوده است. ضمن آنکه وی می‌گوید بسیاری از اعضای جبهه ملی نیز با او همراه بوده‌اند:

● «قبل از پرداختن به بحث کودتای بختیار یکسری دستگیری‌ها در اول بهمن ماه ۱۳۴۰ انجام شد مثل غلامحسین صدیقی، احمد زیرک‌زاده، کریم سنجایی و...»

■ غلامحسین صدیقی یادم نیست! کریم سنجایی و شاپور بختیار دستگیر شدند. چون به همکاری با تیمور بختیار متهم بودند.

● داریوش فروهر هم بود.

■ بله او هم بازداشت شد.

● رشیدیان هم دستگیر شد و فتح‌الله فرود.

■ چون رشیدیان و فرود هم در همان شبکه تیمور بختیار بودند.

● اول بهمن ۱۳۴۰ هم تیمور بختیار از ایران رفت.

■ قبل از حادثه اول بهمن ماه، جریان دیگری نیز اتفاق افتاده بود.

در تیر ماه ظاهراً تیمور بختیار از علی امینی به خانه‌اش دعوتی کرده بود و به امینی اطلاع می‌رساند که بختیار شما را دعوت کرده تا شما را دستگیر کند و می‌خواهد کودتا بکند. امینی دعوت بختیار را

۱- برای اطلاع بیشتر رک «نیمه پنهان» علی امینی، انتشارات کیهان و کتاب علی امینی بروایت اسناد ساواک، ۲ جلد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی.

نپذیرفت و می‌خواست تیمور بختیار را بازداشت کند و شاه هم به اسکاندیناوی رفته بود.

● نروژ بود؟

■ بله! در همان روزها علی امینی می‌خواست تیمور بختیار را بازداشت کند و شاه گفته بود لازم نیست و فعلاً تحت نظر باشد و به رامسر تبعیدش کردند. اتفاقاً من رفته بودم رامسر و دیدم که اتومبیل بختیار در هتل رامسر پارک شده و آنجا تحت الحفظ است تا شاه به ایران برگردد.»^(۱)

در این دوران هر ناآرامی سیاسی در کشور به بختیار نسبت داده می‌شد، تا آنجا که شاه به بختیار تکلیف کرد که از کشور خارج شود. بختیار نیز در روز سوم بهمن ماه سال ۱۳۴۰ کشور را ترک کرد و پس از یک دوران اقامت در لبنان به عراق رفت تا به کمک رژیم عراق حکومت شاه را سرنگون سازد اما پس از چندی در هنگام شکار توسط یکی از همراهانش به ضرب گلوله از پای درآمد. محمدرضا پهلوی در کتاب «پاسخ به تاریخ» درباره بختیار می‌نویسد:

«او را به دلیل جاه‌طلبی و طمعی که در امور مختلف داشت از مقامش عزل کردم.»^(۲)

البته در این میان اسدالله علم نیز در راه حذف بختیار از صحنه نقش پررنگی ایفا کرد؛ زیرا در دوران نخست‌وزیری اش شاه را متقاعد نمود که بختیار را بازنشسته کند. محمدرضا در کتابش هیچ اشاره‌ای به چگونگی مرگ بختیار و اینکه مأموران اعزامی ساواک او را کشته‌اند، نکرده است. اما پرویز ثابتی مدیرکل امنیت داخلی ساواک جهنمی شاه در کتاب خود ادعا می‌کند که همه اطرافیان بختیار در عراق از مأموران ساواک بوده‌اند:

۱- ثابتی، پرویز، در دامگه حادثه، نشر شرکت کتاب، صص ۱۰۳-۱۰۲.

۲- پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، ص ۳۷۱.

«... ما در آن زمان ۱۸ نفر مأمور در اطراف بختیار داشتیم که از جمله آنها بهرام میر بختیار معاون او بود که به وسیله ما از کویت به طرف وی سوق داده شده بود. آجودان او نیز مأمور ما بود... بختیار برای برقراری ارتباط مستقیم با تهران یک دستگاه بی سیم در اختیار شبکه مربوط به عباسعلی شهریاری گذاشته بود که دیپلمات‌های عراقی آن را در تهران در یک خانه امن ساواک که ظاهراً به وسیله عوامل بختیار اجاره شده بود، مستقر کردند و هفته‌ای سه روز شهریاری با بختیار صحبت می‌کرد و دستورات را دریافت می‌کرد و گزارش‌ها را به او می‌داد. هر وقت قرار بود این تماس برقرار شود من هم آنجا می‌نشستم که بشنوم بختیار چه دستوری می‌دهد و اگر لازم باشد در جا به او جواب داده شود... بختیار لیستی از رجال سیاسی و نظامی ایران را برای ترور در اختیار شبکه‌های خود در ایران قرار داده بود و به علاوه دستور می‌داد در مراکز دولتی و پمپ بنزین‌ها بمب‌گذاری و آتش‌سوزی ایجاد کنند.»^(۱)

این گفته‌ها از زبان کسی که خود مسئول پرونده بختیار در عراق بوده، مبین این نکته است که ادعای کتاب چهار جلدی بختیار به روایت ساواک^(۲)، مبنی بر قتل وی توسط مأموران ساواک کاملاً مقرون به حقیقت است.

شایان ذکر اینکه ثابتی به جزئیات قتل بختیار اشاره نمی‌کند و فقط یادآور می‌شود:

«کسی که بختیار را ترور کرد از درجه‌داران ارتش بود از طریق شهریاری هم به او معرفی نشده بود و شهریاری هم موقع ترور همراه بختیار نبود.

بهتر است شما به مصاحبه شاه با خبرنگار خارجی در این باره

۱- ثابتی، پرویز، در دامگه حادثه، چاپ شرکت کتاب، صص ۱۸۵-۱۸۴.

۲- بختیار به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۷۸.

مراجعه کنید او گفتنی‌ها را گفته و من چیزی برای اضافه کردن به آن ندارم.»^(۱)

جالب اینکه ثابتی با همه خویشانداری‌اش بالاخره نام قاتل بختیار را لو می‌دهد:

«... اگلن درجه‌دار ارتشی که این کار را کرد ارمنی بود.»^(۲)

اگلن ماطاوسیان با نام مستعار فرهنگ یکی از پرسنل تیپ نیروهای مخصوص بود که در تیراندازی بسیار ماهر بود. بدون تردید ثابتی که خود وابسته به سیا بود و در طی دوران عضویتش در ساواک مرتکب جنایات بسیاری شده بود، در کتابش به کارنامه خود و عملکردش اشاره نمی‌کند. در حقیقت کتاب «دردامگه حادثه» نوعی تبرئه خود، ساواک، شاه، سیا و موساد است. خصوصاً در طی سه دهه گذشته او هم‌چون دیگر مقامات ساواک در آمریکا مشغول کار بودند! با این حال می‌توان از لابه‌لای سطرهای آن به برخی از رازهای ساواک از جمله قتل بختیار پی برد.

۲- سرلشکر حسن پاکروان (۱۳۴۳-۱۳۴۰)

حسن پاکروان در آخرین روزهای سال ۱۳۳۹ به‌عنوان دومین رئیس ساواک در حالی جانشین تیمور بختیار شد که در طرح اولیه شکل‌گیری ساواک و مراتب سازمانی آن نقش انکارناپذیری داشت. پاکروان که سال‌ها به‌عنوان رئیس رکن دو ارتش به سرکوب مخالفان مشغول بود، ابتدا در دوره ریاست بختیار، به‌عنوان معاون بین‌المللی ساواک برگزیده شد و پس از حذف بختیار به دلیل آنکه استاد جنگ‌های روانی خوانده می‌شد، به کار گرفته شد تا مثلاً چهره خشن ساواک را کمی تلطیف کند. ریاست پاکروان بر ساواک مصادف بود با نخست‌وزیری چهره‌هایی

۱- ثابتی، پرویز، در دامگه حادثه، چاپ شرکت کتاب، ص ۱۸۲.

۲- همان، ص ۱۸۶.

چون علی امینی، اسدالله علم، حسنعلی منصور اما با ترور «منصور»، پاکروان از سمت خود برکنار شد و در بہمن ماہ سال ۱۳۴۳ در کابینہ ہویدا عہدہ دار پست وزارت اطلاعات و جہانگردی شد.

وی نخستین اولویت کاری خود را در ساواک بہ دستور شاہ، تصفیہ عوامل بختیار از ساواک، تعیین کرد. او با دعوت از حسین فردوست، دوست نزدیک محمدرضا - کہ از دو سال پیش ریاست دفتر ویژه اطلاعات را بر عہدہ داشت - بہ عنوان قائم مقام ساواک کوشید تا بہ روند این تصفیہ سرعت بیشتری ببخشد، از جملہ مهمترین کسانی کہ از ساواک تصفیہ شدند، سرہنگ زیبایی بود کہ در دوران بختیار در بازجویی و شکنجہ وحشیانہ مخالفان و پروندہ سازی برای طیف مخالفان سیاسی و مذہبی بہ قصاب معروف بود. کسان دیگری نیز در جریان قیام خونین ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ بہ بہانہ ناتوانی در سرکوب مردم از کار برکنار شدند، از جملہ مدیر ادارہ کل سوم ساواک **مصطفی امجدی** کہ بہ دستور فردوست، سرہنگ ناصر مقدم جای او را گرفت. ناصر مقدم تا سال ۱۳۵۲ کہ پرویز ثابتی مدیرکل ادارہ سوم و رئیس سابق کمیٹہ مشترک ضد خرابکاری بہ جای وی نشست، عہدہ دار این سمت بود.

در دوران ریاست حسن پاکروان و قائم مقامی فردوست نقش مستشاران آمریکایی در راہ آموزش پرسنل ساواک کمرنگ شد و فرصتی پیش آمد تا مأموران «موساد» وارد حیطہ مدیریتی، اجرایی و آموزشی ساواک شوند. همچنین بہ شعبہ ہا و نمایندگی ہای ساواک در خارج از کشور بیشتر از پیش بہا دادہ شد، بہ طوری کہ تعداد پرسنل ساواک در دہہ ۱۳۴۰ بہ ہزار نفر و در اوایل دہہ ۵۰ بہ چہار ہزار نفر رسید.^(۱)

بدین ترتیب ساواک پس از طی دورہ استقرار در زمان تیمور بختیار در دوران ریاست پاکروان بہ مرحلہ تثبیت رسید. در این دورہ نمایندگی ہای

ساواک در مراکز استان‌ها فعالیت خود را آغاز کرده و از سوی دیگر تشکیلات ساواک در شهرهای اروپا و آمریکا نیز صاحب نمایندگی شدند. همچنین روابط ساواک با موساد گسترش غیرقابل تصویری یافت. آموزش مأموران ساواک توسط عوامل موساد و حضور عناصر ورزیده موساد در تشکیلات ساواک باعث شد تا ساواک اختاپوس وار در سراسر ایران و حتی بیرون از مرزهای کشور سایه افکند.

در دوره ریاست «پاکروان» ظاهراً قرار بود، چهره ساواک با مطرود ساختن عوامل بختیار در نزد عامه مردم تلطیف شود اما فعالیت مخالفان رژیم شاه به ویژه روحانیت مبارز به رهبری حضرت امام (ره) و همسویی مردم با انتقادات صریح حضرت امام باعث شد تا ساواک بار دیگر چهره واقعی اش را نشان دهد و سرکوب خونین مخالفان و اعمال خشونت و شکنجه‌های وحشیانه در زندان‌ها، در جهت تحکیم رژیم شاهنشاهی و نمایش قدرت، حقوق انسانی مردم ایران را نادیده بگیرد.

دوران ریاست پاکروان در ساواک با حوادث خونینی همراه بود که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ۱- سرکوب خونین عشایر استان فارس به مدد نفوذ ساواک در میان عناصر مهم این جریان و بازجویی و شکنجه افراد دستگیر شده
- ۲- سرکوب وحشیانه طلاب و روحانیون معترض حاضر در مدرسه فیضیه به منظور ممانعت از شکل‌گیری نهضت امام خمینی (ره) در واپسین روزهای سال ۱۳۴۱
- ۳- تحت فشار قرارداد مقلدان حضرت امام (ره) و ایجاد مانع در راه جمع‌آوری و توزیع وجوهات شرعی ارسالی از سوی مردم مسلمان ایران به بیت حضرت امام (ره)
- ۴- دستگیری حضرت امام (ره) در سحرگاه روز ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و...

۵- قیام قهرمانانه مردم ایران در این روز تاریخی^(۱) تبعید حضرت امام(ره) به ترکیه و سپس به عراق

۶- سرکوب مخالفان لایحه کاپیتولاسیون

قتل حسنعلی منصور باعث شد دوران سرکوب چهار ساله ریاست پاکروان بر سازمان جهنمی ساواک به دلیل قیام‌های مردمی به پایان برسد؛ زیرا قتل وی در سالگرد فراندوم کذایی شاه، یعنی ششم بهمن ماه سال ۱۳۴۳ توسط شاخه نظامی جمعیت هیئت‌های مؤتلفه اسلامی آن هم در روشنایی روز و در قلب پایتخت، حکایت از ضعف و ناتوانی ساواک در نفوذ در میان پیروان حضرت امام(ره) داشت.

□ □ □

سرلشکر «پاکروان» که پیش از انتصاب به ریاست ساواک، سفیر شاه در کشور فرانسه بود، اعتقاد داشت که علیه مخالفان شاه چه در جامعه و چه در زندان باید جنگ‌های روانی به راه انداخت و با رواج شایعه‌های دروغ آنها را دچار ترور شخصیت کرد، تا در میان مردم ارزش، اعتبار و خوشنامی خود را از دست بدهند، چرا که وی دست پرورده مأموران ورزیده «سیا» بود و اعتقاد داشت هنگامی که شخصیت‌های سیاسی - مذهبی مخالف شاه دچار بدنامی شدند، مردم حرف‌های آنها را باور نخواهند کرد و به شخصیتی سترون تبدیل خواهند شد، درست در نقطه مقابل این تفکر، نوکران سنتی و کم‌سواد شاه قرار داشتند که معتقد بودند به جای ایجاد جنگ‌های روانی علیه مخالفان شاه، باید با سیاست «مشت‌های آهنین» عموم مخالفان شاه را به شکنجه‌گاه‌های مخوف سپرد یا آنها را اعدام کرد:

«سرلشکر پاکروان سفیر شاه در فرانسه، دومین رئیس ساواک

۱- شهید مهدی عراقی در صفحات ۳۲ و ۳۳ کتاب خاطرات خود یادآور می‌شود که اسدالله علم در جهت از اعتبار انداختن قیام مردم ایران به رهبری حضرت امام، به وسیله عوامل ساواک و پاکروان ادعا نمود که روحانیون از تیمور بختیار پول دریافت می‌کنند. دروغی که مردم ایران هیچ‌گاه آن را باور نکردند.

بود، سرلشکر حسن پاکروان تربیت شده آمریکائیان و متخصص جنگ‌های روانی بود. در دوران ریاست پاکروان بر ساواک به دلیل همین تخصص بود که شکنجه‌های بدنی تا حدود زیادی، جای خود را به شکنجه‌های روحی و روانی داد.

در این زمان مأموران برای تحت فشار قرار دادن زندانیان به روش‌هایی نظیر: دسیسه‌اندازی بین زندانیان، تهدید اعضای خانواده مخالفان شاه و... توسل می‌جستند اما گروهی در داخل "ساواک" به رهبری سرلشکر نصیری که بعدها به درجه ارتشبدی و ریاست "ساواک" رسید، عقیده داشتند که با این روش‌ها نمی‌توان تاج و تخت شاه را حفظ کرد و باید خشونت بیشتری را به کار گرفت! سرلشکر نصیری که از مجریان کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود با شاه سابق روابط دوستانه‌ای داشت و سرانجام شاه سابق بر اعتماد نصیری مبنی بر اعمال خشونت زیادتر صحه گذاشت و او را به ریاست ساواک منصوب کرد.

سرلشکر پاکروان از این تاریخ به بعد به مأموریت‌هایی در سفارت خانه‌های ایران در اروپا و آسیا فرستاده شد و مدت‌ها سفیر شاه در پاکستان و فرانسه بود.^(۱)

پاکروان پس مدت‌ها دوری از ساواک یک بار دیگر نیز مورد توجه شاه قرار گرفت و آن زمانی بود که پهلوی دوم پس از سال‌ها جنایت و حتی بدون محاکمه تیرباران کردن زندانیان^(۲) سیاسی توسط مأموران ساواک در صدد برآمد تا مردم چهره خشن و خون‌ریز ساواک را از یاد ببرند: در شروع انقلاب اسلامی ایران، هنگامی که شاه سابق برای منحرف کردن افکار عمومی و فریب ملت ایران، قصد داشت با تعویض دولت و چهره‌های سیاسی مردم را از هدف اصلی‌شان

۱- جزوه تشکیلات ساواک، نشر موزه عبرت ایران، ص ۱۵.

۲- چهره‌های مبارزی همچون شهید آیت‌الله سعیدی و شهید غفاری در زیر شکنجه‌های وحشیانه ساواک به شهادت رسیدند. ضمن آن که مأموران ساواک به تلافی ترور یکی از رؤسای ساواک تعداد زیادی از زندانیان سیاسی را در تپه‌های اوین به قتل رساندند و نام آن را کشتن در حین فرار در جراید قلمداد کردند.

منحرف نماید. مجدداً سرلشکر حسن پاکروان را به سمت معاون نخست‌وزیر و رئیس ساواک انتخاب کرد که با پیروزی انقلاب اسلامی وی تسلیم دادگاه عدل اسلامی گردید و در برابر جوخه اعدام قرار گرفت.^(۱)

دختر حسن پاکروان معدوم - سعیده - در خاطرات خود یادآور می‌شود:

«با خانواده پهلوی قهر بودم چون شاه را مسئول مرگ پدرم می‌دانستم زیرا پدرم را وانهاده و فرار را بر قرار ترجیح داده بود تا این‌که به دعوت فرح در آخرین روزهای زندگی شاه به آمریکا فراخوانده شدم وی شاه را روی تخت بیمارستان به من نشان داد و گفت: چنین موجودی جای کینه و قهر ندارد.»^(۲)

سعیده پاکروان یادآور می‌شود که در برابر شاه در حالی روی تخت افتاده بود که موهای سرش به دلیل شیمی درمانی ریخته بود و به جای آن مجسمه تکبر یک جسد نیمه جان آخرین نفس‌هایش را می‌کشید. وی در ادامه یادآور می‌شود که فرح پهلوی به من مأموریت داد تا اسباب فرار «بنی‌صدر» را از ایران فراهم آورم تا وی در مصر انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را به عنوان اولین رئیس جمهورش غیرقانونی بخواند و رژیم شاهنشاهی را به رسمیت بشناسد. بنی‌صدر هم آمادگی خود را اعلام نموده بود.^(۳) اما سرهنگ معزی خلبان شاه که محمدرضا پهلوی را به مصر برد، بنی‌صدر و رجوی را در فرودگاه نظامی فرانسه فرود آورد. زیرا هیچ کس از اعضای خاندان پهلوی هزینه سفر بنی‌صدر را تأمین نکردند.

۱- تشکیلات ساواک، نشر موزه عبرت ایران، ص ۱۶-۱۵.

۲- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به خاطرات سعیده پاکروان که توسط نشر دات منتشر شده است.

۳- همان.

۳- نعمت‌الله نصیری (۱۳۵۷-۱۳۴۳)

ارتشبد نعمت‌الله نصیری، فرزند محمد (عمیدالممالک، نماینده مجلس شورای ملی) در مردادماه سال ۱۲۸۹ هجری - شمسی در شهر سمنان متولد شد.

پس از اخذ مدرک دیپلم وارد دانشکده افسری شد و در سال ۱۳۱۳ با درجه ستوان دوم فارغ التحصیل شد. نفوذ پدرش به‌عنوان نماینده مجلس و چاپلوسی‌های وی باعث شد تا مورد توجه شاه قرار بگیرد، به‌گونه‌ای که پس از مدتی این سمت‌ها به وی واگذار شد:

۱- فرماندهی گردان هنگ ۱۸ لشکر کرمان

۲- فرماندهی گردان مستقل سیرجان

۳- فرماندهی دانشکده افسری

۴- فرماندهی یکم لشکرگارد و...

در نهایت نیز نعمت‌الله نصیری در سال ۱۳۲۹ به سمت فرماندهی

گارد شاهنشاهی منصوب شد.

نعمت‌الله نصیری یکی از مهره‌های شاخص اجرای کودتای ننگین ۲۸ مرداد بود و نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در سقوط دولت دکتر مصدق ایفا نمود و به دلیل همین خوش‌خدمتی‌ها، پس از بازگشت شاه فراری به ایران، وی بیشتر از پیش مورد توجه محمدرضا قرار گرفت و با سرعت درجات عالی نظامی را طی کرد، چنان‌که در مردادماه سال ۱۳۴۱ به‌عنوان فرماندار نظامی تهران منصوب شد. سرانجام نیز پس از قیام تاریخ‌ساز مردم ایران در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲، شاه سرلشکرپاکروان را از سمت ریاست ساواک عزل و نصیری را به‌عنوان سومین رئیس ساواک منصوب کرد.

نصیری در دوران ریاست بر ساواک فصل جدیدی را در سبعبیت،

درنده‌خویی، سفاکی و بی‌رحمی رقم زد:

«در زمان تصدی وی بر ساواک، اعمال خشونت به اوج خود رسیده بود که احساس می‌شد ساواک کلیه امور زندگی مردم ایران را زیر نظر دارد، وی طی بازدیدهایی که از کمیته مشترک ضد خرابکاری داشت، در جریان ریزترین اعمال بازجویان و شکنجه‌گران قرار می‌گرفت.»^(۱)

همزمان با اوج‌گیری نهضت اسلامی به رهبری حضرت امام (ره) شاه در جهت فریب افکار عمومی نصیری را به عنوان سفیر به پاکستان فرستاد و در پرده‌ای دیگر از این نمایش وی را به ایران فراخواند و به عنوان یکی از عوامل فساد، به همراه هویدا و دهها چهره دیگر رژیم به زندان فرستاد، به این امید که در سایه این عوام‌فریبی‌ها، اوضاع آرام شود اما چنین نشد و نهضت اسلامی تا نابودی رژیم شاه تداوم یافت.

هنگامی که نعمت‌الله نصیری در بهمن ماه سال ۱۳۴۳، جانشین پاکروان شد، در واقع به بزرگترین آرزوی خود رسیده بود؛ زیرا وی در سمت ریاست شهربانی کشور در راه اعمال خشونت و سرکوب مخالفان در رقابت با پاکروان تشکیلاتی هم‌عرض با ساواک در شهربانی تأسیس کرده بود، حتی در مواردی تشکیلات نصیری گوی سبقت را از ساواک می‌ربود. بدین ترتیب شهربانی که می‌باید متضمن امنیت شهروندان ایرانی می‌بود، توسط نصیری به نوعی پلیس سیاسی تبدیل شده بود و این خوش‌خدمتی‌ها از چشم شاه پنهان نماند و بدین خاطر افسر کم‌سواد و کودن و منفوری همچون نصیری توسط شاه به ریاست ساواک برگزیده شد و به این ترتیب فصل سیاه ریاست وی ۱۳ سال و شش ماه به طول انجامید. ساواک در این دوران سیاه‌بیش از پیش در راه کشتار، شکنجه و سرکوب مخالفان از خود سبعت نشان داد، به گونه‌ای که به «سازمان

۱- حسن پور، قاسم، شکنجه‌گران می‌گویند، نشر موزه عبرت ایران، ص ۴۰.

جهنمی» شهرت یافت و نصیری نیز که به «نعمت خره» مشهور بود، در نقش یک جلاد تمام عیار ظاهر شد. در دوران ریاست نصیری ساواک چهره رعب‌انگیزتری یافت؛ زیرا بدون تردید سرکوب ددمنشانه مخالفان، فضای امن‌تری در جهت غارت کشور توسط آمریکا، انگلیس و رژیم غاصب اسرائیل فراهم می‌آورد و به همین دلیل بود که این سه کشور با توجه به نقش ساواک از هیچ کمکی در راه تربیت نیرو و حضور عوامل اطلاعاتی و تبادل اطلاعات نسبت به ساواک دریغ نمی‌ورزیدند.^(۱)

بخش زیادی از دوران ریاست نصیری، مقارن با نخست‌وزیری امیرعباس هویدا بود، کسی که خود مدت‌ها با ساواک ارتباط نزدیک داشت و پلکان ترقی سیاسی را به مدد ساواک پیموده بود، به همین دلیل هویدا در جهت حفظ موقعیت سیاسی‌اش با بخش‌های مهم ساواک در ارتباط بود و این ارتباط تا آنجا گسترش یافت که در اوایل دهه ۱۳۵۰ به توصیه هویدا چهره سفاکی همچون پرویز ثابتی - که به شقاوت و بی‌رحمی در ساواک شهره بود - به ریاست اداره کل سوم ساواک (امنیت داخلی) رسید و از آن پس ملاقات‌های هویدا و ثابتی به شکلی ثابت ظهور و بروز یافت.

نادر انتصار یکی از ایرانیان وابسته به طیف سلطنت‌طلبان ضمن اشاره به بهایی بودن پرویز ثابتی او را فرامذهب یا همان لائیک می‌خواند:

«ثابتی در خانواده‌ای متوسط و مشهور به دیانت بهایی رشد یافت. اگر چه ثابتی همواره در تلاش است تا این نکته را کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه دهد... اما او خود را فراتر از مذهب و ادیان می‌بیند.»^(۲)

هویدا در تأمین بودجه سرسام‌آور ساواک نقش بارزی داشت. در

۱- نراقی، احسان، در خشت خام، صص ۱۰۷-۱۰۳.
 ۲- ثابتی، پرویز، در دامگه حادثه، نشر شرکت کتاب آمریکا، ص ۲۱.

دوران سیاه و دیرپای ریاست نصیری، ساواک حتی در مسائل اقتصادی و تجاری کشور، نقش مهمی ایفا می‌نمود و به‌عنوان واسطه در معاملات بزرگ دولتی و غیردولتی و حتی مناقصه‌ها و مزایده‌های دولتی حضور داشت و به‌همین دلیل نصیری که خود سراپا آلوده به فسادهای مالی بود و به‌عنوان سرمایه‌گذار در طرح‌های بزرگ اقتصادی فعال بود، موجبات سرمایه‌گذاری‌های کلان و فسادهای مالی مدیران ارشد و میانی ساواک را نیز فراهم آورد. سرمایه‌گذاری‌هایی که با اجحاف به مردم و عموماً به‌صورت غیرقانونی صورت می‌گرفت. از جمله مهمترین سوءاستفاده‌های مدیران ساواک باید به سرمایه‌گذاری در سازمان کیش اشاره کرد.

همچنین در این دوره اخذ رشوه و ردوبدل شدن وجوه غیرقانونی در میان نیروهای ساواک به صورت فراگیر گسترش یافت.^(۱) نعمت‌الله نصیری که معتقد بود هر صدای مخالفی را باید در نطفه خفه کرد، در دوران ریاست خود، روحانیون، دانشجویان و بسیاری از مخالفان سیاسی رژیم را به دست دژخیمان و شکنجه‌گران حرفه‌ای ساواک سپرد. بدین ترتیب زندان‌های رژیم شاه مملو از مبارزانی شد که مجبور بودند وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را تحمل نمایند.

ارتشبد نصیری و عناصری چون پرویز ثابتی هنگامی که با شعله‌ور شدن آتش خشم مردم و ظهور و بروز علنی نهضت اسلامی به‌رهبری حضرت امام خمینی(ره) روبه‌رو شدند، معتقد بودند یگانه راه برون رفت از این بحران، به مانند گذشته سرکوب و وحشیانه و خونین مردم به پا خاسته است اما بی‌نتیجه ماندن شدت عمل ساواک در برابر قیام مردم قم، تبریز، تهران، جهرم و سایر شهرهای کشور نشان داد که ساواک در راه

مهار نهضت اسلامی مردم با بن بست روبه رو شده است. بدین ترتیب رژیم خودکامه پهلوی مجبور شد تا نعمت‌الله نصیری را پس از ۱۳ سال و شش ماه سرکوب و شکنجه وحشیانه مردم مسلمان ایران در خردادماه ۱۳۵۷ در جهت فرونشاندن آتش خشم مردم ایران از کار برکنار کند.

سرانجام نصیری در روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ توسط نیروهای انقلابی دستگیر و در دادگاه انقلاب اسلامی به عنوان مفسد فی الارض به اعدام محکوم شد.

بدون تردید شرح جنایات نصیری سفاک در ساواک خود کتاب مستقلی می‌طلبد و ما نیز به اندازه بضاعت حجم کتاب به آن خواهیم پرداخت.

در این دوران، شکنجه‌گران ساواک با مدرن‌ترین و مخوف‌ترین ابزارآلات شکنجه توسط عوامل موساد و سیا آشنا شدند و آزادیخواهان و ناراضیان را تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار دادند که در این میان بسیاری از آنها در زیر شکنجه به شهادت رسیدند و در قطعه‌ای گمنام از گورستان شهر دفن شدند. تحقیقات کنونی نشان می‌دهد که فقط در کمیته مشترک ضد خرابکاری ۲۷ نفر زیر شکنجه جان سپرده‌اند و با توجه به مفقودالاثربودن برخی از مبارزان آن دوران هنوز نیازمند تحقیقات بیشتری برای رسیدن به واقعیت هستیم. شهادت روحانیون مبارزی چون آیت‌الله حسین غفاری و آیت‌الله سید محمد رضا سعیدی آن هم در زیر ددمنشانه‌ترین و سبانه‌ترین شکنجه‌ها تنها بخش کوچکی از این جنایات هولناک ساواک است که با وجود تهدید رژیم و انواع اقدامات امنیتی ساواک برای پنهان نگاه داشتن این کشتارها به گوش مردم رسید.

بسیاری از مبارزان نیز در زمان درگیری با مأموران ساواک در خیابان‌ها به شهادت رسیدند، از جمله روحانی شهید حجت‌الاسلام و المسلمین

سید علی اندرزگو که در روز نوزدهم ماه مبارک رمضان و با زبان روزه، طی یک درگیری نابرابر در سال ۱۳۵۶ با مأموران ساواک به شهادت رسید. وی شهیدی بود از شهدای هیئت‌های مؤتلفه اسلامی که سال‌ها در حال اختفا به سر می‌برد و نقشه کشتن شاه خائن را در سر داشت. شهادت این روحانی مبارز و شجاع آنقدر برای رژیم منفور پهلوی و ساواک اهمیت داشت که موجب ترفیع و تشویق قاتلانش شد!!

۴- سپهبد ناصر مقدم (خرداد ۱۳۵۷)

پس از عزل نعمت‌الله نصیری، سپهبد ناصر مقدم که در دهه ۱۳۴۰ در اداره کل سوم ساواک فعال بود، به‌عنوان کسی که می‌تواند مهارکننده بحران باشد، به جانشینی نعمت‌الله نصیری منصوب شد اما امواج نهضت اسلامی چنان کوبنده به کشتی در حال غرق رژیم شاه می‌خورد که در این دوران سپهبد ناصر مقدم تنها می‌توانست عملکردی انفعالی داشته باشد و این درست زمانی بود که رژیم احساس کرد با برکناری نصیری، موج گسترده حرکت مردم تخفیف نیافته است.

در واقع انتصاب مقدم به ریاست ساواک توسط شاه، محصول مشاوره‌های شاه با مشاورین خود بود؛ زیرا آنها بر این باور بودند که با انتصاب و تبلیغ چهره مقدم به‌عنوان یک انسان معتدل و اهل گفت‌وگو و کسی که درصدد ایجاد تحولات بنیادی در ساواک است، شاه عملاً از مسئولیت دوران سیاه سایر رؤسای ساواک در اذهان عمومی، رها می‌شود و افکار عمومی متقاعد خواهد شد که وی از اعمال بختیار، پاکروان و نصیری بی‌خبر بوده است و حال با انتخاب مقدم درصدد جبران خطاهای گذشته است و این در حالی بود که در سایه روشنگری‌های حضرت امام(ره) و سایر روحانیون مبارز مردم دریافته بودند که مسئولیت

تمام این جنایات در مرحله نخست متوجه شخص شاه است. هنوز دو ماه از ریاست مقدم بر ساواک نگذشته بود که فاجعه سینما رکس آبادان و سوختن صدها انسان بی‌گناه بار دیگر اذهان عمومی را متوجه ساواک ساخت. در این هنگام حضرت امام(ره) طی پیامی افشاگرانه خطاب به مردم آبادان، ساواک و عوامل رژیم شاه را مسئول این فاجعه معرفی نمودند.^(۱)

مقدم در واپسین ماه‌های حکومت پهلوی دوم، یکی از مشاوران مورد اعتماد وی به حساب می‌آمد. عزل جمشید آموزگار از نخست‌وزیری و انتصاب جعفر شریف‌امامی استاد گراند لژهای ماسونی و همچنین روی کار آوردن سرلشگر از هاری به‌عنوان مشت آهنین رژیم از جمله توصیه‌های مقدم به شاه بود. در این زمان مقدم امکان ملاقات شاه با بسیاری از چهره‌های شاخص جبهه ملی را فراهم آورد، حرکتی که سرانجام به نخست‌وزیری شاپور بختیار انجامید.

بنابه اعتراف فریدون هویدا سفیر رژیم شاه در سازمان ملل و پرویز راجی سفیر ایران در بریتانیا، ساواک در تظاهرات سال ۱۳۵۷ به‌دستور مقدم چه در شهرهای بزرگ و چه در شهرهای کوچک به سرکوب و کشتار وحشیانه مردم پرداخت و این همان شیوه‌ای بود که در زمان نصیری نیز در ساواک دنبال می‌شد.^(۲)

در اواسط سال ۱۳۵۷ در حالی که ساواک و ارتش شاهنشاهی علی‌رغم کشتار مردم بی‌گناه کوچه و بازار، نفرت مردم دنیا را برانگیخته و عملاً در موضعی انفعالی قرار گرفته بودند، با این همه باز هم ساواک حتی اندکی هم در رفتار غیرانسانی خود با دستگیر شدگان حین تظاهرات هم

۱- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۵، ص ۳۴.

۲- راجی، پرویز، خدمتگزار تحت طاووس، صص ۳۴۸-۳۴۹ و خاطرات فریدون هویدا، صص ۱۹۶-۱۹۴.

تجدیدنظر نکرد. حتی گهگاه مأموران ساواک در لباس کشاورزان و کارگران اما مجهز به انواع اسلحه‌های سرد و گرم و سایر ابزار و آلات ضرب و جرح مثل چماق میخ‌دار، پنجه بوکس و زنجیر به مردم حاضر در صحنه حمله‌ور می‌شدند و آنها را به قصد کشت مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند.

«مقدم» طرحی داشت که برای مهار انقلاب اسلامی و استمرار رژیم شاهنشاهی می‌باید بالغ بر ۳۵۰۰ تن از افراد شاخص انقلاب به‌صورت برق‌آسایی دستگیر و به یکی از جزایر جنوب برده می‌شدند اما وسعت تظاهرات مردمی به حدی بود که اجرای این طرح در دوره ازهاری و سپس بختیار به شکست انجامید.

از دیگر اقدامات مقدم در ساواک بمب‌گذاری در محل کار و محل سکونت برخی از رهبران مخالف بود. همچنین ساواک طی نقشه‌ای برق‌آسا به منزل مخالفان هجوم برده و آنها را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. سرانجام با روی کار آمدن دولت بختیار، ساواک به دستور آخرین نخست‌وزیر شاه در حرکتی کاملاً نمایشی منحل شد و دوران ریاست مقدم نیز به پایان رسید. اگرچه براساس اسناد متقن ساواک در زمان بختیار نیز در جهت حفظ او در عرصه سیاسی کشور همچنان فعال بود.

فصل پنجم

جرم و مجرم از منظر ساواک

پیروان نهضت اسلامی حضرت امام(ره) به تبعیت از رهنمودهای این بزرگوار روشنگری مردم نسبت به فساد و تباهی رژیم شاه را در دستور کار خود قرار داده بودند، زیرا حضرت امام(ره) در راه مبارزه با رژیم دیکتاتوری شاه معتقد بودند تا زمانی که در سایه‌ی این افشاگری‌ها شرایط اجتماعی - سیاسی - مذهبی جامعه برای سرنگونی رژیم مهیا نشود، تحركات کوتاه مدت سیاسی - نظامی با شکست روبرو خواهد شد. در چنین شرایطی بود که گروه‌های چپ - که حیات سیاسی خود را در اقدامات کور نظامی می‌دیدند - چشم به «مسکو» دوخته بودند تا با چند حرکت چریکی مسلحانه در برابر رژیم شاه عرض اندام کنند تا ضمن دريوزگی از دولتمردان شوروی و مسکو، هم بتوانند با نفوذ در اقشاری از مردم عادی جایی برای آینده سیاسی‌شان دست و پا کنند و از طرفی نیز با شرایطی که در اوایل دهه پنجاه برخی از نیروهای نفوذی ساواک مثل تقی

شهرام با نفوذ به مرکزیت «سازمان مجاهدین خلق ایران» در جهت حذف ایدئولوژی اسلام از سازمان دست به کشتار بی رحمانه دیگر اعضای این سازمان مثل شریف واقفی‌ها و لبافی‌نژادها زدند، زمینه‌هایی به وجود آورند تا به مدد حذف تعداد دیگری از انقلابیون، با استفاده از انقلابی‌نماهای آمریکایی و با برنامه‌های حساب شده خود مردم را فریب دهند و به کمک اعضای از جبهه ملی و نهضت آزادی، مسیر انقلاب مردم را با ایجاد یک رفرم ساده در رژیم سلطنتی، به بیراهه برده و همانند کودتای آمریکایی انگلیسی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به شکست بکشانند و این تنها حضرت امام(ره) بود که با عنایت به این موضوع سرنوشت‌ساز دگرباره، نبوغ ژرف خدایی خویش را نشان داده و رسماً اعلام نمودند: «بدون حذف شاه از عرصه سیاسی کشور، کار این ملک و ملت به سامان نخواهد رسید.» و لذا به عموم یاران خویش پیوسته یادآور می‌شدند که باید شرایط جامعه مهیای یک انقلاب همه جانبه با صبغه اسلام خواهی شود و بدین ترتیب بود که یاران ایشان از جمله شهید آیت الله غفاری و شهید آیت الله سعیدی نیز به جز سخنرانی‌های روشنگرانه و اعلامیه‌های امام و مرشد خویش سلاح دیگری را برای ایجاد موج بیداری، انتخاب نمودند یعنی همان چیزهای که از منظر ساواک جرم و آلت جرم به حساب می‌آمد:

«ستاد بزرگ ارتشدارن تاریخ ۱۳۵۳/۷/۱ - شماره ۵۰۱

الف) مشخصات متهم: غیرنظامی حسین غفاری، فرزند عباس دارای شناسنامه ۲۹۲۵ صادره از آذرشهر، متولد ۱۲۹۹ شغل امام جمعه مسجد الهادی...

ب) موضوع اتهام: اقدام علیه امنیت کشور.

ج) نتیجه تحقیقات و دلایل اتهام: برابر محتویات پرونده نامبرده در منابر مختلف مطالبی علیه مصالح کشور ایراد

و ضمن سخنرانی در مساجد تهران و شهرستانها و طرفداری از روحانیون مخالف دولت، اقدامات و اصلاحات کنونی کشور را با زمان معاویه مقایسه نموده و چنین نتیجه گرفت که... احتیاج است که از طرف جوانان افرادی چون امام حسین (ع) بپا خواسته و وضع امور کشور را به دست بگیرند...»
دلایل اتهام

۱ - اعتراف متهم در برگ ۴۴ پرونده.

۲ - کشف کتب و اعلامیه‌های مضره در برگ ۴ پرونده.

۳ - نظریه ضابط در برگ ۴۷.

د - نوع بزه و انطباق آن با قانون: بزه از درجه جنحه محسوب و عمل ارتكایی از ناحیه متهم منطبق است با ماده ۵ قانون مجازات مقدمین علیه استقلال و امنیت مملکتی مصوب خرداد ۱۳۱۰ که با استناد ماده مذکور کیفر متهم مورد تقاضاست.

هـ - تاریخ و محل وقوع بزه: ۱۳۵۳/۴/۱۸ تهران.

دادیار دادستانی ارتش سرگرد قضایی بدالله قیاسی

۱۳۵۳/۶/۳۱»^(۱)

هنگامی که در بامداد روز عاشورای سال ۱۳۴۲ تعداد زیادی در منزل امام خمینی (ره) گرد هم آمده و در رثای حضرت اباعبدالله الحسین (ع) به عزاداری مشغول بودند، یکی از مقامات ساواک خود را به حضرت امام (ره) رساند و پس از معرفی خود گفت: من از طرف اعلیحضرت مأمورم به شما ابلاغ کنم که اگر امروز بخواهید در مدرسه فیضیه سخنرانی کنید کماندوها را به مدرسه می‌ریزیم و آنجا را به آتش و خون می‌کشیم حضرت امام (ره) بی‌درنگ - با خونسردی - پاسخ دادند:
«ما هم به کماندوهای خود دستور می‌دهیم که فرستادگان اعلیحضرت را تادیب نمایند.»

۱- یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب ۲۲، نشر مرکز، بررسی اسناد تاریخی، صص ۱۳۲-۱۳۱.

حضرت امام (ره) ۴ بعد از ظهر همان روز عازم مدرسه فیضیه شدند و در میان ابراز احساسات پرشور دهها هزارتن از مردمی که در مدرسه اجتماع کرده بودند، برفراز منبر قرار گرفتند و نطق پرشور و حماسی خود را آغاز کردند و... و در نطق آتشین خود حکومت پهلوی را با دودمان بنی امیه و یزید مقایسه نمودند، پس از سخنرانی کوبنده و حماسی حضرت امام (ره) دیگر روحانیون نیز در منابر عملکرد دولت را به باد انتقاد می گرفتند. این انتقادات باعث شکنجه و تبعید آنان می شد:

«موضوع آقای حسینی بهشتی و مفتاح^(۱) تاریخ: ۱۳۴۲/۸/۶
پیرو ۱۵۴۴۴/سرت - ۱۳۴۲/۷/۱۸ شماره: ۱۹۴۲/ق م
نامبردگان بالا (که) از عناصر ناراحت فرهنگ قم هستند (لذا)
با اداره فرهنگ قم مذاکره شد تا نسبت به انتقال آنان از طریق
فرهنگ اقدام نمایند... از طرف رئیس سازمان اطلاعات و امنیت قم
ح. بدیمی.»^(۲)

از منظر ساواک عناصر ناراحت، روحانیونی بودند که بر بالای منابر از وجود ظلم و فساد در رژیم شاه سخن می گفتند و در راه بیداری مردم رنج تحمل زندان، شکنجه و تبعید را به جان می خریدند.

«بی سیم تلگرام تاریخ ۱۳۴۲/۹/۱۶»

تیمسار ریاست ساواک (ساواک تهران) پیرو نامه شماره
۱۹۶۱/۳/م مورخ ۱۳۴۲/۹/۱۲ کتبی روز جاری فرهنگ قم به
آقای محمد حسین بهشتی دبیر دبیرستانهای قم ابلاغ کرده بود به
موجب اعلام وزارت فرهنگ به تهران منتقل گردیده است، تاریخ
عزیمت وی متعاقباً گزارش خواهد شد. (رئیس ساواک قم،
بدیمی.)^(۳)

۱- اشاره به شهید آیت الله دکتر محمد مفتاح است.

۲- باران امام به روایت اسناد ساواک، جلد سوم، شهید آیت الله دکتر سید محمد حسین بهشتی، نشر مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ص ۱۲.

۳- همان، ص ۲۲.

با این همه، یاران حضرت امام(ره) علی‌رغم همه مشکلاتی که ساواک بر سر راه آنها و در اوج خفقان رژیم شاه به وجود می‌آورد، باز هم با استفاده از هر فرصتی به روشنگری مردم می‌پرداختند. در یکی از اسناد ساواک درباره سخنرانی شهید مظلوم بهشتی در جلسات هفتگی مکتب قرآن آمده است:

«به: ۳۱۲ تاریخ: ۱۳۵۳/۸/۲۰

از: ۲۰ هـ ۱۲ شماره: ۲۱۱۳۲/هـ ۱۲.

در تاریخ ۱۳۵۳/۸/۱۱ جلسات هفتگی سیار شبهای یکشنبه مکتب قرآن... تشکیل و دکتر سید محمد بهشتی واعظ پس از اقامه نماز مغرب و عشا با حضور ۱۲۰ نفر که بیشتر جوانان ۲۵ تا ۳۰ ساله بودند درباره شرایط رهبری صحبت نمود... وی افزود قرآن تنها بدون استفاده از اخبار قابل فهم نیست و باید رهبر علاوه بر، اتقی و اشجع و اعلم بودن زیرکی خاصی داشته باشد و به طریق سیستم انتخاباتی آمریکا تعیین گردد البته نه مانند انتخاب نیکسون که توام با تقلب بوده است.»^(۱)

در یکی دیگر از اسناد ساواک درباره سلسله سخنرانی‌های شهید مظلوم حضرت آیت‌الله بهشتی درباره رهبر و شرایط رهبری سندی وجود دارد که دلالت بر زیرکی این شهید دارد:

«شماره: ۲۱۴۶۰/هـ ۱۲ مورخ ۱۳۵۳/۹/۴

دکتر سید محمد بهشتی واعظ پس از اقامه نماز مغرب و عشاء دنباله بحث خود را درباره شرایط مرجعیت و رهبری و امت که حدود شش جلسه قبل شروع نموده بود ادامه و به این بحث خاتمه داد دکتر بهشتی اظهار داشت شرایط امامت و پیشوایی و رهبری و مرجعیت مسئله حساسی است و به مثالی که به عنوان یک روایت

زنده نقل می‌کنیم همه دقت نمائید و آن این است که از آیت‌الله زاده حائری مقیم قم شنیدم که از مرحوم پدرش نقل کرد، زمانی که حاج شیخ مرتضی انصاری مرجع عالیقدر شیعیان صاحب رساله شرایع فوت می‌کنند، قریب ده نفر مجتهد هم‌طراز علمی با او معاصر بوده‌اند از جمله مرحوم آیت‌الله حاج میرزا حسن شیرازی (که استعمال تنباکو را قدغن و حرام نموده است) که به حاج میرزا حبیب رشتی مجتهد معاصر دیگری ضمن نامه‌ای نوشت حالا که قرار است مرجعی تعیین شود، بهتر آن است که علاوه بر شرایط تقوی و علم از همه ما عاقل‌تر باشد به مرجعیت تعیین گردد و او پاسخ نوشته است شما که از ما عاقل‌تر و حائز شرایط هستید و همه مرجعیت جناب‌عالی را قبول می‌کنند بهشتی گفت با توضیحی که دادم دیگر استدعا می‌کنم از من نپرسید در عصر ما چه کسی حائز شرایط است زیرا از پاسخ آن معذورم و شرایط همان است که در جلسات قبل به تفصیل از آن سخن گفتم»^(۱)

کتاب‌های مضره از نظر ساواک

علاوه بر اعلامیه‌ها و نوارهای سخنرانی حضرت امام (ره) که از عراق به ایران رسیده و توسط روحانیون مبارز تکثیر و در میان مردم به گونه‌ای کاملاً مخفیانه توزیع می‌شد، وجود کتابهای زیر در دست یک فرد یا خانه او باعث می‌شد تا سروکارش به ساواک و شکنجه گاههای مخوف کمیته مشترک بیفتد و صاحبان آنها به خاطر همین چند کتاب سالها در بند باشند یا در زیر شکنجه به شهادت برسند، اسامی این کتابها به قرار زیر است:

رساله امام خمینی (ره)، کشف‌الاسرار (امام خمینی (ره))، ولایت فقیه (امام خمینی (ره)) سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار

۱- یاران امام به روایت اسناد ساواک، جلد ۳، شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی، نشر مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ص ۲۶۱.

(هاشمی رفسنجانی)، نمونه‌های اخلاقی در اسلام (شیخ محمدحسین کاشف‌الغطا)، اسلام و تبعیضات نژادی (علی حجتی کرمانی)، بازگشت از ویتنام (ترجمه منوچهر کیا)، فکاهیات (ابوالقاسم حالت)، مرجعیت و روحانیت (علامه طباطبایی، مرتضی مطهری)، مکتب مبارز و مولد (مهدی بازرگان)، مناظره دکتر و پیر (شهید عبدالکریم هاشمی نژاد) ژرفای نماز (آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای)، پرتوی از قرآن (آیت‌الله طالقانی).^(۱)

هنگامی که در مورخه ۱۳۵۴/۱/۱۷ مأموران ساواک جهت دستگیری شهید بهشتی به منزل مسکونی ایشان یورش می‌برند و ایشان را دستگیر می‌کنند مدارک زیر را به‌عنوان اوراق جرم و مدارک مضره ضبط می‌نمایند:

«صورتجلسه

در ساعت ۱۲/۳۰ روز ۱۷ فروردین ماه سال ۱۳۵۴ (از) منزل محمدحسین بهشتی... با حضور نماینده دادستان ارتش و امضاکنندگان ذیل بازرسی به عمل آمد، اوراق و مدارک مضره‌ای به دست آمد...

۱- یک نسخه نشریه چاپی در پنج برگ حاوی اوضاع سیاسی، اقتصادی مذهبی شیخ نشین‌های کرانه خلیج فارس (قابل بررسی)
۲- نوشته خطی در ۱۵ برگ تحت عنوان آدمها و کلاغها (قابل بررسی)

۳- نوشته خطی در ۸ برگ حاوی مطالبی درباره مبارزه و نقش دین در مبارزات انسان.

۴- یک دفترچه نوشته خطی (قابل بررسی)
نماینده دادستان ارتش: سرپرست اکیپ کوروش

۱- برای اطلاعات بیشتر رک مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، فصلنامه مطالعات تاریخی، ۱۳۸۳، شماره ۵، ص ۱۱۷، پرونده کتاب‌های مضره مذهبی. تاکنون بیش از ۶۰۰ سند در مورد ممنوعیت کتب مذهبی مشخص شده است.

متهم: محمد حسین بهشتی» (۱)

با آنکه سند ارائه شده، مبین تیزهوشی این شهید و رعایت کلیه جوانب امنیتی از سوی ایشان است، با این همه مفهوم اوراق مضره از دیدگاه ساواک را بیش از پیش روشن می‌سازد. جالب اینکه در مدرکی به تاریخ یک روز پس از حمله وحشیانه ساواک به بیت این شهید در یکی از اسناد ساواک می‌خوانیم:

«ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره نیروهای مسلح

از: شعبه یک بازپرسی

تاریخ ۱۳۵۴/۱/۱۸

به: تیمسار ریاست سازمان شماره: ۴۰۱/۶۶/۱۲۶۵۸/۱

موضوع: ابلاغ قرار صادره.

بازگشت به موضوع ۱۲۸/ک - ۵۴/۱/۱۸

درباره: غیرنظامی محمد

فرزند: فضل‌الله

شهرت: حسینی بهشتی

متهم به: اقدام علیه امنیت کشور

در تاریخ ۱۳۵۴/۱/۱۸ قرار بازداشت موقت صادر گردیده

است، با فرستادن عین پرونده استدعا دارد مقرر فرمایید،

قرار صادره را به رویت متهم رسانیده و پرونده را پس از تکمیل

اعاده دهند.

بازپرس شعبه یک دادستانی ارتش.

سرتیپ کبیر» (۲)

۱- یاران امام به روایت اسناد ساواک جلد سوم، شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی، نشر مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ص ۲۹۴.

۲- یاران امام به روایت اسناد ساواک، جلد سوم، شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ص ۲۹۵.

فصل ششم

ساواک، روحانیت، انتخابات و...

کینه نسبت به روحانیت مبارز

پس از سخنرانی‌های افشاگرانه حضرت امام(ره) که منجر به تبعید ایشان و قیام پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ شد، مخالفت روحانیت مبارز به رهبری حضرت امام(ره) با رژیم شاه ظهور و بروز بیشتری یافت. بدین ترتیب در ماههای محرم، صفر و رمضان روحانیون به اقصی نقاط کشور سفر می‌کردند و در جهت روشنگری مردم و افشای رژیم شاه به سخنرانی می‌پرداختند. به همین دلیل در این ماه‌ها فعالیت عناصر ساواکی افزایش چشمگیری می‌یافت. در این میان رژیم در جهت محدود کردن روحانیون تعداد زیادی از آنها را ممنوع‌المنبر نمود، کسانی که بر منابر مساجد و تکایا، متهوران‌ه علیه رژیم شاه و در دفاع از راه حضرت امام(ره) سخن می‌گفتند. به‌عنوان مثال فهرست گروهی از علما و روحانیونی که در سال ۱۳۴۹ توسط ساواک ممنوع‌المنبر اعلام شدند به

قرار زیر است:

- ۱- محمدرضا مهدوی کنی ساکن تهران
- ۲- شیخ غلامحسین جعفری همدانی ساکن تهران
- ۳- سید محمود طالقانی ساکن تهران
- ۴- شیخ علی اصغر مروارید ساکن تهران
- ۵- عبدالمجید معاد یخواه ساکن تهران
- ۶- شیخ یحیی نصیری نوری ساکن شیراز
- ۷- شیخ عباس کبیری ساکن شیراز
- ۸- سید عبدالرضا حجازی ساکن شیراز
- ۹- شیخ عباسعلی اسلامی سبزه‌واری ساکن مشهد
- ۱۰- شیخ قاسم اسلامی ساکن مشهد
- ۱۱- سید محمود سدهی ساکن مشهد
- ۱۲- عبدالرسول حجازی ساکن مشهد
- ۱۳- سید مرتضی صالحی ساکن مشهد
- ۱۴- صدرالدین حائری ساکن شیراز
- ۱۵- سید مهدی دستغیب ساکن شیراز
- ۱۶- میرزا محمد دستغیب ساکن شیراز
- ۱۷- نعمت‌الله نقاء ساکن مشهد
- ۱۸- حبیب‌الله آشوری ساکن مشهد
- ۱۹- سید علی خامنه‌ای ساکن مشهد
- ۲۰- شیخ محمدرضا مقامی ساکن مشهد
- ۲۱- شیخ یحیی انصاری شیرازی ساکن قم
- ۲۲- شیخ علی اصغر فرقانی ساکن قم
- ۲۳- غلامرضا صلواتی ساکن قم
- ۲۴- شیخ قدرت‌الله (علیخانی) صفایی ساکن قزوین
- ۲۵- سید احمد کلانتر ساکن سراوان
- ۲۶- شیخ احمد سادات خراسانی ساکن ایرانشهر رفسنجان
- ۲۷- شیخ علی سهرابی ساکن خمین

- ۲۸- شیخ عباس پورمحمدی ماهونکی ساکن رفسنجان
 ۲۹- شیخ عباس ایزدی ساکن نجف آباد
 ۳۰- سیدجعفر یعقوبی انجدانی ساکن اراک
 ۳۱- شیخ ابراهیم معدنی ساکن ایران شهر مشهد.

در سال‌های پس از ۱۳۴۲ نیز ساواک فهرست علما و روحانیون ممنوع‌المنبر را به شعبات خود در شهرهای مختلف ارسال می‌کرد تا مأموران ساواک به هر نحو ممکن از سخنرانی روحانیون یاد شده جلوگیری کنند.^(۱)

هنگامی که در سال ۱۳۵۶ رژیم شاه از طرف آمریکا، مأمور شد تا نمایش فضای باز سیاسی را به اجرا درآورد، ساواک نیز تصمیم گرفت در جهت فریب افکار عمومی به علمای ممنوع‌المنبر اجازه سخنرانی دهد، حتی پرویز ثابتی درخواست نمود که پس از اخذ تعهد کتبی از این افراد مبنی بر رعایت خطوط قرمز تعیین شده، اجازه سخنرانی داده شود و این بهترین فرصت برای روحانیت مبارز بود تا حقانیت پیام حضرت امام(ره) را به گوش مردم برسانند. اگرچه که بعد از این سخنرانی‌ها، آنها دچار مشکلات فراوانی می‌شدند، با این همه از کوچکترین فرصت در جهت روشنگری مردم سود می‌جستند؛ زیرا حضرت امام خمینی(ره) معتقد بود تنها در سایه بیداری مردم ایران، رژیم شاه ساقط خواهد شد. روند شتابناک انقلاب اسلامی باعث شد تا در سال ۱۳۵۷ سررشته امور از دست ساواک خارج شود؛ زیرا دیگر کنترل مردم تشنه شنیدن پیام حضرت امام(ره) غیرممکن می‌نمود.

موج اول دستگیری‌های علما و روحانیون به سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۲ باز می‌گردد، زمانی که روحانیت مبارز به رهبری حضرت امام(ره) در

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: دست‌نوشته‌های زندان، مرتضی شریف‌آبادی، تهران، موزه عبرت.

برابر اصلاحات آمریکایی شاه، دست به افشاگری زده و با شاه به مخالفت برخاستند، پس از فروردین ششم بهمن ماه سال ۱۳۴۱، بسیاری از روحانیون دستگیر و زندانی شدند.

واقعہ دوم فروردین ماه سال ۱۳۴۲ مدرسہ فیضہ و قیام پانزدہ خرداد سال ۱۳۴۲ نیز با زندانی شدن صدہا روحانی ہمراہ بود. همچنین پس از واقعہ کاپیتولاسیون نیز موج این دستگیری‌ها و شکنجہ‌ها وارد مرحلہ تازہ‌ای شد.

رژیم کہ از محبوبیت روحانیون در نزد مردم آگاہ بود، پس از طی دورہ زندان آنها را بہ مناطق دور افتادہ و بدآب و هوا تبعید می نمود. یکی دیگر از شاخصہ‌های انتخاب محل تبعید روحانیون، در جہت منزوی کردن آنها، شہرہایی بود کہ باورہای مذہبی ساکنان این شہرہا سنخیت کمتری با روحانیت شیعہ داشتند.

بہ طور مثال در مورخہ ۱۳۵۳/۶/۱، این گروہ از روحانیون، بہ دستور مستقیم نصیری رئیس وقت ساواک بہ شہرہای دور افتادہ تبعید شدند:

نام	شہرت	نام پدر	محل اقامت
۱- ابوالقاسم	خزعلی	غلامرضا	مشکین شہر
۲- حسن	صانعی	محمدعلی	مشکین شہر
۳- عبدالرحیم	ربانی شیرازی	بمانعلی	خلخال
۴- حسینعلی	منتظری	علی	خلخال
۵- یحیی	انصاری	محمد	نائین
۶- محمد	واعظ عباسی	حسین	نائین
۷- احمد	آذربئیگدلی	حسینعلی	نائین
۸- عباس	محفوظی	عیسی	گلپایگان
۹- علی اکبر	فیض کاشانی	ملاعلی	گلپایگان
۱۰- محمد مہدی	ربانی وانکوهی	ابوالمکارم	فردوس
۱۱- احمد	جنتی لادانی	ہاشم	فردوس

- | | | | | |
|--------------------------|------------|-----------------|------------|-----|
| کاشمر | محمد حسین | جعفری گیلانی | محمد | ۱۲- |
| کاشمر | علی | حکمت نژاد | محمد | ۱۳- |
| بافت | محمد محمود | امید نجف آبادی | فتح الله | ۱۴- |
| بافت | حسین | معاد یخواه | عبدالمجید | ۱۵- |
| بافت | عبدالحسین | تعمیرکاری | جهانبخش | ۱۶- |
| شهر بابک | محمد جواد | عندلیب | محسن | ۱۷- |
| شهر بابک | عباس | گرامی | محمد علی | ۱۸- |
| رودبار | علی | یزدی | محمد | ۱۹- |
| رودبار | بداله | صادق گوی | محمد صادق | ۲۰- |
| رودبار | علی | منتظری | احمد | ۲۱- |
| فومن | محمود | مولانا | عبد الحمید | ۲۲- |
| فومن | ابوالقاسم | کرباسچی | محمد صادق | ۲۳- |
| فومن | فاضل | موحدی گیلانی | محمد | ۲۴- |
| تویسرکان | عباس | دانش زاده | محمد | ۲۵- |
| تویسرکان | حسین علی | صالحی نجف آبادی | نعمت الله | ۲۶- |
| تویسرکان» ^(۱) | محمد مهدی | احمدی | علی اصغر | ۲۷- |

سه سال پس از این واقعه، ساواک در مورخه دیماه سال ۱۳۵۶،

روحانیون زیر را به تبعید فرستاد:

- | | | |
|----------------------------|-----------------|-------------|
| نام و نام خانوادگی | از شهر | به شهر |
| ۱- سید محمد احمدی | اصفهان | سقز |
| ۲- سید محمد رضا اصفهانی | جهرم | مهاباد |
| ۳- شیخ فتح الله امید | قم | بندر شاه |
| ۴- هادی باریک بین | قزوین | سردشت |
| ۵- حاجی سید مرتضی پسندیده | قم انارک | |
| ۶- عباس پور محمدی | رفسنجان | زابل سراوان |
| ۷- شیخ علی آقا تهرانی مشهد | چابهار - سیرجان | سقز |

۱- آیت الله حاج شیخ مهدی ربانی املشی به روایت اسناد ساواک، صص ۱۸۶-۱۸۵.

مهاباد	کرج	۸- جنتی
	قم	۹- شیخ احمد جنتی
	شیراز	۱۰- حائری
ایرانشهر - سنندج	قم	۱۱- شیخ محمد جواد حجتی کرمانی
ایران دره	تهران	۱۲- سید مجتبی حسینی
سقز	قم	۱۳- سید شهاب الدین حسینی
شهر بابک	نهاوند	۱۴- حاجی شیخ علی حیدری
نقده	تهران	۱۵- حمیدزاده
ایرانشهر	مشهد	۱۶- سید علی خامنه‌ای
بیجار	رفسنجان	۱۷- سید احمد خراسانی
انارک	قم	۱۸- سید هادی خسروشاهی
لار - بانه	رفسنجان	۱۹- محمد صادق خلخالی
	شیراز	۲۰- سید علی اصغر دستغیب
	شیراز	۲۱- سید علی محمد دستغیب
ایرانشهر	یزد	۲۲- راشد یزدی
شهر بابک - جیرفت	قم	۲۳- مهدی ربانی املشی
کاشمر فیروزآباد	قم	۲۴- شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی
نقده	خرم‌آباد	۲۵- سید فخرالدین رحیمی رضوی
	نهاوند	۲۶- زمانی
بافت	رضائیه	۲۷- صاحب‌الزمانی
انارک	قم	۲۸- شیخ عباس ضیفی
سقز	اصفهان	۲۹- جلال‌الدین طاهری
	خرم‌آباد	۳۰- سید شکرالله طاهری
	خرم‌آباد	۳۱- طاهری خرم‌آبادی
چابهار	مشهد	۳۲- شیخ حسین عمادی
ساوه	تهران	۳۳- عندلیب‌زاده
	قم	۳۴- فاضل اصفهانی
سقز	قم	۳۵- شیخ مرتضی کرمانی

- ۳۶- حاجی سیدعلی اکبر قریشی رضانیه بافت کرمان
 ۳۷- سیداحمد کلانتر قم انارک
 ۳۸- حاجی سیداسدالله مدنی خرم آباد نورآباد ممسنی، گنبدکاووس
 ۳۹- شیخ عبدالحسین معاد یخواه سیرجان شاهپور
 ۴۰- محمدعلی گرامی قم شوشتر
 ۴۱- [ناخوانا] فرحزاد بندر شاهپور تهران^(۱)
 ۴۲- شیخ ناصر مکارم قم چابهار، مهاباد، انارک
 ۴۳- موحدی ساوجی تهران
 ۴۴- موحدی قمی قم
 ۴۵- سیدعلی موسوی گرمسار ایرانشهر
 ۴۶- سیدمحسن موسوی تبریزی قم تربت جام
 ۴۷- شیخ حسین ناصرزاده تبریز
 ۴۸- سیدکاظم مفیدی گرگان
 ۴۹- حسین تحریری قم خلخال، سفز
 ۵۰- شیخ محمد یزدی قم بندر لنگه، شاه آباد غرب^(۲)

هنگامی که در مورخه ۱۳۵۶/۱۰/۱۷ چاپ مقاله موهن «ارتجاع سیاه، استعمار سرخ» - که متضمن توهین به حضرت امام(ره) بود - با امضای احمد رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید و موج اعتراض های مردم در شهرهای قم و تبریز را به همراه داشت، باز هم ساواک ۶۳ تن از روحانیون را تحت لوای پیروان تندرو و میانه روی حضرت امام(ره) براساس رأی کمیسیون امنیت اجتماعی به مناطق مختلف تبعید نمود، تا به نوعی این افراد را از فعالیت های سیاسی باز دارد. افراد تندرو عبارت بودند از:

نام و شهرت	شغل	مدت تبعید محل تبعید
۱- عباس ضیغمی	واعظ	۳ سال انارک

۱- در سند نام روحانی شماره ۴۱، درج نشده است.

۲- ساواک (۱۳۵۷-۱۳۳۵)، مظفرشاهدی، مؤسسه پژوهش های سیاسی، ص ۳۶۲.

- ۲- سیدهای خسرو شاهی واعظ ۳ سال انارک
- ۳- سید احمد کلانتر واعظ ۳ سال انارک
- ۴- محمد صادق صادق گوی (خلخال) واعظ ۳ سال بانہ
- ۵- شیخ مرتضیٰ فہیم واعظ ۳ سال سقز
- ۶- عبدالرحیم ربانی شیرازی واعظ ۳ سال سردشت
- ۷- محمد علی گرامی واعظ ۳ سال شوشتر
- ۸- حسن نوری (نوری ہمدانی) واعظ ۳ سال خلخال
- ۹- محمد جواد حجتی کرمانی واعظ ۳ سال سنندج
- ۱۰- محمد یزدی واعظ ۳ سال شاہ آباد غرب
- ۱۱- عبدالمجید معاد یخواہ واعظ ۳ سال شاہپور
- ۱۲- ابوالقاسم خزعلی واعظ ۳ سال بیجار
- ۱۳- شیخ علی اکبر مکارم واعظ ۳ سال سنندج (متواری است)
- ۱۴- حسن صانعی واعظ ۳ سال میناب
- ۱۵- جہانبخش تعمیرکاری واعظ ۲ سال مشکین شہر
- ۱۶- کاظم راشد پور یزدی واعظ ۳ سال ایرانشہر
- ۱۷- محسن پور میر غفاری واعظ ۲ سال تربت جام
- ۱۸- عبدالسید محمودی واعظ ۲ سال پیرانشہر
- ۱۹- علی محمد دستغیب واعظ ۳ سال سقز
- ۲۰- علی اصغر دستغیب واعظ ۳ سال سراوان
- ۲۱- علی مشارزادہ مہرابی واعظ ۳ سال رامہرمز
- ۲۲- علی مراد خانی ارنگہ ای واعظ ۳ سال انارک
- ۲۳- سید علی خامنہ ای واعظ ۳ سال ایرانشہر
- ۲۴- حسین عمادی واعظ ۳ سال چابہار
- ۲۵- محمد تقی عالمی دامغانی واعظ ۳ سال سردشت
- ۲۶- حسن ایمانی واعظ ۳ سال مریوان
- ۲۷- شکر اللہ طاہری واعظ ۳ سال سردشت
- ۲۸- فخر الدین رحیمی واعظ ۳ سال ایرانشہر
- ۲۹- محمد مہدی روشنی موسیوند واعظ ۳ سال زاہل

- ۳۰- حسین اعتمادی واعظ ۳ سال مه‌آباد
 ۳۱- رمضانعلی جنتی رضوی واعظ ۳ سال مه‌آباد
 ۳۲- کاظم نورمفیدی واعظ ۲ سال مریوان
 ۳۳- مرتضی ناظم‌زاده زمردی واعظ ۱ سال سیرجان»^(۱)

تعدادی از کسبه اصناف نیز با عنوان طرفداران میانه‌رو حضرت امام (ره) به تبعید فرستاده شدند:

نام و شهرت	شغل	مدت تبعید	محل تبعید
۱- حسین سلیمانی	خرازی فروش	۳ سال	تربت جام
۲- قاسم دخیلی	بازرگان	۳ سال	تویسرکان
۳- ناصر مکارم شیرازی	واعظ	۳ سال	انارک
۴- غلامحسین خردمند	فروش فروش	۳ سال	خوی
۵- محمد مهدی ربانی رانکوهی	واعظ	۳ سال	رودسر
۶- محمد صادق کرباسچی تهرانی	واعظ	۳ سال	انارک
۷- هادی باریک‌بین	واعظ	۱۸ ماه	سردشت
۸- سیدنوری آصف‌آگاه	واعظ	۱۸ ماه	دره‌گز
۹- یحیی قزوینی	واسطه معاملات	۱ سال	پاوه
۱۰- حبیب‌الله طاهری	واعظ	۱۸ ماه	یاسوج
۱۱- محمد رضا اصفهانی	واعظ	۳ سال	کرج
۱۲- علی اکبر شمسی	زرگر	۳ سال	بیجار
۱۳- محمد مشارزاده محرابی	دبیر	۲ سال	مشکین شهر
۱۴- مظفر شخصی مددی	کارمند	۲ سال	گنبدکاووس
۱۵- عباس پورمحمد ماهونکی	واعظ	۲ سال	زابل
۱۶- محمد احمدی فروشانی	واعظ	۲ سال	سقز
۱۷- جلال طاهری حسین‌آبادی	واعظ	۲ سال	مه‌آباد
۱۸- جلیل معطری	واعظ	۱ سال	بانه
۱۹- شهاب‌الدین حسینی	واعظ	۲ سال	سقز

۲۰-	فاضل حسینی ورکانہ	واعظ	۱ سال	مہاباد
۲۱-	حسین عندلیب زادہ	واعظ	۱ سال	پاوه
۲۲-	مجتبیٰ صباح حسینی	واعظ	۱ سال	دیوان درہ
۲۳-	احمد زمانیان کوهانی	واعظ	۱ سال	چابہار
۲۴-	محمد علی حیدری	واعظ	۱ سال	شہر بابک
۲۵-	رضا خاتمی	خوار و بار فروشی	۱ سال	باقت
۲۶-	محمد علی موسویان	واعظ	۱ سال	ایران شہر
۲۷-	عبدالرزاق زین الدین	واعظ	۳ سال	سقز
۲۸-	ماشاء اللہ کریمی	واعظ	۳ سال	پیرانشہر
۲۹-	محمد رئیسی	واعظ	۱ سال	تربت حیدریہ
۳۰-	علی اصغر معصومی	واعظ	۱ سال	سمیرم» ^(۱)

این افراد از جملہ روحانیون در اواخر پاییز سال ۱۳۵۷ و ہمزمان با کمرنگ شدن کنترل ساواک، در واپسین ماہهای حیات رژیم شاہ بہ شہرہای خود بازگشتند تا مجری فرامین حضرت امام (رہ) در شہرہای خویش باشند.

ہمچنین ساواک با علم و اطلاع از این مسئلہ کہ بسیاری از روحانیون جہت کسب تکلیف بہ گونہای غیر مستقیم بہ ملاقات حضرت امام (رہ) می روند، تعداد زیادی از روحانیون را بہ شرح زیر ممنوع المنبر کرد:

- ۱- شیخ محمد تقی فلسفی فرزند محمدرضا
- ۲- سید محمود علایی طالقانی فرزند ابوالحسن (فعالاً در زندان است).
- ۳- شیخ علی اکبر ہاشمی رفسنجانی فرزند علی (فعالاً در زندان است).
- ۴- شیخ غلامحسین جعفری ہمدانی فرزند محمد تقی
- ۵- شیخ حسن لاهوتی اشکوری فرزند نصر اللہ (فعالاً در زندان)

(است.)

- ۶- شیخ جعفر جوادی شجونی فومنی فرزند حاج محمد
- ۷- اکرم حریری فرزند رجبعلی
- ۸- شیخ یحیی نصیری (نوری) فرزند اسماعیل
- ۹- محمد حسین علوی طباطبایی فرزند ابوالقاسم
- ۱۰- شیخ محمد جواد باهنر فرزند علی اصغر
- ۱۱- دکتر علی شریعتی مزینانی فرزند محمدتقی
- ۱۲- شیخ علی اصغر مرتضوی فرزند علی (معروف به شیخ عبدالله جعفری)

- ۱۳- سید حسین حسینی فرزند سیدمصطفی
- ۱۴- فخرالدین حجازی فرزند محمد (فرهنگی و منبری)
- ۱۵- شیخ فضل الله مهدی زاده محلاتی فرزند غلامحسین
- ۱۶- شیخ مرتضی مطهری فرزند حسین
- ۱۷- سید محمود سدهی فرزند حاج جواد
- ۱۸- سید علی موسویان فرزند محمد
- ۱۹- محمد صالح طاهری فرزند ابوطالب
- ۲۰- شیخ علی حجتی کرمانی فرزند عبدالحسین
- ۲۱- سید علی غیوری فرزند سیدمصطفی (فعالاً در تبعید است.)

- ۲۲- شیخ محمدرضا مهدوی کنی فرزند اسدالله (فعالاً در تبعید است.)
- ۲۳- شیخ محمد امامی کاشانی فرزند ابوتراب (فعالاً در تبعید است.)

- ۲۴- شیخ علی اصغر مروارید فرزند علی
- ۲۵- شیخ عباسعلی اسلامی قرائتی (سبزواری)، فرزند حسین
- ۲۶- شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی فرزند بمانعلی (فعالاً در زندان است.)

- ۲۷- شیخ محمد نصیری (امانعلی) فرزند حسین

- ۲۸- شیخ عبدالعلی کنی (آقا بزرگ) فرزند سید عبدالرحیم
(فعلاً در تبعید است.)
- ۲۹- شیخ زین الدین قربانی فرزند غلامحسین
- ۳۰- سیدمرتضی عسگری فرزند سیدمحمد
- ۳۱- سیدرضا بنی طبا فرزند سیدمرتضی
- ۳۲- سیدابراهیم موسوی فرزند سیدعباس
- ۳۳- شیخ حسین لنکرانی فرزند سیدمهدی
- ۳۴- شیخ احمد ضیافتی کافی (فعلاً در تبعید است.)
- ۳۵- سیدموسی بنی طبا فرزند سیدمرتضی
- ۳۶- شیخ حسن ضیافتی کافی
- ۳۷- شیخ حسن سعید تهرانی فرزند شیخ عبدالله
- ۳۸- سیدمحمد غروی فرزند سید محمدمهدی
- ۳۹- شیخ مرتضی تهرانی فرزند شیخ عبدالعلی
- ۴۰- شیخ هادی غفاری آذرشهری فرزند شیخ حسین
- ۴۱- سیدعبدالمجید ایروانی فرزند عبدالحجت
- ۴۲- سیدابوالفضل موسوی زنجانی فرزند سیدمحمد
- ۴۳- شیخ محمود احمدی یزدی نژاد فرزند علیرضا (معروف
به شیخ محمود صادقی)
- ۴۴- شیخ اکبر حمیدزاده گیوی فرزند غفار
- ۴۵- محمدتقی جلالی خمینی فرزند علی حسین
- ۴۶- سیدنورالدین علوی طالقانی فرزند محی الدین
- ۴۷- شیخ محمد قرنی فرزند حسن (فعلاً زندانی است.)
- ۴۸- شیخ احمد کروی فرزند محمود (فعلاً در تبعید است.)
- ۴۹- سیدمحمدصادق لواسانی فرزند ابوالقاسم (فعلاً در تبعید
است.)
- ۵۰- شیخ علی اکبر تکه فرزند آقای (معروف به مهدی
خراسانی واعظ)
- ۵۱- سیدمهدی طباطبایی فرزند سیدمحمدحسین

- ۵۲- سید علی بطحایی گلپایگانی
 ۵۳- مهدی قدس محلاتی فرزند ابوالفضل
 ۵۴- شیخ رمضان جنتی (فعلاً در تبعید است).
 ۵۵- شیخ اسحق تقویان اشکوری فرزند تقی
 ۵۶- شیخ محمد حسن بکایی فرزند ابراهیم.^(۱)

ساواک و ارتباط با شریعتمداری

پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک درباره روابط گسترده خود با آیت الله شریعتمداری در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی می‌گوید:

«من با او ارتباط داشتم و هر سال ۲ بار او را می‌دیدم... هر دو هفته یک بار، عباسی (دامادش) یک لیستی می‌آورد... آدم‌های مختلف از وی خواسته‌هایی داشتند. عباسی می‌گفت: آقا فرموده شما کمک کنید تا این کارها انجام شود... خوب برخی از این کارها را می‌گفتیم که در حوزه ما نیست و بعضی‌ها را انجام می‌دادیم... بعضی از درخواست‌ها درباره زندانیان بود. گاهی افرادی از کارمندان دولت از او می‌خواستند از انتقال آنها از جایی به جای دیگر جلوگیری شود. به وزارت دارایی سفارش شود از مالیات نخواهند و از این قبیل تقاضاها...»

به مناسبت عید نوروز، در قم می‌رفتم دیدنش... بعد هم تابستان می‌رفت مشهد و وقتی می‌آمد چند روزی تهران می‌ماند و در خانه‌ای در خیابان امیریه و من می‌رفتم و دیداری می‌کردیم... بقیه‌اش همه‌اش عباسی بود که واسطه بود...

قبل از اینکه عباسی، دامادش، رابط ما شود، زنجانی نامی که پیشکارش بود، رابط با ساواک بود...

شریعتمداری همیشه به من می‌گفت: جلوی این خمینی چی‌ها را بگیرد... بعد هم لیست اسامی خمینی چی‌ها (یعنی طرفداران

۱- آیت الله حاج شیخ مهدی ربانی املشی به روایت اسناد ساواک، صص ۲۲۹-۲۲۶.

خمینی) را عباسی می‌آورد به ما می‌داد که اینها کی‌ها هستند که برای خمینی دارند در شهرستان‌ها کار می‌کند.»^(۱)

سید مهدی روحانی روی خط دربار

از میان روحانیونی که برخلاف جهت روحانیت اصیل، یعنی مبارزه با ستم رژیم شاهنشاهی حرکت کردند، علاوه بر شریعتمداری می‌توان از سید مهدی روحانی نام برد که رابطه‌ای نزدیک با دربار و ساواک داشت. یکی از برنامه‌های تعریف شده ساواک برای این به ظاهر روحانی، رودررو قرار دادن امام خمینی و مراجع تقلید قم و نجف به نفع رژیم شاه بود. سید مهدی روحانی از سال ۱۳۳۷ نماینده مذهبی دولت شاهنشاهی در فرانسه بود و به اعتراف خودش تا سال ۱۳۴۲ ماهیانه ۱۸ هزار تومان مستمری دریافت می‌کرده است.

اسنادی که وزارت امور خارجه در رابطه با او منتشر کرد و شامل نامه‌نگاری و گزارش مأموران ساواک پاریس در رابطه با وی است، نشان می‌دهد که او بارها و بارها مراتب شاه دوستی‌اش را اعلام داشته و برای جلب نظر ساواک و دربار بر علیه امام خمینی، رهبر انقلاب که آن زمان در نجف در تبعید بودند، اقدامات بسیاری انجام داده است.

اسناد منتشر شده از سوی وزارتخانه همچنین حاکیست که سید مهدی روحانی در میان مبارزانی که علیه رژیم شاه در خارج از کشور مبارزه می‌کردند، رخنه می‌کرد و سپس اطلاعاتی را که از این طریق به دست می‌آورد در اختیار ساواک قرار می‌داد. سند شماره ۳۴۹ ساواک مورخه ۴۸/۵/۱۱ تأیید بر این مطلب است که بخشی از آن را می‌خوانیم:

۱- ثابتی، پرویز. در دامگه حادثه، نشر شرکت کتاب، ص ۵۷۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک: جلد‌های ۳۵ و ۳۶ از مجموعه کتاب‌های «نیمه پنهان» تألیف اصغر حیدری، انتشارات کیهان. متأسفانه تاکنون پرونده سیدکاظم شریعتمداری بصورت کامل انتشار نیافته است.

«از او (سیدمهدی روحانی) سؤال شد: مطلب مهمی که می‌خواستی بگویی چیست؟ جواب داد: اقداماتی در فرانسه با شرکت چند نفر مصری - عراقی - اردنی و لبنانی علیه کشور ایران انجام می‌شود که می‌خواستم من هم وارد آن اقدامات بشوم و برای این کار اجازه می‌خواستم.

به او گفته شد هر گزارشی که در این مورد دارد بدهد تا به مرکز تقدیم و دستورات لازم اخذ شود.

گفت اگر صلاح می‌دانید از مرکز کسب اجازه کنید که شخصاً به تهران بروم و حضوراً مطالب را بگویم و دستور بگیرم.»

اسناد دیگری در همین زمینه نشان می‌دهد که سیدمهدی روحانی برای توجیه حکومت غیرقانونی شاه و اشاعه اسلام شاهنشاهی به هزینه دربار دست به انتشار نشریاتی می‌زده است.

در سند شماره ۳۱۵/۴۲۷۰ ساواک که به نمایندگی ساواک در پاریس ارسال شده، سوابق مهدی روحانی به شرح زیر آمده است:

«۱- با استفاده از دوستی پسران سیدابوالحسن اصفهانی و ارتباط نزدیک با آنان موفق به اخذ درجه اجتهاد به امضای چند تن از علمای ایران و نجف گردیده که در شورایی عالی دانشگاه تهران معادل درجه دکترا شناخته شده است.

۲- به وسیله تیمسار مقدم رئیس اسبق شهربانی کل کشور به‌عنوان نماینده مذهبی به فرانسه اعزام و چون فاقد خصوصیات یک نماینده مذهبی بوده و سوءشهرت داشته، انتخاب وی مورد تأیید روحانیون به‌ویژه آیت‌الله بروجردی قرار نگرفته و باعث نگرانی آنان شده است.

۳- در تاریخ ۳۸/۴/۱۸ طی نامه‌ای که از پاریس به نخست‌وزیر وقت نوشته و رونوشت آن را شرکت ارسال داشته خدمات و اقدامات خود را در اروپا تشریح و تقاضا کرده است به منظور تأسیس کتابخانه و انتشار مجله‌ای به نامه «افکار شیعه»

ماه‌یانه ۴۰۰ پوند در اختیارش گذاشته شود...

۴- در تاریخ ۴۲/۴/۲۲ نامه‌ای درباره خدمات خود و اجرای منویات شاهنشاه آریامهر و همچنین داشتن زمینه انتخاب شدن از شهرستان قم به پیشگاه شاهنشاه تقدیم و در فروردین سال ۴۴ در نامه دیگری استدعا کرده است به وی اجازه داده شود، هنگام مراجعت به کشور در ترکیه و عراق خمینی و سایر روحانیون مخالف را ملاقات بین آنان و دولت را اصلاح نماید...

۵- در دی‌ماه ۱۳۴۴ نامه‌ای برای رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی ارسال و ضمن ابراز جان‌نثاری و وفاداری نسبت به شاهنشاه آریامهر و شرح مساعی خود به منظور آشنا شدن به تمدن و فرهنگ غرب موفقیت خود را در تشکیل جمعیتی با همکاری...» در سند شماره ۲۵۴۰ مورخه ۴۹/۱۲/۲۷ همچنین بخش‌های دیگری از فعالیت‌های سیدمهدی روحانی علیه امام خمینی(ره) اشاره شده است که می‌خوانیم:

«مشارالیه (سیدمهدی روحانی) به صحبتش ادامه داد و گفت: نامه‌ای از برادرم که در نجف است رسیده و مایل هستم آن را به شما نشان بدهم. پرسیدم نامه درباره چیست؟ جواب داد: در آن نامه برادرم شرح داده است که چگونه تا به حال چندین مرتبه با خمینی در افتاده و هر مرتبه با حضور علمای نجف موفق بیرون آمده ولی از آنجایی که به خمینی از لحاظ مالی مالکین - کمونیست‌ها و شاید کشورهای دیگر کمک می‌کنند و پول بسیار در اختیار دارد، عملاً توانسته عده‌ای را دور خود جمع کند، قطعاً موفق خواهد شد مرجع تقلید شود اما برادر من هیچ پناهی غیر از علم خود ندارد، فعلاً نخواهد توانست پیروز شود، لیکن من مطمئن هستم که بعد از چند سال بالاخره علم و دیانت او کار خود را خواهد کرد و مرجع تقلید خواهد شد. اگر از طرف دولت ایران کمکی به او بشود بسیار بجاست تا او هم بتواند قدرتی در مقابل

خمینی به وجود آورد.»

براساس سند دیگری سیدمهدی روحانی صریحاً از ارتباط خود با درباره پرده برمی دارد. قسمتی از سند شماره ۸۸۹۶ مورخه ۵۳/۷/۲۲ را می خوانیم:

«چند روز قبل آقای سیدمهدی روحانی تقاضای ملاقات با نمایندگی را نمود. نامبرده در این ملاقات اظهار دشت والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی که اخیراً به پاریس مسافرت نموده اظهار داشته اند در شرفیابی چند روز قبل شاهنشاه آریامهر فرموده اند گزارشی به من رسیده که روحانی در پاریس با عراقی ها جلساتی دارد و سپس والاحضرت در این زمینه توضیح خواستند که توضیحات لازم به عرض ایشان رسید. نامبرده (سیدمهدی روحانی) با ناراحتی و عصبانیت شدید اضافه کرد من بارها ثابت کرده ام که جان نثار شاهنشاه آریامهر هستم و این جان نثاری علاوه بر مبنای علاقه باطنی و مذهبی من است و هر کس خواه عراقی باشد خواه ایرانی کوچکترین خیال مخالفتی با معظم له داشته باشد، شخصاً آماده مقابله بوده و هستم.»^(۱)

اواک در صحنه انتخابات

یکی از سردبیرانی مطبوعات که در رژیم شاه جذب تشکیلات حزب رستاخیز و جراید آن شد در خاطرات خود ضمن اشاره به نقش پررنگ ساواک در مسئله انتخابات مجلس شاه به نگارنده یادآور شد:

«من در سال های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۵ دوبار برای نمایندگی مجلس شورای ملی از حوزه ی انتخابیه زادگاهم ثبت نام کردم. در دوره اول من نامزد حزب اقلیت (مردم) بودم و رقیب من که از حزب «ایران نوین» معرفی شده بود، نه به زادگاه من سفر کرده بود و نه اصولاً می دانست این شهر در

کجای ایران قرار دارد، در حالی که من حدود دو هفته به زادگاهم سفر کردم و هر روز و شب سرگرم برگزاری میتینگ‌های انتخاباتی بودم. از طرفی مردم نیز مرا به عنوان یک همشهری بر رقیبم ارجح می‌دانستند تا این که در روز انتخابات تقریباً نود درصد صندوق‌ها با اسم من پر شد. نمایندگان من نیز همان شب در فرمانداری زادگاهم به صبح رساندند، اما فردای آن روز در کمال تعجب، مشاهده کردم که بالغ بر یکصد رأی هم در صندوق‌ها به نام من نیست.

اعتراض‌های ما نیز به جایی نرسید. تا این که در سال ۱۳۵۵ به عنوان یکی از اعضای حزب رستاخیز و مدیران ارشد مطبوعات این حزب نامزد نمایندگی زادگاهم شدم. اما این بار در کمال تعجب دیدم حتی صلاحیت من نیز توسط حزب تأیید نشده است، بدین خاطر صلاحیت سه نفر از سوی حزب رستاخیز تأیید شد. آن هم کسانی که یکی از آنها سابقه دزدی‌های زیادی در آموزش و پرورش داشت و دو نفر دیگر هم اصولاً به کار سیاست اشتغال نداشتند.

وقتی به تهران آمدم مدت‌ها پیگیر این مسئله بودم که علی‌رغم مدیریت در جراید حزب رستاخیز چرا باز هم صلاحیت من تأیید نشده است.

سرانجام پس از دوندگی‌های فراوان یکی از مدیران امنیتی مرا به سال ۱۳۵۰ ارجاع داد. زمانی که من و یکی از دوستان مطبوعاتی‌ام با یکی از ترانه‌سرایان موج نو اما صاحب نفوذ در دفتر اشرف پهلوی در عالم مستی در یکی از کاباره‌های تهران درگیری فیزیکی پیدا کردیم.

در این حین ترانه‌سرای جوان که سرش با نمکدان شکسته بود گفت: فردا سروکارتان با دفتر والا حضرت اشرف است پدر...ها...

من هم گفتم: مرده شور تو و پارتنی‌ات را ببرند.

ترانه‌سرا گفتم: چی توهین می‌کنی؟!

من هم گفتم: برو بابا هی اسم این زن کثیف و هرزه را به زبان نیار و الخ. و همین توهین به اشرف باعث شد تا من دو دوره نمایندگی مجلس شورای ملی در رژیم شاه را از دست بدهم.^(۱) این مطبوعاتی قدیمی در ادامه افزود:

«در این حال حیرت زده، ضمن مرور این خاطرات به طرف مقابلم گفتم:

- قربان من فکر می‌کردم مراتب شاه دوستی و وطن پرستی بنده حداقل بعد از قبول مدیریت در حزب به اثبات رسیده باشد. اما او خنده‌ای کرد و گفت:

این گزارش و دیگر گزارش‌ها را ساواک برای شما داده است.

گفتم: گزارش‌ها؟! مگر بنده باز هم...

در این حال وی حرفم را قطع کرد و گفت:

در هر مجله و نشریه‌ای که شما کار می‌کردی، افرادی با عناوین منتقد فیلم، مسئول صفحه هنر و شعر همکارانی تحت این عنوان، از طرف ساواک لحظه به لحظه شما و دیگر دوستان شما را گزارش می‌کرده‌اند و شما متأسفانه در عالم مستی کنترل خود را از دست می‌دهید و حرفهایی به زبان می‌آورید که...»

این مطبوعاتی ضمن اشاره به این خاطره یادآور شد:

«تازه بعد از سال‌ها فهمیدم که دور و اطراف من در جراید و دفاتر هنری و تبلیغی ساواک مأمور کاشته بوده، کسانی که حتی با من رفت و آمد خانوادگی داشتند و من شاید در حال غیرطبیعی حرف‌هایی به آنها زده بودم. اما ساواک همان‌ها را مدرک جرم کرده بود. با این توجیه که آدم مست تمام درونیات خود را بهتر بیرون می‌ریزد.»

او در پایان یادآور شد: «نه تنها در مجلات مربوط به من، که ساواک در عموم نشریات مأمور داشت که روز آمدترین خبرها را ارسال کنند و این تازه به غیر از بخشنامه‌های رسمی ساواک در مورد سانسور خبرها بود. بدین ترتیب فقط یک مورد فحاشی به اشرف پهلوی دلیلی بود تا برخی از افراد به مجلس راه نیابند، البته در ظاهر، همه آزاد بودند تا شانس خود را برای نمایندگی مجلس در رژیم شاه بیازمایند!»

پرویز ثابتی چهره برجسته و سفاک ساواک نیز در جایگاه مدیرکل اداره سوم که تمام زندان‌ها، دستگیری‌ها، تبعیدها، قتل‌ها، بسته شدن مساجد و حسینیه‌ها، ممنوعیت کتب مذهبی عمدتاً زیر نظر او بود، در تحلیل فروپاشی رژیم شاه ضمن اعتراف به خفقان و فرمایشی بودن انتخابات مجلسین در رژیم شاه می‌گوید:

«به هر حال انتخابات کنترل شده بود. مثلاً می‌گفتند از کدام منطقه و کدام شهر، چه کسی از صندوق بیرون بیاید! و دستور هم در این زمینه به استانداری‌ها داده می‌شد. یعنی دو حزب... می‌نشستند و حوزه‌ها را بین خودشان تقسیم می‌کردند. شاه طبیعی بود که می‌دانست انتخابات واقعاً کنترل شده بود و آزاد نیست.»^(۱)

ثابتی در کتاب خاطراتش به دلایل فروپاشی شاه اشاره کرده و آشکارا به فساد و جنایت‌های رژیم پهلوی پرداخته است و با سند و مدرک ادعا نموده که شاه در جریان تمام زد و بندها، دزدی‌ها و فساد رژیم شاهنشاهی بوده است.

ساواک و حمایت از مطبوعات وابسته

در شرایطی که قدرت و اعمال نفوذ ساواک و شهربانی بر مطبوعات بسیار زیاد بود، مطبوعات وابسته به رژیم نیز با سرپوش گذاشتن بر

۱- ثابتی، پرویز، در دامگه حادثه، نشر شرکت کتاب، ص ۷۴.

واقعیت‌ها در عمل از رژیم حمایت می‌کردند و در مقابل با حمایت مادی و معنوی دربار روبرو می‌شدند. شهربانی و ساواک نیز در قبال این مطبوعات و وظیفه خودشان، یعنی حمایت همه‌جانبه در مواقع خاص را هرگز فراموش نمی‌کردند.

از جمله این حمایت‌ها می‌توان به پرونده‌ای اشاره کرد که به دوران نصیری در سمت ریاست شهربانی برمی‌گردد و مربوط به پرونده قتل یک مستخدم جوان به دست فرهاد مسعودی فرزند عباس مسعودی سرپرست وقت مؤسسه اطلاعات و از اعضای برجسته کلپ روتاری^(۱) بود. این پرونده که سالیان سال مسکوت ماند، پس از سال‌ها توسط ناصر یمین مردوخی کردستانی خبرنگاری که آن روزها ماجرا را برای نخستین بار مطرح کرد، برملا شد.

انجمن دوشیزگان و بانوان که در ترویج فساد و فحشا در بین زنان و دختران نقش مهمی را ایفا می‌کرد، یکی از مؤسسات وابسته به مؤسسه اطلاعات بود که مدیریت آن را قدسی ارجمند (مسعودی) به عهده داشت. در سال ۱۳۴۱، فرهاد مسعودی در محل این انجمن دختری را فریب داده و به منزل پدری خود واقع در پل رومی نزدیک دادگستری فعلی می‌برد. مردوخی بقیه ماجرا را این‌گونه تعریف می‌کند:

«فرهاد مسعودی قصد تعدی به دختر مزبور را داشته است اما ظاهراً وی تمکین نمی‌کند و داد و فریاد راه می‌اندازد. «حسین پرورش‌نیا» مستخدم منزل مسعودی که اهل یکی از دهات کرمانشاه بوده داد می‌زند که همسایه‌ها متوجه این فریادها شده‌اند بهتر است این دختر را رها کنید. فرهاد عصبانی می‌شود و یک سیلی به گوش مستخدم خود می‌زند. «پرورش‌نیا» به غرور کردی‌اش برمی‌خورد و

۱- برای آشنایی با تاریخچه و عملکرد کلپ روتاری، رک: مجموعه ۵ جلدی «معماران تباہی» تألیف دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان.

او هم به گوش «فرهاد» سیلی می‌زند که بلافاصله فرهاد با اسلحه کمبری بدون مجوزی که متعلق به پسر خانم «عذرا جعفری» دختر «امیرمنظم حمزوی» از مالکان نصیرآباد کرج بوده است به طرف مستخدم تیراندازی می‌کند و حسین بی‌گناه به زمین می‌افتد. فرهاد در صدد پنهان کردن جنازه برمی‌آید ولی در همین اثنا پسر عموی حسین سر می‌رسد و وقتی این جنایت را مشاهده می‌کند فوراً به کلانتری ۲۴ قلهک خبر می‌دهد. پیش از اینکه مأموران کلانتری به محل جنایت بیایند، فرهاد مسعودی، جنازه را به بیمارستان شهدای تجریش (رضا پهلوی سابق) می‌برد اما معالجات مؤثر واقع نمی‌شود و پس از چند ساعت «حسین پرورش‌نیا» فوت می‌کند. پرونده‌ای در کلانتری قلهک تشکیل می‌شود و به دادسرای شمیران شعبه دو بازپرسی ارجاع می‌شود. آقای کیان‌زاد بازپرس شعبه دو که در حال حاضر وکیل پایه یک دادگستری است اقدامات قانونی را دنبال می‌کند و حتی کارشناس اسلحه نظر می‌دهد چون از پشت سرتیراندازی شده بالطبع مقتول خودکشی نکرده بلکه او را کشته‌اند. متأسفانه در گیرودار پیگیری اقدامات قانونی، به دستور دکتر باهری وزیر وقت دادگستری در کابینه علم و ارتشید نصیری معدوم رئیس شهربانی پرونده از رده خارج می‌شود و بایگانی می‌گردد و بر اثر اعمال قدرت عباس مسعودی بر روی این جنایت هولناک و تکان‌دهنده، حکومت وقت به عادت همیشگی حکومت‌ها در هر زمان سرپوش گذاشته می‌شود و همانند اقتضای طبع حکومت‌های وقت از افشاگری حقایق جلوگیری می‌کنند تا اینکه ماجرای این جنایت پس از گذشت چهار سال در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۵ از طریق آقای مساوات بازپرس شعبه اول دادگستری شمیران به اطلاع نگارنده رسید.

در آن موقع من سردبیر نشریه هفتگی «آذین» به صاحب امتیازی مرحوم «سیداحمد بنی‌احمد» وکیل دادگستری بودم و به ایسن جهت اغلب از سفارتخانه‌ها به مناسبت اعیاد ملی

روزنامه‌نگاران را دعوت می‌کردند. در همان روزها سفارت شوروی برای تماشای فیلم جنایات نازی‌های آلمان نسبت به مردم شوروی دعوت کرد پیش از شروع فیلم فضای مجلس را مناسب دیدم و اکثر روزنامه‌نگاران را به دور خود جمع کردم و جنایت «فرهاد مسعودی» را برای آنها تعریف کردم. هنگامی که مشغول صحبت بودم، عباس مسعودی و مصباح‌زاده در گوشه‌ای از سالن بزرگ سفارت شوروی با زاتیسف سفیر کبیر شوروی در ایران مشغول مذاکره بودند. در همان موقع یکی از خبرنگاران صحبت‌های مرا در مورد جنایت فرهاد به اطلاع عباس مسعودی رساند. پس از پایان فیلم، مسعودی جلو مرا گرفت و با عصبانی گفت: شما به چه حقی و با کدام مدرک پسر مرا قاتل معرفی کرده‌ای؟ دستور می‌دهم شما را از جامعه مطبوعات بیرون کرده و به زندانت ببرند. گفتم: پرونده در شعبه دو بازرسی دادسرای شمیران موجود است. آیا مدرکی بهتر از آن می‌خواهید؟ مسعودی از فرط ناراحتی سفارت را ترک کرد.

چند روز بعد «قدسی مسعودی» مادر فرهاد به من تلفن کرد و اظهار داشت: مسعودی با شاه به مراکش رفته است. می‌خواهم پیش از مراجعت مسعودی با شما ملاقاتی داشته باشم. دعوت او را قبول کردم و به منزلش رفتم. خانم مسعودی گفت: چند روز پیش که با شمس پهلوی خواهر شاه به مشهد می‌رفتیم در داخل هواپیما شمس از من پرسید شایع است هنگامی که شما در فرانسه بودید فرهاد مستخدم منزل را کشته است. در جواب گفتم دروغ است، مستخدم منزل ما خودش خودکشی کرده است. معلوم شد این موضوع را شما انتشار داده‌اید. گفتم پیش از اینکه آقای مسعودی با شاه به مراکش برود در سفارت شوروی برخورد شدیدی با ایشان داشتیم. خانم مسعودی گفت برخورد با مسعودی را فراموش کن و حالا یک اعلامیه صادر کن و بنویس با تحقیقاتی که به عمل آمده «حسین پرورش‌نیا» خودکشی کرده است. گفتم اگر کسی خودکشی

کند گلوله را به پشت سر خود نمی‌زند بلکه از جلو خودکشی می‌کند. خانم مسعودی اصرار داشت که از جلو خودکشی کرده است در صورتی که چنین نبود خانم مسعودی گفت من نمی‌خواهم اعلامیه مورد نظر در اطلاعات چاپ شود و کارگران چاپخانه بفهمند، بدین جهت این پاکت را بر مخارج چاپ اعلامیه تقدیم می‌کنم و بعد هم هر چه بخواهید مضایقه نخواهم کرد پاکت را قبول نکردم و خدا حافظی کردم.

افشاگری جنایت یاد شده باعث شد ارتشبد فردوست که در آن موقع قائم مقام ساواک و رئیس دفتر ویژه نظامی شاه بود، راز این قتل مخفی را به اطلاع شاه برساند و شاه از نصیری خشمناک می‌شود که چرا وی در سال ۱۳۴۱ که رئیس شهربانی بوده در گزارش‌های روزانه خود واقعیت را به اطلاع نرسانده و در گزارش قید نکرده که فرهاد مسعودی با گلوله، مستخدم خود را کشته است. البته شاه نه به خاطر اجرای قانون و عدالت بلکه برای داشتن نقطه ضعف و مدرک علیه مسعودی در مواقع ضروری چنین می‌خواسته است. در نتیجه بر اثر گزارش دروغ نصیری در زمان ریاست شهربانی ارتقای درجه این معدوم را بیش از یک سال به عقب انداخت.

شایان ذکر است در مورخه ۴۶/۱۲/۸ طبق قرار قبلی خانمی قرار بود داستانی برای من تعریف کند و اگر قابل چاپ باشد در روزنامه به صورت پاورقی چاپ کنیم. این خانم که من نمی‌دانستم مأمور ساواک است، وقتی در مورخه ۴۶/۱۲/۸ با من ملاقات کرد اصرار داشت برای بازگو کردن داستان خود مرا با اتومبیل به خارج از تهران ببرد، ولی من زیر بار نرفتم...

... نقشه ساواک این بود که اگر این خانم موفق شد مرا به خارج از تهران ببرد، مأمورانی که به دنبال اتومبیل من بودند در خارج از تهران مرا بکشند و اگر به منزل رفتیم آن عده مأمور ساواک که مخفیانه به منزل من رفته بودند در داخل منزل، مرا به قتل برسانند

که در هر حال خدا تا کنون مرا از شر شیاطین محفوظ کرده است. بعد از ظهر مورخه ۴۶/۱/۸ که خانم «الف» مأمور مخفی ساواک از ماشین من پیاده شد، به منزل خودم آمدم و با مأموران ساواک و کلاتری و سرهنگ جلالی نماینده دادستانی ارتش و مردم اجتماع کننده در جلو منزل روبه‌رو شدم و پس از چند ساعت بازرسی منزل، مرا با مقادیر زیادی کتاب و روزنامه به زندان قزل‌قلعه بردند و مدت‌ها در سلول انفرادی بازداشت بودم و تا آستانه انقلاب بارها در سلول انفرادی زندان اوین بازداشت شدم.

آری حدود شش ماه، در یک سلول انفرادی با تحمل شکنجه در زندان مرگبار قزل‌قلعه بسر بردم تا اینکه بر اثر اختلاف فی‌مابین نصیری معدوم و فردوست به دستور ارتشبد فردوست آزاد شدم. ولی همواره به دستور نصیری از دسیسه‌ها و دشمنی‌های مأموران خبیث ساواک در امان نبودم و همیشه تلفن من در کنترل بود و زندگی‌ام در کمال سختی و مرارت می‌گذشت. ساواک به مدیرعامل شرکت دخانیات دستور داده بود که جز کار دفتری شغل دیگری در محل کارم به من ارجاع نشود.

درست است که عوامل قدرت نگذاشتند فرهاد مسعودی محاکمه و مجازات شود و خون آن جوان زحمتکش دهاتی به ناحق بر زمین ریخته شد و دادگستری هم خفقان گرفت، ولی قدرت عدل الهی به فرهاد امان نداد و انتقام خون آن دهاتی معصوم را گرفت. ماجرا از این قرار است که فرهاد مسعودی به عادت هر شب با پسر خانم «نیره ابتهاج سمعی» نماینده مجلس زمان طاغوت و یک جوان ارمنی به باده‌گساری و شبگردی و عیاشی می‌روند. بر اثر مست بودن سرنشینان اتومبیل، ساعت چهار صبح که از کاباره بیرون می‌آیند اتومبیل سواری فرهاد بر اثر سرعت سرسام‌آور به زیر یک تریلی می‌رود و چهار نفر از سرنشینان اتومبیل که عبارت از دو دختر و دو پسر بوده‌اند بر اثر جراحات وارده در بیمارستان فوت می‌کنند، اما در فاصله چند ساعت برای فرهاد در حال

احتضار از اروپا و آمریکا چند پزشک جراح با هواپیما وارد تهران می‌شوند و ظاهراً فرهاد را از مرگ قطعی نجات می‌دهند ولی مشیت الهی برای مجازات فرهاد بر این اساس بوده که فرهاد با اندام کج و معوج و فک شکسته زندگی مرگباری داشته باشد.^(۱)

فصل هفتم

شکنجه در ساواک

شهیدان شاهد

اگرچه ظاهراً ساواک وظیفه بازجویی و کسب اطلاعات از دستگیرشدگان را برعهده داشت اما واقعیت این است که بسیاری از زندانیان به دلیل مقاومت در برابر شکنجه‌های قرون وسطایی مأموران ددمنش ساواک تا سرحد مرگ شکنجه می‌شدند. آن‌چنان که قبل از حضور در دادگاه و تعیین مدت محکومیت به شهادت می‌رسیدند. از جمله شهید آیت‌الله حاج شیخ حسین غفاری و شهید آیت‌الله سعیدی که توسط جلادان ساواک در زیر شکنجه به شهادت رسیدند با این همه حتی در زمان پیروزی انقلاب، باوجود آنکه صبغه و هویت انقلاب ایران، اسلامی بود، نام امثال این بزرگان در برابر تبلیغات گسترده طیف چپ آمریکایی و روسی و منافقین کمتر مطرح شد و در حالیکه این گروه‌ها حتی با چاپ پوستره‌های اعضای بریده خود، درصدد چهره‌سازی از آنها

برآمده بودند، جوانان پرشور و انقلابی ایران اسلامی پوستری از این دو شهید ندیدند و این دو چهره تابناک به جرم روحانی بودن همچنان گمنام ماندند.

شهید آیت‌الله حسین غفاری در سال ۱۲۹۲ هـ ش در روستای دهخوارقان تبریز (آذرشهر فعلی) چشم به جهان گشود. پیشه پدرش کشاورزی بود، علاوه بر این در فصل‌های غیرزراعی به کارگری هم می‌پرداخت. در سن ۷ سالگی پدرش را از دست داد و مجبور شد همپای برادر و خواهرش برای تأمین زندگی کارگری کند.

در همان دوران به تشویق دایی‌اش در کنار کارگری به تحصیل علوم دینی پرداخت. وی در نوجوانی برای ادامه تحصیل به تبریزی رود و با بازکردن مغازه‌ای محقر به زندگی‌اش سروسامان می‌دهد.

در ۳۰ سالگی به قم مهاجرت کرده و در محضر آیات عظام آیت‌الله العظمی بروجردی (ره)، «قمی»، «فیض»، «خوانساری» و «کوه کمره‌ای» به تکمیل علوم دینی همت می‌گمارد.

آشنایی با خانواده روحانی مجاهدی چون آیت‌الله میرزاعلی مقدس تبریزی، صاحب امتیاز نشریه «الدین والحيات» زمینه‌ساز ازدواج وی با دختر این روحانی برجسته می‌شود. بدین ترتیب زندگی مشترک این شهید در یک زیرزمین استیجاری در محله فقیرنشین شهرقم (باغ پنبه) آغاز می‌شود. او که جهت تکمیل دروس حوزوی خویش همچنان کوشا و جدی بود، در پی یافتن استاد درس مکاسب، هنگامی که برای اولین بار بر سر درس حاج آقا روح‌الله حاضر می‌شود، از وجود آن همه طلبه سراپا شوق و مشتاق حیرت می‌کند و به تفاوت این کلاس با دیگر کلاس‌ها (به دلیل جذابیت و نوعی قاطعیت و معنویت در صدای استاد) پی می‌برد.

شهید آیت‌الله غفاری در ماه‌های محرم و صفر که دروس حوزه‌های

علمیه تعطیل می شد در جهت تبلیغ، ارشاد و آگاه سازی مردم از مظالم رژیم شاه به روستاهای دورافتاده زادگاهش آذربایجان می رفت. در سال ۱۳۴۱ زمانی که اعتراض های حضرت امام (ره) نسبت به تصویب لایحه استعماری انجمن های ایالتی و ولایتی، پشت رژیم شاه را لرزاند، شهید غفاری با سخنرانی های افشاگرانه اش نهضت تاریخ ساز حضرت امام (ره) و مرادش را یاری می نماید. در سال ۱۳۴۲ اعتراض های آتشین وی به طرح های آمریکایی و قیام مردم باعث شد تا در شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مأموران ساواک او را دستگیر و به زندان ببرند، در این تاریخ بالغ بر ۸۰ تن از علما و روحانیون همگام با نهضت اسلامی دستگیر و برخی از آنها در ساواک تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفتند.

شهید آیت الله غفاری پس از تحمل ۴۰ روز زندان و شکنجه در مورخه ۱۳۴۲/۶/۱۹ آزاد می شود اما باردیگر در مسجد خاتم الاوصیاء واقع در خیابان دماوند فعلی در تهران به افشای چهره پلید رژیم شاه و شکنجه های ساواک می پردازد.

این مقارن ایامی است که حضرت امام (ره) به ترکیه و عراق تبعید شده بودند.

یکسال بعد باردیگر در مورخه ۱۳۴۳/۱۰/۳۰ دستگیر و راهی شکنجه گاه های مخوف ساواک می شود و پس از تحمل دو ماه ونیم شکنجه در فروردین ماه سال ۱۳۴۴ آزاد می شود، اما هنگامی که شاه از گلوله های رضا شمس آبادی در کاخ مرمر، جان سالم به در می برد و به مردم دستور می دهد که برای رفع خطر از جانش در مساجد به دعا پردازند، شهید غفاری از این عمل سرباز می زند.

شهید غفاری تا سال ۱۳۵۰ در تمام سخنرانی هایش می کوشد تا حقانیت پیام حضرت امام (ره) را به گوش مردم به ویژه جوانان پرشور

برساند. وی در سخنرانی‌های پرشور خود شاه را به معاویه تشبیه می‌کند و از جوانان می‌خواهد تا در کنار فرزند رسول‌الله به مبارزه برخیزند. در آن ایام ساواک در مورخه ۱۳۵۳/۴/۱۲ شبانه به منزل شهید غفاری حمله می‌برد و در منزل ایشان مقداری اعلامیه و رساله حضرت امام(ره) را به عنوان اوراق مضره و سند جرم کشف و ضبط می‌نماید.

در مورخه ۱۳۵۳/۸/۵ به تحمل ۸ ماه حبس جنجالی محکوم می‌شود، جالب اینکه هر روز ۴ ساعت به مطالعه نهج البلاغه و قرآن کریم و تدریس زندانیان اختصاص می‌دهد و هر شب به قرائت دعای افتتاح می‌پردازد و در پایان از خداوند سبحان شهادت را طلب می‌کند. در این ایام دژخیمان ساواک، شهید غفاری را به جرم همراهی با نهضت حضرت امام(ره) و وجود اعلامیه‌ها و رساله‌های حضرت امام(ره) در منزلش، تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌دهند. این درست در دوران تصدی پرویز ثابتی بر اداره کل سوم و مسئولیت کمیته مشترک ضد خرابکاری است که وی در خاطرات خود به آن و صدها مورد دیگر اشاره نمی‌کند. وی که در این سال‌ها مجذوب امام و مرادش شده بود، به رغم دستگیری و زندان و شکنجه‌های متعدد و وحشیانه ساواک، در دادگاه فرمایشی رژیم منفور پهلوی، با رشادت مثال زدنی ندا می‌دهد که؛ دشمن خمینی کافر است.

سرانجام در روز چهارم دیماه سال ۱۳۵۳ در شرایطی به شهادت می‌رسد که به دلیل شکنجه‌های توان فرسای دژخیمان ساواک مدت دوازده روز در بیمارستان زندان بستری بود و دژخیمان ساواک ادعا می‌کنند که وی به دلیل بیماری درگذشته است.

«از ندامتگاه مرکزی تاریخ ۱۳۵۳/۱۰/۴

به تیمسار دادستانی محترم نیروهای مسلح شاهنشاهی شماره

۱۲/۱۴۰۱۴۸ / ۱۰۹۰۴۵

موضوع: اعلام فوت زندانی

محترماً مقام عالی را آگاه می‌سازم برابر گزارش سرکار استوار دوم خویش سیرت افسر نگهبان اندرزگاه شماره ده زندانی شماره ۱۰۹۰۴۵ به نام حسین غفاری که با قرار شماره ۴۰۱/۶۶/۱۰۶۷۸/۱ مورخ ۵۳/۴/۱۸ بازپرسی شعبه ۵ دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی به اتهام اقدام بر علیه امنیت کشور با زداشت و تحت پیگیری می‌باشد به علت (هیتروپانسیون و همورازی سرموال) در بخش داخلی ندامتگاه بستری و تحت درمان بوده است، برابر نظریه سرکار سرگرد دکتر یارسلطانی پزشک نگهبان بهداری ندامتگاه در ساعت ۱۵/۳۰ مورخه ۱۳۵۳/۱۰/۴ فوت نموده است، جنازه جهت تعیین علت مرگ به اداره پزشکی قانونی حمل مستدعی است مقرر فرماید نماینده آن دادسرا جهت انجام تشریفات قانونی حضور به هم رسانند.

رئیس ندامتگاه مرکزی سرهنگ محوری

افسر جانشین سرگرد فرزاد^(۱)

و اداره پزشکی قانونی نیز در حالیکه آیت‌الله غفاری به هنگام دستگیری و زندانی شدنش هیچ‌گونه‌ای نشانه‌ای از بیماری نداشت، در پاسخ علت فوت ایشان را سکت مغزی اعلام نمود!^(۲) لذا وجود تناقضات موجود در مکاتبات آنها که یکبار علت فوت را کهولت، بار دیگر سکت قلبی و در نامه‌ای دیگر خون‌ریزی مغزی اعلام کردند، حکایت از جنایت بی‌شرمانه ساواک در حق این روحانی مبارز داشت.

شهادت مظلومانه شهید آیت‌الله حسین غفاری آن هم در اوج اختناق حاکم بر جامعه که شعله‌ای در ظلمت استبداد شاهنشاهی بود برای رژیم

۱- باران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب ۲۲، شهید آیت‌الله حاج حسین غفاری، نشر مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۱۴۶.

۲- همان، ص ۲۱.

با پیامدهای زیادی همراه بود. از جمله تظاهرات طلاب شهر قم در مورخه ۱۳۵۳/۱۰/۵ و پخش اعلامیه شهادت ایشان در رادیو «صدای روحانیت مبارز ایران». همچنین این واقعه در مجامع دانشگاهی و حتی در خارج از کشور و در میان مسلمانان و شیعیان تاثیر شایان توجهی داشت و موجی از تحریکات انقلابی و افشاگرانه علیه رژیم پهلوی در خارج و داخل کشور ایجاد نمود و از سوی دیگر با توجه به فاصله چهارساله مابین شهادت این روحانی مجاهد تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی شهادت مظلومانه این عالم ربانی نقش تعیین کننده‌ای در روشنگری و آگاه‌سازی مردم و افشاری جنایات رژیم پهلوی داشت. حضرت امام (ره) در یکی از سخنرانی‌هایشان در مورخه ۱۳۵۷/۸/۱۳ با اشاره به این شهید فرمودند:

زجر ما این است که ما را حبس کردند، یا زندان بردند، یا زجر این است که پای بعضی از علما را اره کردند (اشاره به شهید غفاری) آقا! توی روغن سوزاند، زجر ما این است که ۱۰ سال، ۱۵ سال، ۸ سال، ۷ سال، علمای ما در حبس هستند.^(۱)

جالب اینکه تصویر جنازه شکنجه شده و سوخته شهید غفاری در اوج اقتدار رژیم و علی‌رغم رعایت شدید جوانب امنیتی ساواک به دست مبارزان افتاد و تبدیل به سند افشاگر جنایات ساواک و رژیم شاه شد:

در شرح این عکس آمده بود:

بدن آیت‌الله غفاری کاملاً متلاشی شده و پیشانی‌اش سوراخ و پاهایش در زیتون داغ سوزانده شده و با چنین حالتی به شهادت رسیده است...

روحانیون مبارز ایران خارج از کشور^(۲)

و سند ذیل درستی و صحت این عکس را به اثبات می‌رساند:

۱- به نقل از کتاب امام و روحانیت، ص ۳۰، دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سال ۱۳۶۲.

۲- باران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب ۲۲، نشر مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۲۴۷.

«از شهربانی کل کشور (اداره اطلاعات) تاریخ ۱۳۵۴/۳/۲۱
به: تیمسار ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور شماره
۳۴۱-۲۲-۴۵۷ بازگشت به شماره ۳۱۲/۱۲۷۸-۵۴/۲/۳۰
طبق بررسی های معموله، کلیه عکس های موجود در شهربانی با
عکس چاپ شده در اعلامیه مضره ارسالی تطبیق شد، گرچه
عکس همان عکسی است که در زندان گرفته شده و آثار و علائم
موجود در عکس کاملا معین نمود از عکس های موجود در بایگانی
اداره مربوطه استفاده شده است.»^(۱)

شهید غفاری در آخرین بازجویی های ساواک با شجاعت و صراحت
این گونه نوشت:

«من فکر می کنم تنها کسی که می تواند ایران را نجات دهد
آیت الله خمینی است.»^(۲)

و این جملات کافی بود تا شکنجه های مرگبار ساواک از سر گرفته
شود:

«به دنبال آن شکنجه های مرگبار ساواک ادامه یافت و او صبورو
مقاوم در برابر ضربات هولناک دژخیمان مقاومت کرد لب از لب
نگشود و در آستانه ۶۰ سالگی باسری که از ضربه ستمکاران
سوراخ شده بود و ران هایی که باروغن داغ سوخته بود و دودستی که
از ستم بی صفتان شکسته بود و صورتی که باد کرده بود و کبود شده
بود و انگستانی که له شده بود، به لقاء محبوب شتافت.»^(۳)

شهید آیت الله سید محمد رضا سعیدی

پس از آنکه دولت شاه به موج اعتراضات گسترده روحانیون و مردم در
اعتراض به تبعید امام خمینی از مقطع ۲۹ بهمن ماه ۱۳۴۳ و ۳۰ آبانماه

۱- سند ساواک مندرج در کتاب یاران امام به روایت اسناد ساواک، جلد ۲۲، ص ۲۵۳.

۲- مظفر، شاهی، ساواک ۱۳۵۷-۱۳۳۵، نشر مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ص ۶۶۲.

۳- شهیدای روحانیت، صص ۱۹-۲۴.

سال ۱۳۴۴ به این سو وقعی نهاد، بسیاری از روحانیون و پیروان ایشان جهت زیارت عتبات عالیات راهی عراق شدند تا به دیدار حضرت امام(ره) بروند و نگذارند رژیم‌های ایران و عراق به هدف خود که منزوی ساختن رهبری نهضت اسلامی بود برسند. زیرا این دو رژیم علی‌رغم تضادهایشان به دلیل استقلال رای و عمل حضرت امام(ره) هیچ یک دل خوشی از ایشان نداشتند.

در این میان «ساواک» در راه مقابله با موج سفرهای مردمی بسیاری از مشتاقان ملاقات با حضرت امام(ره) را که به دیدار ایشان رفته بودند، دستگیر و مورد بازجویی قرار می‌داد اما وجود حوزه‌های علمیه در شهرهای ایران و عراق به‌ویژه در شهرهای قم و نجف باعث شد تا ساواک هیچ‌گاه نتواند، از دیدار روحانیون با حضرت امام(ره) جلوگیری کند. ساواک حتی بسیاری از طرفداران حضرت امام(ره) را ممنوع الخروج کرده بود و با مراقبت دائمی از بیت ایشان در نجف می‌کوشید، عموم تحرکات و دیدارها را زیر نظر داشته باشد. جالب اینکه علی‌رغم حضور گروه‌های چپ چریکی تندرو که به صورت مسلحانه با رژیم شاه نیز درگیر بودند بازهم ساواک با حساسیت ویژه‌ای فعالیت‌های حضرت امام و یاران ایشان را دنبال می‌کرد:

در حالیکه در تمام دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ گروه‌های سیاسی - چریکی متعددی برضد رژیم پهلوی فعالیت می‌کردند اما ساواک طرفداران امام خمینی را با حساسیت قابل توجهی تحت مراقبت داشت، ساواک به تمام شعب خود دستور داده بود طرفداران و پیروان امام را پس از شناسایی، بدون اغماض تعقیب دستگیر و پس از بازجویی روانه دادگاه کنند تا موجبات محکومیت و مجازات آنان فراهم شود.^(۱)

در مرداد ماه سال ۱۳۵۲ ساواک به صورت آشکار پروژه «تار و مار نمودن طرفداران [امام] خمینی» را در دستور کار خویش قرار داد و بدین ترتیب صدها روحانی برجسته کشور دستگیر بازجویی و شکنجه و راهی زندانهای مخوف رژیم شدند.

یکی از چهره‌های تابناکی که از آغاز دهه ۱۳۴۰ لحظه‌ای از میثاق خویش با مقتدای خویش حضرت امام(ره) غافل نشد، شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی بود.

وی علاوه بر افشای فساد رژیم پهلوی در سخنرانی‌های خود علی‌رغم همه مراقبت‌های ساواک رابطه خود را با حضرت امام(ره) در نجف اشرف قطع نکرد.

پس از مدتی ساواک نام وی را در شمار طرفداران سرسخت امام خمینی(ره) قرار داد و کوچکترین افعال او را زیر نظر گرفت. با این همه وی در سال ۱۳۴۶ به صورت قاچاق از کشور خارج شد و در نجف اشرف با حضرت امام(ره) ملاقات کرد.^(۱)

نگاهی به اسناد ساواک نشان می‌دهد که این شهید از سال ۱۳۴۰ تحت شدیدترین فشارهای ساواک قرار داشته است و ساواک بارها از ایشان تقاضای نگارش التزام نامه مبنی بر سکوت در برابر رژیم پهلوی و قطع رابطه با حضرت امام(ره) نموده است اما ایشان از امضای نامه‌هایی از این دست سرباز می‌زد و در عموم سخنرانی‌های خویش از حضرت امام(ره) به عنوان یک رهبر که می‌تواند منجی تاریخی مردم ایران باشد ستایش می‌نمود. سرانجام ساواک در آبان‌ماه سال ۱۳۴۸ ایشان را ممنوع المنبر نمود.^(۲)

۱- شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی، به روایت اسناد ساواک، صص ۱۱۰-۱۱۱

۲- همان، صص ۱۹۶-۱۹۷.

در اوایل خرداد ماه سال ۱۳۴۹ هنگامی که خبر ورود گروهی از کلان سرمایه‌داران آمریکایی - که در جهت عقد قراردادهای اقتصادی و ایجاد یک کنسرسیوم به ایران آمده بودند - انتشار یافت حوزه علمیه قم طی اعلامیه‌ای افشاگرانه، غارت بیت‌المال مسلمین توسط اجانب را محکوم نمود و ساواک با این توجیه که تمجید صریح از حضرت امام (ره) فقط می‌تواند از قلم شهید سعیدی تراویده باشد، او را به دستور مقدم مدیرکل اداره کل سوم ساواک در مورخه ۱۳۴۹/۳/۵ احضار نمود تا به این روحانی مبارز هشدار داده باشد اما ساواک ایشان را به اتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی در زندان قزل‌قلعه زندانی نموده و تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار داد. شدت این شکنجه‌ها به گونه‌ای بود که از تحمل هر انسانی خارج می‌نمود. سرانجام نیز حضرت آیت‌الله سعیدی در مورخه ۱۳۴۹/۳/۲۱ در زیر شدیدترین شکنجه‌های مأموران ساواک به شهادت رسید.

در نهایت رژیم شاه در ارتباط با شهید سعیدی به این نتیجه رسید که در جهت جلوگیری از رسوایی بیشتر، آیت‌الله شریعتمداری را به کمک بطلبد.

«بدین ترتیب ایشان خواسته یا ناخواسته وارد میدان شد و به فردی به نام مشایخی مأموریت داد تا با تطمیع خانواده شهید سعیدی آنان را به سکوت وادار کند و یا بدتر آنکه آنها را به دروغ گویی بکشاند... آقای شریعتمداری و اطرافیان‌ش اطلاع نداشتند که (شهید) سعیدی به چیزی که در همه عمر خود نمی‌اندیشید پول و پول پرستی بود و زندگی محقرانه‌ای داشت خانواده‌اش هم به چنین وضعی عادت کرده بودند و هیچ‌گاه هزار تومان پول نمی‌توانست آنها را از راهی که برگزیده بودند منحرف سازد.

آقای شریعتمداری با فرستادن هزار تومان پول می‌خواست

ضمن احوالپرسی و دلجویی از فرزندان آن شهید به آنان توصیه کند که هرگز نگویند سعیدی در زندان به شهادت رسیده است که ممکن است برای آنان ناراحتی ایجاد شود. خانواده سعیدی با پرخاش به فرستاده شریعتمداری او را از خانه شان راندند و پول ارسالی را نپذیرفتند و دسیسه ساواک را خنثی کردند.^(۱)

شهادت با زبان روزه

شهید حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی اندرزگو در شمار مبارزانی بود که به رغم سالها مبارزه علیه رژیم شاه به دست سفاکان ساواکی نیفتاده بوده و به همین دلیل برای دستگیری این مبارز دوره دیده رژیم شاه جایزه‌های زیادی در نظر گرفته بود.

شهید اندرزگو معروف به شیخ عباس تهرانی در ماه رمضان سال ۱۳۱۶ هـ ش در خانواده‌ای از سادات تهران و در جنوب این شهر چشم به جهان گشود. وی پس از پایان تحصیلات ابتدایی، در جهت کمک به معیشت خانواده‌اش به کار در بازار پرداخت و همین مسئله زمینه آشنایی او را با هیئت‌های موتلفه اسلامی فراهم کرد. بدین ترتیب وی نیز پس از آشنایی با اعضای این هیئت به عنوان یکی از سربازان گمنام حضرت امام(ره)، وارد فعالیت‌های سیاسی شد. اعدام انقلابی حسنعلی منصور در روز اول بهمن ماه سال ۱۳۴۳ که وی در آن نقش پررنگی ایفا نمود، باعث شد تا به زندگی مخفیانه روی بیاورد و در پوشش‌های مختلفی ظاهر شود. او با اسامی شیخ عباس تهرانی، دکتر حسینی، ابوالقاسم واسعی، ابوالحسن نحوی، جوادی، به کشورهای افغانستان، پاکستان، لبنان و عراق سفر کرد.

۱- یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب بیست و نهم، ص ۲۴۴.

در اوایل سال ۱۳۵۷ و همزمان با بروز ظهور جلوه‌هایی از نهضت اسلامی مردم ایران شهید اندرزگو بر فعالیت‌های خود افزود و همین مسئله پس از سالها، شناسایی او را برای مأموران ساواک آسان ساخت. سرانجام پس از ماهها کنترل و مراقبت دژخیمان ساواک، وی در غروب روز نوزدهم ماه مبارک رمضان در حلقه محاصره مأموران کمیته مشترک ضدخرابکاری دچار شد. در حالی که به‌عنوان یک چریک ورزیده می‌دانست که رهایی از حلقه محاصره دشمن ممکن نیست، وارد درگیری با مزدوران ساواک شد و چنانکه خود گفته بود: «من هرگز سالم به دست ساواک نخواهم افتاد»، با لب تشنه و روزه‌دار توسط مأموران ساواک به شهادت رسید.

شیوه‌های شکنجه

ساواک روشی ددمنش و خونخوار داشت، به‌گونه‌ای که در اجراء، طراحی و حتی ابداع انواع شکنجه، یکی از پیشتازان سرویس‌های سرکوبگر امنیتی در جهان بود. افرادی که رنج و عذاب زندانیان را همچون خون برای خفاش مایه حیات جهنمی و تفریح فرح‌بخش تلقی می‌کردند. ساواک مهد صدور مانیفست گرگ‌های انسان‌نما بود و همچون استادان صهیونیستی‌اش که در گذر تاریخ بسیاری از آلام و دردهای بشریت را باعث شدند، این دست‌پروردگان صهیونیست‌ها هم به شکنجه‌های قرون وسطایی روی آورده به طوری که آثار این جنایات آن‌چنان مشهور است که نه تنها از لابه‌لای اسناد و گفته‌ها این حقایق دردناک رخ می‌نماید، بلکه پس از گذشت چند دهه از سقوط رژیم جبار و ستمگر پهلوی‌ها، هنوز آثار آن بر تن و جسم مردان و شیرزنانی از کشورمان بر جا مانده است.

دژخیمان ساواک در اجرای انواع شکنجه از هیچ چیزی دریغ نمی‌کردند. هم از ابزارها و دستگاههای شکنجه استفاده می‌کردند و هم بدون ابزار روش‌هایی را به کار می‌بردند که فرد را از نظر روحی و روانی از پا درآید. یکی از شکنجه‌گران معروف ساواک در اعترافات خویش نقل می‌کند که مأموران ساواک برای تحت فشار قرار دادن متهم، ابتدا نام او را به عنوان یکی از کشته شدگان در درگیری با مأموران در روزنامه چاپ کرده و سپس ورقه روزنامه را به متهم نشان می‌دادند و می‌گفتند:

«اگر همکاری کنی به روزنامه‌ها می‌گوییم اشتباه شده است.»^(۱)

یا اینکه برای تحت فشار قرار دادن متهم به نوامیس او در خانه‌اش تجاوز کرده و در زندان از مشخصات همسر او در مقابلش تعریف می‌کردند یا در جلوی چشمان او، همسروی را قربانی خوی سگی خود می‌کردند.

همانگونه که در بخش‌های قبلی ذکر آن رفت علاوه بر اسناد مختلف که ثابت‌کننده شکنجه‌های مختلف در ساواک و به‌ویژه در کمیته مشترک ضدخرابکاری است، اظهارات زندانیان سیاسی قبل از انقلاب و اعترافات شکنجه‌گران، بعد از انقلاب مشخص می‌کند که بیش از نود نوع شکنجه اجرا می‌شده است.

تعدادی از شکنجه‌های رایج در کمیته مشترک ضدخرابکاری به این شرح بوده است:

«شلاق، آپولو، قفس داغ، سوزن زیر ناخن کردن، ناخن کشیدن، شوک الکتریکی، سوزاندن با آتش سیگار، درآوردن کتف، شکستن فک، و...»^(۲)

همچنین یکی از مجاهدان مقاوم و نستوه در زندان‌های رژیم پهلوی

۱- حسن پور، قاسم، «شکنجه‌گران می‌گویند»، سند شماره ۳۹، ص ۴۳.

۲- خلیلی، مهیار، شکنجه در کمیته مشترک پهلوی، تهران، موزه عبرت، ۱۳۸۶، ص ۱۲.

به نام عزت الله شاهی به ابزارهایی که برای شکنجه استفاده می شد، اشاره می کند و اینچنین می گوید:

«آویزان کردن از سقف، دستبند قبانی، آویزان کردن صلیبی به شوک الکتریکی آپولو، سوزاندن جاهای حساس بدن با فنک و شعله شمع، قفس هیتردار، صندلی هیتردار، باتوم برقی و از همه بالاتر شلاق با کابل برقی را می توان از متداول ترین شکنجه های جلادان و مأموران شکنجه کمیته مشترک برشمرد.»^(۱)

در دوره ریاست تیمور بختیار بر ساواک و آغاز شکل گیری این سازمان، ابتدا از کارشناسان آمریکایی برای آموزش نیروهای ساواک و آموختن انواع شکنجه ها استفاده شد که با موافقت محمدرضا پهلوی همراه بود و پس از آن علاوه بر آمریکایی ها، انگلیسی ها و اسرائیلی ها نیز به آموزش نیروهای ساواک پرداختند.

در دوران بختیار اقرار متهم در هر شرایطی، محکمه پسند محسوب می شد، ولو آنکه این اقرار در سلول های انفرادی زندانیان تحت شکنجه باشد. این دادگاه ها نیز بیشتر به صورت نمایشی اجرا می شد و از وکیل تسخیری نیز کاری ساخته نبود یا نمی خواست کاری انجام دهد. زندان های انفرادی شباهت زیادی به قفس داشت؛ زیرا ابعاد آن حداکثر ۲×۲ متر بود، آجری و نمناک بود و از نور و هوای مناسب محروم بود. به خاطر این شرایط زندانیان، شب و روز خود را فراموش کرده و حساب روزها از دستشان خارج شده بود.

بازجویی نیز به بدترین شیوه ممکن انجام می شد، یعنی برای شکستن اراده متهم از هر روش ممکن استفاده می شد، شلاق زدن به عنوان یکی از روش های سریع شکنجه تا پایان عمر ساواک با کسب تجربه و مهارت های خاص به صورت گسترده مورد استفاده قرار گرفت.

بی‌خوابی دادن به متهم از طریق آب، نور و زدن سیلی به صورت، متداولاً مورد استفاده قرار می‌گرفت، این اقدام تا بیش از ۴۸ ساعت انجام می‌شد. تا جایی که متهم وادار به اعتراف گردد، در این دوره توهین کردن، سیلی زدن، با مشت به دهان کوبیدن و دهان را پر از خون کردن، آتش سیگار پشت سر و دست گذاشتن از کارهای عادی و مثلاً در شمار ناز و نوازش [زندانی بود]...

شخصی خود ناظر بود که یک نفر از مأموران ساواک (گویا سیاحت‌گر) آخر شب‌ها به سلول وارد می‌شده و زندانی مزبور را تهدید می‌کرده که به زن او تجاوز خواهد کرد، سرانجام یک شب در حال مستی سر وقت زندانی می‌رود و با صدای بلند از مشخصات... زن متهم تعریف می‌کند در این وقت طاقت زندانی تمام شده و با صدای بلند گریه می‌کند.^(۱)

این شیوه‌های وحشیانه، پس از دوران بختیار نیز به صورت حادثه و تکامل یافته‌تری ادامه یافت، به گونه‌ای که هر روز شکنجه‌گران در راه گرفتن اطلاعات از زندانیان، از وسایل و روش‌های جدیدتری برای شکنجه استفاده می‌کردند. این موارد تنها بخش کوچکی بود از کارنامه سیاه و دهشتبار ساواک که با وحشیانه‌ترین و غیرانسانی‌ترین شیوه‌ها سعی در سرکوب نهضت مردم ایران داشت، شیوه‌ای که به دلیل ایمان و صبر و استقامت بالای مردان و زنان انقلابی هیچ‌گاه مؤثر نیفتاد.

جالب آنکه در طراحی انواع شکنجه و ابداع آنها، ساواک به دستاوردهایی رسید که برای همیشه نام کثیف آنها را در صفحات سیاه ظلم و خونخواری تاریخ رژیم ستمشاهی ثبت می‌کند. در اینجا به دو عدد از ابزارهایی که ساواک برای این کار استفاده می‌کرد اشاره می‌کنیم.

۱- آپولو ۲- قفس داغ.

۱- صدی‌پور، سعید، شکنجه در رژیم شاه، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صص ۱۰۶-۱۰۵.

آپولو را اکثر شکنجه‌شدگان می‌شناسند؛ چرا که یکی از آشناترین و مخوف‌ترین ابزار شکنجه برای زندانیان بود و علت نام‌گذاری آپولو نیز شباهت آن به سفینه آپولو بود که در آن، دست‌ها و پاها و سر مهار می‌شد. لیکن در این وسیله سر زندانی با محفظه فلزی مهار و دست و پاها نیز به توسط بست‌های فلزی ثابت می‌شد. بدین ترتیب کلاه فلزی باعث می‌شد که موقع شلاق خوردن صدای ناله زندانی تشدید شده و تأثیر مضاعف و مخربی بر روی سیستم عصبی و شنوایی او گذاشته شود. از طرفی خود بست‌های فلزی هم آن‌چنان محکم بسته می‌شدند که باعث زخمی شدن پوست و گوشت و استخوان مچ دست‌ها و پاها شده و موجب دردهای طاقت‌فرسایی می‌گشت.

سوزاندن انسان‌ها در قفس داغ، یکی دیگر از وحشیانه‌ترین ابزارهایی است که یادآور کوره‌های آدم‌سوزی نازی‌ها است. روش کار به این صورت بود که بعضی از زندانیان را در قفس کوچکی که زندانی فقط به صورت چمپاتمه می‌توانست در آن قرار گیرد، جای می‌دادند و اجاق برقی زیر آن را روشن می‌کردند. قفس به تدریج داغ می‌شد و آن قسمت از اعضای بدن زندانی که با بدنه قفس در تماس بود می‌سوخت تا جایی که بعضی مواقع منجر به مرگ می‌شد.^(۱)

شهید اسماعیل اکبری‌ان آذر یکی از قربانیان این روش وحشیانه است. ساواک برای سرپوش گذاشتن به این قضیه گزارش می‌دهد که این فرد بر اثر خوردن کلیپس و سوزن ته‌گرد خودکشی کرده در صورتی که پزشکی قانونی حقیقت دیگری را گزارش می‌دهد. این نوع از پرونده‌سازی ساواک همیشه با تأیید و تأکید مقامات رده بالای رژیم پهلوی همراه بوده است. این اسناد نشان می‌دهد که حتی دستگاه قضایی از جمله دادرسی

۱- خلیلی، مهیار، شکنجه در کمیته مشترک پهلوی، تهران، موزه عبرت، ص ۱۹۳.

نیروهای مسلح نیز به ملعبه‌ای در چنگ ساواک تبدیل شده بود:

«به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی

شماره ۳۸۸۵-۶۸۱ ک تاریخ ۵۴/۲/۶

نخست‌وزیری

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

س.و.ا.ک

درباره: اسماعیل اکبری‌ان‌آذر

متهم مذکور که از نظر جسمی ضعیف و مریض حال بود، پس از چند جلسه بازجویی دچار انفعال روحی شدیدی گردید و چندین بار در سلول انفرادی‌اش در صدد خودکشی برآمد که مأموران از عمل او جلوگیری، لیکن مشارالیه با تعدادی سوزن و کپسول و بلعیدن اشیاء فلزی مذکور دچار خونریزی شدید معده شد که پس از اطلاع از چگونگی امر بلافاصله به بیمارستان منتقل، اما با وجود کوشش پزشکان مربوطه در تاریخ ۵۳/۱۲/۲۹ در بیمارستان مربوطه فوت نمود.

علیهذا بدین وسیله چهارده برگ پرونده اتهامی نامبرده و گزارش معاینه جسد و پروانه دفن وی جهت استحضار و اقدامات مقتضی به پیوست ایفاء می‌گردد. خواهشمند است دستور فرمایید از نتیجه رسیدگی‌های معموله این سازمان را آگاه سازند. ضمناً نام پدر وی در پروانه دفن و گزارش معاینه جسد اداره پزشکی اشتباهاً اسماعیل درج شده است.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارتشبد نصیری

□ □ □

اداره کل پزشکی قانونی

گزارش معاینه جسد

شماره تاریخ: ۱۳۵۴/۱/۲۸

پزشکی قانونی تشخیص پزشکی قانونی: سوختگی و عوارض آن

بازپرس: سرکار

مشخصات جسد:

نام اسماعیل نام پدر: اسماعیل [حسینعلی]

شهرت: اکبریان آذر سن: در حدود ۲۵ سال

تاریخ معاینه: ۵۴/۱/۲۸ ساعت معاینه: ۱/۴۵ صبح

محل معاینه: بیمارستان شهربانی

شماره پروانه دفن: ۶۲/۷۲

اعلام کننده: کمیته مبارزه با خرابکاران

تاریخ فوت: ۵۴/۱/۲۸

شرح معاینه جسد: مردی است در حدود بیست و پنج ساله که به علت فساد نعشی تشخیص سن دقیق وی مقدور نیست. سوختگی در پای وی و ساق هر دو پا دارد که شروع به التیام نموده و در بعضی جاها عفونی شده است. چشمان وی کاملاً گود رفته و نشانه‌های سوء تغذیه شدید دیده می‌شود. آثاری از خفگی و خفه‌کردگی و مسمومیت ندارد. علت مرگ سوختگی و عوارض آن می‌باشد. پروانه دفن بنا بر اعلام کمیته مبارزه با خرابکاران به نام وی صادر شد. ۵۴/۱/۲۸

نماینده دادستان ارتش - سرگرد جعفر آکل

□ □ □

شماره: ۶۲۷۲ تاریخ: ۱۳۵۴/۱/۲۸

اداره کل پزشکی قانونی

پروانه دفن

به موجب این برگه اجازه دفن اسماعیل، فرزند اسماعیل [حسینعلی]، شهرت اکبری آذر سن: بیست و پنج ساله که به علت سوختگی و عوارض آن در تاریخ ۵۴/۱/۲۸ درگذشته است داده می‌شود.

پزشکی قانونی»

همانگونه که ملاحظه می‌شود در سند اول تاریخ فوت ۵۳/۱۲/۲۹

اعلام شده است اما در سند بعدی تاریخ فوت ۵۴/۱/۲۸ قید شده است

که مبین سندسازی‌های دروغین ساواک است. البته از روش‌های دیگری نیز برای شکنجه استفاده می‌شد که، برهنه کردن، توهین، فحاشی به ناموس و عقاید فرد، سوزاندن مقعد و مناطق حساس بدن و غیره امر عادی آن بود.

حجت‌الاسلام والمسلمین محمد محمدی ری‌شهری با ذکر خاطرات خود از زمان دستگیری و بازجویی ساواک مشهد، به گوشه‌ای از این آزارها اشاره می‌کند:

«هفته‌ای یک بار برنامه حمام بود، که ما را به حمام پادگان می‌بردند. به استثنای ما، همه در حمام برهنه بودند. مشاهده این وضع بسیار تلخ و ناراحت کننده بود. آخرین باری که ما را به حمام بردند، عاجزانه به خداوند متعال عرض کردم که خدایا! ما را دیگر اینجا نیاورند! همان طور هم شد. پس از آن ما را به زندان عمومی منتقل کردند و این ماجرا تکرار نشد.»^(۱)

یکی دیگر از مقاومان^(۲) در این باره می‌گوید:

«مرا با چشم بسته به ورامین و از آنجا به تهران منتقل نمودند. در اتاق بازجویی اوراقی را به من داده و گفتند بنویس. با خود نجوا کردم «نمی‌شود گفت، لب از لب واکنی دهها نفر را به این جهنم خواهی کشاند» مطالبی غیر مرتبط بر روی اوراق نوشتم و بازجو با نگاهی به آنها بلافاصله مرا به تخت بست و ضربات شلاق بود که بی در پی بر پاهایم فرود می‌آمد و من تا ۸۵ ضربه آن را شمردم و دیگر متوجه نشدم تا اینکه چشم باز کردم و دیدم در سلول هستم. روز بعد مرا به اتاق آپولو بردند و بازجو مرا بر روی تخت آپولو نشانند و سپس تاول‌های متعدد ناشی از شکنجه را کف پاهایم بود با میله نوک تیزی که در دست داشت پاره نمود. روز بعد مجدداً مرا به اتاق بازجویی برده و به جز لباس زیر همه لباس‌هایم را درآوردند و

۱- خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین ری‌شهری، ص ۱۸.

۲- حجت‌الاسلام حسین خدادادی که در تاریخ ۵۴/۶/۱۱ دستگیر و به شش سال زندان محکوم گردید.

از طریق دست به سقف آویزانم کردند و در همان حال شورتم را به الکل آغشته نموده و آتش زدند که موجب سوختن نقاطی از بدنم شد و در عین حال مقاومت من تعجب آنها را برانگیخته بود.»^(۱)

شہید حجت الاسلام محمد منتظری کہ در جریان حملہ تروریستی منافقان کوردل در ہفتم تیرماہ ۱۳۶۰ جزو ۷۲ یار شہید آیت اللہ بہشتی بود کہ عروج عاشقانہ کردند، نیز از مقاومان و شکنجہ شدگان زندانہای ساواک بود. او افشاگریہایی می کند کہ قلم شرم از گفتن آنها دارد اما با این وجود در جہت شناساندن ماہیت پلید ساواکیہا و بی اعتقادی و کفر آنها بہ دین و مذهب مفید است. دل پاک آن شہید ہنگامی بہ درد می آید کہ توهینہا و فحاشیہای بازجویی و حشی ساواک را بہ مقام شامخ امام زمان (عج) و حضرت امام خمینی (رہ) را می شنود:

«ہمہ جلسات بازجو از فحشہای ناموس و فحش بہ افراد ارزندہ و غیرہ بی بہرہ نبود و در اغلب آنها بہ حد افراط می رسید. خوب بہ یاد دارم کہ در روز فلک کردن ضمن فریادہا امام زمان (عج) را یاد کردم کہ یک دفعہ یکی از بازجوہا گفت: امام زمان کیہ! آن قدر این جملہ مرا کوبید کہ حد نداشت و آن چنان شرم آور بود کہ یکی از آنان انگشت خود را بہ مجرای بینی قرار داد و صوت (ہیس) را در خارج بہ وجود آورد. آن روز آن قدر بہ حضرت آیت اللہ العظمی خمینی ناسزا گفتند و دشنام دادند کہ بی نہایت شرم آور بود.»^(۲)

وی در بخشی از این شکایت نامہ از جریان سوزاندن بدن با بدنہ بخاری سخن می گوید:

«شب دوشنبہ ۴۵/۱/۱۷ بعد از شکنجہہای زیاد در پیش از ظہر و بعد از ظہر، ساعت ۹ شب بود کہ آقای ازغندی وارد شد و

۱- حسن پور، قاسم، «شکنجہ گران می گویند»، نوار شمارہ ۵۳، مصاحبہ تاریخ ۱۳۸۲/۱/۳۱، ص ۹۱.

۲- همان، سند شمارہ ۲۳۴، صص ۳۹۰-۳۹۲.

گفت: امشب نوشتنی نداریم و حساب قانون هم در بین نیست، فقط باید اقرار کنی و... این دستوری است که من باید اجرا کنم... وی آنقدر آن شب تهدید کرد و سیلی و شلاق زد که حساب ندارد. بعد از آن (بی ادبی است) با زور سلوار مرا می‌کند و نشیمنگاه مرا به بخاری که بدنه آن سرخ بود، چسباند. می‌گفت: خودت بچسبان. اما چون خودم آن طور که مراد او بود، نمی‌چسباندم، جلوی من ایستاد و دستان مرا می‌گرفت و به موضعی که ناگفتنی است، آن عمل را اجرا می‌ساخت. در آن وقت بود که آیه شریفه: «یا نارکونی برداً و سلاماً»^(۱) بر زبانم جاری شد و با وجود زخم‌ها و تاول‌های زیاد، معجزه آشکار، و درد آن بسیار ناچیز بود.»

او همچنین از استفاده مفرط بازجویان از شلاق سیمی و شکنجه متهمان از طریق آن گلایه کرده و می‌نویسد:

«اگرچه در اکثر جلسات بازجویی، شلاق بدون حساب به کار می‌رفت ولی در جلسه اول بازجویی که در روز چهارشنبه ۴۵/۱/۳ اتفاق افتاد، در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر بود که اینجانب را به دفتر زندان احضار کردند. این روز آقایان جوان و ازغندی (کریمی) بازجویی می‌کردند. شلاق و سیلی و لگد، اورت بود و در حدود یک از شب رفته بود که از بازجویی فارغ شدم. ولی آن شب گفتند: اینها که تو گفتی و ما نوشتیم همه مزخرف است. سپس آنها را پاره و در بخاری ریخته سوزاندند. خلاصه آن قدر با شلاق سیمی پوشیده از پلاستیک، بدن مرا مورد حمله قرار دادند که تا یک ماه آثار آن در بدن من یافت می‌شد. اینان ملاحظه محل ضرب شلاق را نمی‌کردند، می‌زدند به هر جا که می‌خواست وارد شود.

از سر و پشت گردن و کف دست و بازوان و شانه گرفته تا کمر و ران و پا و نشیمنگاه، همگی با نصیب [بودند] و بی بهره نبودند.»

این شکنجه‌گری افراطی با شلاق توسط جلادانی چون دکتر حسینی

(شعبانی) انجام می‌شد. مراد نانکلی از شهیدان مظلوم شکنجه ساواک، به گونه‌ای شکنجه شده بود که کنده شدن پوست پاهایش را پزشکی قانونی ستمشاهی نیز تأیید می‌کند. ساواک در پرونده‌سازی برای این شهید ابتدا سعی می‌کند ضایعه آن را نارسایی کلیوی اعلام کند اما در پرونده پزشکی قانونی آن را خودکشی بر اثر برخورد جسم سخت به سر اعلام می‌کنند! جالب آنکه در پرونده موجود در اسناد ساواک، قاعده جمجمه که عملاً پشت سر فرد مضروب است، به عنوان محل فرود ضربه ذکر می‌شود. در این پرونده‌سازی خنده‌دار و مضحک خودکشی این فرد، ضربه خودش به پشت سرش ذکر می‌شود که از نظر عقلایی این نوع خودکشی سابقه نداشته است.

نادری‌پور (تهرانی) شکنجه‌گر ساواک پس از دستگیری درباره شهید نانکلی لب به سخن می‌گشاید و آن را به عوامل ساواک نسبت می‌دهد:

«ادعای مادر داغ‌دیده نانکلی در مورد به شهادت رسیدن فرزندش صحت دارد. همان طور که قبلاً نیز در اوراق بازجویی نوشته‌ام، مراد نانکلی به علت آنکه اطلاعات خود را نداده بود به کمیته مشترک منتقل و بر اثر شکنجه توسط حسینی و احتمالاً ضربه شدید با مشت به قلبش شهید شده است. وی از جمله معتقدین واقعی به اسلام و مجاهدان و مدافع جامعه توحیدی بوده است و از همان زمان از امام خمینی تقلید کرده است.»^(۱)

در اسناد به دست آمده از ساواک شرح ماقع شهادت شهید نانکلی این‌گونه آمده است:

»
شهربانی کل کشور
محرمانه

از: اداره بهداشتی

به: تیمسار ریاست کمیته مشترک ضدخرابکاری

شماره: ۱۷-۱-۵/۷-۲۴

تاریخ: ۵۳/۷/۱۰

موضوع: بیماری

زندانی آن کمیته روز ۵۳/۶/۱ به علت نارسایی کلیوی در اثر ضایعات پوستی و عضلانی و کوفتگی تمام عضلات بدن در بخش جراحی بیمارستان شهربانی بستری و در تاریخ ۵۳/۶/۱۹ به علت سندروم کراش فوت نموده است.

رئیس اداره بهداری شهربانی کشور - سر تیپ دکتر مختاری
از طرف - دکتر زندگی

گیرنده:

□ □ □

اداره کل پزشکی قانونی

گزارش معاینه جسد

مشخصات جسد:

نام مراد: نام پدر عزیزمراد شهرت نانکلی

سن: ۲۵ سال تاریخ معاینه: ۵۳/۷/۲۳

ساعت معاینه: ۱۱ صبح محل معاینه:

شماره پروانه دفن: ۶۲۶۴ شماره فتوگرافی:

اعلام فوت (نوع حادثه): خودکشی در اثر برخورد به جسم

سخت محل حادثه: محل فوت:

اعلام کننده: کمیته مشترک ضدخرابکاری

تاریخ فوت: اوایل شهریورماه ۱۳۵۳

شرح معاینه جسد: جوانی است در حدود بیست و پنج ساله با اندام بسیار لاغر و چشمان گود رفته که از سوء تغذیه رنج می برده است. علائم خفگی و خفه کردگی و مسمومیت ندارد. پوست رفتگی که شروع به التیام نموده در محل قوزک پای چپ و پشت پای چپ و خراشیدگی در پای راست دارد. سینه و شکم باز شد.

ریہ‌ها پر خون می‌باشند، در ریہ‌ها کانون‌های عفونی به‌طور پراکنده دیده می‌شود. پوست سر باز شد، زیر پوست سر و استخوان‌های جمجمه آثار خون مردگی و ضربه و شکستگی ندارد. سر باز شد پرخونی شدید در عروق مغزی و خونریزی [ناخوانا] قاعده جمجمه خصوصاً نیمه راست دیده می‌شود. خون مردگی شدید در استخوان شقیقه‌ای چپ سر و شکستگی در استخوان شقیقه‌ای چپ دیده می‌شود. سایر اسما و احضاء حالت عادی دارند. علت مرگ شکستگی قاعده جمجمه، خونریزی مغزی در اثر برخورد سر به جسم سخت می‌باشد، پروانه دفن بنا بر اعلام کمیته به نام وی صادر شد. - ۵۳/۷/۲۳)

□ □ □

شماره: ۶۲۶۴

تاریخ: اوایل ماه ۶ سال ۱۳۵۳

اداره کل پزشکی قانونی

پروانه دفن

به موجب این برگه اجازه دفن مراد فرزند عزیز مراد شهرت نانکلی سن بیست و پنج ساله که به علت شکستگی قاعده جمجمه و خونریزی مغزی در تاریخ اوایل شهریور ماه ۱۳۵۳ درگذشته است. پزشکی قانونی

چگونگی پوست‌کن شدن پاها که در اسناد پزشکی قانونی ذکر آن می‌رفت، را بهتر است از زبان یکی دیگر از شکنجه شدگان ساواک بخوانیم. آقای علی دانش‌پژوه این نوع شکنجه و تأثیرات آن را این‌گونه شرح می‌دهد:

«متهم را روی تخت شلاق خوابانده، مچ دست‌ها و پاهای او را محکم به تخت فلزی می‌بستند و آنگاه شروع به شلاق زدن می‌کردند. بر اثر درد و فشار ناشی از فرود آمدن ضربات شلاق و واکنش شدید اندام و از جمله پاها که بر اثر حرکات مستمر و تماس

با تخت و تسمه نگهدارنده دچار خراشیدگی شدید و کنده شدن گوشت و پوست پا می‌شد که آثار آن تا مدت‌ها باقی بود.^(۱)

ساواک و سهمیه ۲۰ کیلویی تریاک

یکی از روش‌هایی که در زندان ساواک متداول اما کمتر به آن پرداخته شده است، معتاد کردن زندانیان سیاسی بود. براساس یکی از دست‌خط‌های نعمت‌الله نصیری رئیس سازمان اطلاعات و امنیت یا به عبارتی همان ساواک، این سازمان ۲۰ کیلو سهمیه تریاک داشت که بخشی از آن به مصرف شکنجه‌گران می‌رسید تا بتوانند راحت‌تر و با خیالی آسوده مرگبارترین شکنجه‌ها را انجام دهند و بخشی دیگر صرف زندانیان سیاسی می‌شد که ضعیف‌تر بودند و پس از اعتیاد هم می‌شد از آنها اعتراف گرفت و هم به این روش از آنها خبرچین ساخت. نامه محرمانه نصیری که از قلب دخمه‌های ساواک و همراه با هزاران سند دیگر به دست آمده، نشان دهنده این است که تریاک ساواک باید از طریق رسمی تأمین می‌شد که خود ملزم به امضای هیئت وزیران و موافقت شخص شاه بود.

اعتراف دژخیم به فساد و تباهی رژیم پهلوی

پرویز ثابتی پس از سال‌ها سکوت و همکاری با موساد با انتشار کتابی حجیم در آمریکا - که با تبلیغ رسانه‌هایی همچون بی‌بی‌سی و... همراه بود - دوباره آشکارا وارد عرصه سیاست شد، ضمن آن که مذبوحانه می‌کوشد تا در جای جای کتاب کذائی خود و حتی با گزینش غزلی از

۱- مصاحبه با علی دانش‌پژوه، زندانی سیاسی رژیم پهلوی، ۸۴/۷/۲۳ «شکنجه‌گران می‌گویند»، قاسم حسن‌پور، ص ۶۲.

حافظ به نوعی چهره خشن خود را انکار کند. در این غزل مدعی می شود بنده عشق است و از هر دو جهان آزاد. اما در همان صفحات نخست پیشگفتار ویراستار کتاب، بهایی بودن وی و هم چنین تعریف و تمجید و طرفداری از پدر و پسر جلاد و نوکر صفت - رضا خان و محمدرضا پهلوی - خبث ذات خود را به اثبات می رساند. (۱)

جالب اینکه ثابتی در مقدمه کتاب خود ضمن ستایش بسیار از محمدرضا و پدرش باز هم نمی تواند جنایات رژیم شاه را انکار کند:

«... به علت ارائه گزارش های تحلیلی راجع به مسائل سیاسی جاری کشور به ریاست بخش بررسی های سیاسی در امور امنیت داخلی منصوب شدم در این سمت در تجزیه و تحلیل مسائل از همان ابتدا خواستم به رده های بالاتر در ساواک و کشور و شخص پادشاه این نکته را توجه دهم که تأمین امنیت کشور تنها از طریق سرکوب و مبارزه با سازمان ها و گروه های مخالف و برانداز امکان پذیر نیست. در یکی از گزارش های اساسی نوشته بودم فقر، فساد و بی عدالتی موجب عدم رضایت و روی گردانی و توسل به اقدام های ضد امنیتی می شود. سرکوب این اقدامات نیز آثار و عوارضی به جای گذارده و عکس العمل های جدیدی را سبب می شود و این دور باطل همچنان ادامه خواهد یافت تا اینکه سرچشمه آنچه موجب روی گردانی مردم از رژیم می شود، به حداقل برسد...» (۲)

وی در ادامه ضمن ستایش از عملکرد خویش درباره مبارزه با فساد که غیر قابل باور می نماید، به مواردی از فساد و دوران پهلوی دوم اشاره کرده و می نویسد:

«در طول دوران خدمت گزارش های مستندی ارائه داده ام که

۱- نابتی، پرویز، در دامگه حادثه، گفت و گوی عرفان قائمی فرد، چاپ نخست، ۲۰۱۲ میلادی، نشر شرکت کتاب آمریکا، ص ۹.
۲- همان، ص ۱۷.

چندین بار برای تهیه گزارش‌ها مورد مؤاخذه و بازخواست قرار گرفته‌ام تا آنجا که در سال ۱۳۵۰، اسدالله علم وزیر دربار و سپهبد ایادی و امیر هوشنگ دولو از نزدیکان شاه به علت اتهاماتی که من به آنها وارد می‌کردم علیه من به شاه شکایت بردند و من از طرف شاه تهدید به محاکمه نظامی شدم و دلیل اینکه شاه مثلاً گزارش تحلیلی مرا در آذر ۱۳۵۵ نپذیرفت این بود که او تصمیم گرفته بود با دولت جدید آمریکا - کارتر - به جای تقابل تعامل کرده و درگیری ایجاد نکند.»^(۱)

جالب اینکه وی هیچ اشاره‌ای به نقش خود و ساواک در گسترش دیکتاتوری فاسد شاه نمی‌کند. اما بسیاری از ناگفته‌ها از زبان شکنجه‌گران ساواک بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی در حافظه تاریخ ثبت شد.

اعترافات تکان‌دهنده

هنگامی که با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام (ره)، طومار رژیم شاهنشاهی پیچیده شد و با انحلال تشکیلات ساواک، ساختمان‌های مخوف این سازمان به موزه جنایات شاه تبدیل شد، بسیاری از شکنجه‌گران معروف ساواک به دام نیروهای انقلاب افتادند و در دادگاه‌های انقلابی محاکمه شدند که در این میان چند تن از آنها گوی سبقت را در قساوت و شقاوت از همکاران خود ربوده بودند.

یکی از این شکنجه‌گران بهمن نادری پور معروف به (تهرانی) بود. وی در ابتدا به عنوان مسئول بایگانی جذب تشکیلات ساواک شد اما خوش خدمتی‌هایش باعث شد تا به بخش جمع‌آوری خبر در گروه‌های مارکسیستی انتقال و در همان حال جهت اخذ مدرک کارشناسی بدون کنکور به دانشگاه راه یابد.

۱- ثابتی، پرویز، در دامگه حادثه، چاپ نشر شرکت کتاب آمریکا، ص ۱۸.

وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به دلیل جرائمی که
جملگی بدان‌ها معترف بود، به اعدام محکوم شد. دلایل اتهام
وی به قرار زیر بود:

- ۱- اقرار صریح متهم به داشتن سمت بازجویی از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳ که متهم به‌طور مثال بازجوی یوسف زرکاری و جمشید سپهری بوده است.
- ۲- اقرار متهم به شرکت در به شهادت رساندن ناجوانمردانه ۹ نفر از مجاهدان و مبارزان راه حق و آزادی...
- ۳- اقرار متهم در دستگیری و شرکت در به شهادت رساندن مبارز حق‌شناس سیدعلی اندرزگو معروف به شیخ عباس تهرانی.
- ۴- شکنجه و قتل سه تن از مبارزان به نام‌های سعید قراچورلو، محمود وحیدی و محمدرضا کلانتری
- ۵- شرکت در کمیته‌های به اصطلاح «انتقام» و «ماهان»^(۱) در لحظات اوج‌گیری انقلاب اسلامی.
- ۶- شرکت در دستگیری و شکنجه منجر به شهادت ابراهیم پوررضا خلیق
- ۷- اقرار در صفحات مختلف پرونده به شکنجه بی‌گناهان به وسیله کابل، قفس آهنی، آپولو، بی‌خوابی دادن، شوک الکتریکی و غیره.
- ۸- شرکت در شکنجه و به شهادت رساندن بهمن روحی
آهنگران
- ۹- تلاش و کوشش برای جلب جوانان به سازمان جهنمی
ساواک
- ۱۰- بازجویی توأم با شکنجه
- ۱۱- شرکت در سرکوبی جنبش سیاه‌نکل^(۲)

۱- این تشکیلات وظیفه سرکوب و حشیانه مخالفان و قتل خاموش آنها را برعهده داشتند.
۲- در تابستان سال ۱۳۴۹ گروهی از جوانان مارکسیست که به لحاظ لجستیکی و مالی تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی سابق و جمهوری خلق کویا و رژیم بعث عراق بودند، متأثر از قیام چریکی فیدل

۱۲- معاونت در قتل محمد بلوریان

۱۳- اقرار صریح متهم در پرونده... به عنوان معاونت در

شهادت حمید اشرف

۱۴- شکایت شکات و اولیاء شهدا که ضمیمه پرونده

است.^(۱)

و در کارنامه سیاه شکنجه‌گر دیگری به نام «فریدون توانگری» معروف به «آرش» از اعضای حزب بهائیت نیز که در دادگاه قرائت شد، این جنایات افشا گردید:

۱- شرکت مستقیم در شکنجه کردن عده کثیری از مبارزان و

مجاهدان راه حق و آزادی

۲- معاونت در چندین فقره قتل، ضرب و جرح و هتک حرمت

۳- فرمان به شکنجه کردن مبارزان و مجاهدان

۴- فعالیت خستگی‌ناپذیر در ساواک منحل

۵- سرسپردگی و خدمت بی‌شائبه به رژیم سابق با قبول اعمال

هر نوع جنایت علیه مردم

۶- تحت تعقیب قرار دادن و تشکیل پرونده و جمع‌آوری

اطلاعات علیه مردم.^(۲)

دلایل اتهامات:

۱- اقدام علیه مبارزان و انقلابیون

۲- متهم در صفحه ۱۰۸ پرونده انواع شکنجه را نام برده و

کاسترو و چه گوارا به جنگل‌های سیاهکل پناه بردند. آنها در ابتدا گروهان ژاندارمری محل را مصادره نمودند به این امید که روزی به مانند کاسترو پیروزمندانه به تهران بازگردند و پایه‌گذار حکومتی مارکسیستی شوند. اما این حرکت در همان قدم اول با شکست مواجه شد؛ زیرا برخی از افراد دستگیر شده در ساواک، دوستان خود را لو دادند.

بدین ترتیب این حرکت توسط عوامل رژیم شاه به شدت سرکوب شد. چنان‌که در دادگاه برای افرادی که با ساواک همکاری کرده بودند نیز تخفیفی در نظر گرفته نشد. این قیام مسلحانه و همکاری نکردن مردم سیاهکل با عوامل آن نشان داد که طیف چپ هیچ شناختی از مردم ایران ندارد.

شرح مبسوط این حرکت مسلحانه در بخش ساواک و گروه‌های چپ خواهد آمد.

۱- حسن پور، قاسم، شکنجه‌گران می‌گویند، نشر موزه عبرت، صص ۱۴۸-۱۴۹.

۲- همان، صص ۲۳۹-۲۳۸.

اعتراف نموده است که برای بازجویی و گرفتن اقرار از شلاق استفاده می‌کرده است.

۳- بازجویی افراد مبارز و شکنجه و حشيانه آنها و اقرار صریح.

۴- اعتراف صریح مبنی بر اینکه در بازجویی‌ها از کابل، آپولو، شوک الکتریکی استفاده می‌کرده است.

۵- اقرار صریح متهم بر اینکه در صورت عدم اعتراف مبارزان، آنها را به حبسی شکنجه‌گر معروف، معرفی و تحویل می‌داده است.

۶- اعترافات متهم بر اینکه خانواده متهمین [ناخوانا] با کابل و معاونت در شکنجه به وسیله اعمال بطری با عضدی و هدایت.

۷- اعتراف گرفتن توسط کابل از دختران مبارز.

۸- بازجویی در شکنجه آقای مهدی غیوران.

قسمت دوم: شهادت شهود و اظهارات افراد مبنی بر شکنجه، ضرب و جرح و هتک حرمت

خانم خاموشی شهادت داده‌اند، متهم در برابر شوهرش، بچه شیرخوار را از بغل من کشید و مرتکب اعمال وحشيانه و ضدانسانی شد که ایشان شرم به نوشتن این اعمال دارند.

متهم فقط میل داشت که از دختران بازجویی نماید و با مشت و با لگد به جان دختران بی‌گناه می‌افتاد و ناصر پویا در شهادتنامه خود ذکر کرده که شاهد بوده است، دختری را برای بازجویی آوردند و در نتیجه شکنجه و اعمال طاقت‌فرسا به خون‌ریزی افتاد.

متهم طبق اظهار شاهدان [زندانیان]... را شکنجه کرده است... متهم یک زندانی را مدت‌ها زیر شلاق برده و بعد آویزان کرده است و زیر ناخن‌هایش را با میله داغ سوراخ می‌کرده و روی ناخن کشیده شده او الکل می‌ریخته و کبریت می‌زده...»^(۱)

این جلاد بی‌رحم طی مصاحبه تلویزیونی در جواب سؤالی که از او در مورد نوع شکنجه‌هایی که در کمیته معمول بود، اظهار داشت:

۱- حسن پور، قاسم، شکنجه‌گران می‌گویند، نشر موزه عبرت، صص ۲۳۹-۲۳۸.

«باتوم بود، شلاق بود، یک تختی بود در یک اتاق مخصوصی که معروف به اتاق حسینی بود. درست کرده بودند و روی این تخت می‌بستند زندانیان را و به کف پای آنها شلاق می‌زدند و یک دستگاه دیگری هم بود به نام آپولو که صندلی مانند بود که متهم را روی آن می‌نشاندند و دست و پاهایش را می‌بستند و کلاه آهنکی داشت که می‌آورد روی سر. در این موقع به دستها و پاها شلاق می‌زدند و فرد وقتی بر اثر درد سر و صدا می‌کرد داخل کلاه می‌پیچید و اثر نامطلوب بروی داشت و از نظر روحی هم فرد شکنجه می‌شد. یک دستگاه دیگری بود به نام سنگ آسیاب. سنگی بود گرد که روی شانه‌های فرد قرار می‌گرفت و سنگینی می‌کرد. متهم وقتی شلاق می‌خورد و پایش زخم می‌شد، مجبورش می‌کردند که روی پاهایش بدود و چون پا ورم کرده بود باعث می‌شد که بیشتر درد بگیرد و لذا وقتی با آن حالت زندانی راه می‌رفت پایش می‌ترکید و خون می‌افتاد... بعد اهانت بود و شوک الکتریکی بود که به این صورت بود که چند رشته سیم از یک دستگاه به جاهای حساس بدن وصل می‌کردند. یکی هم وقتی که با شلاق خورده بود ورم کرده بود بازجو در حالی که کفش پایش بود پایش را روی پای زندانی قرار می‌داد و فشار می‌داد.»^(۱)

و این‌ها نمونه کوچکی بود از جنایاتی که ساواک در حق آزادیخواهان در این سرزمین مرتکب می‌شد.

نکته جالب و عبرت‌آموز اینکه کارگزاران ساواک به جای ریشه‌یابی نارضایتی‌های مردم، می‌کوشیدند تا به مدد ایجاد جو وحشت و ترس در میان مردم و تنوع بخشیدن به شیوه‌های شکنجه و مرگبارتر ساختن این شیوه‌های غیرانسانی، به عمر رژیم شاه استمرار بخشند.

هنوز چند روز از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که نیروهای

۱- آرشیو صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، «شکنجه‌گران می‌گویند»، قاسم حسن‌پور، موزه عبرت ایران، ص ۸۸

انقلاب موفق به دستگیری فریدون توانگری یکی دیگر از مشهورترین و سفاک‌ترین شکنجه‌گران دژخیم ساواک شدند.

- «فریدون توانگری»: معروف به «آرش» کسی که در امر درآوردن استخوان کتف مبارزان شهرت یافته بود و این که افتخارش این بود که ابراز می‌داشت: «هر کس به من واگذار می‌شود، زندانیان به او می‌گویند اشدت را بگو زیرا از زیر دست «آرش» کسی بیرون نمی‌آید.»^(۱)

تعدادی از این شکنجه‌گران نیز دست به خودکشی زدند. این دو در محاکمه خود از بسیاری اسرار ساواک پرده برداشتند.

نادری‌پور درباره چگونگی تشکیل کمیته ضدخرابکاری گفت:

«کمیته خرابکاری ساواک - شهربانی به دنبال درگیری‌هایی که در سال ۱۳۴۹ بین کمیته‌های شهربانی و ساواک که به‌طور جداگانه علیه مبارزان عمل می‌کردند روی داد، در سال ۱۳۵۰ به وجود آمد. در آن زمان "ناصر مقدم" مدیرکل اداره ساواک بود و به دستور شاه این کمیته به وجود آمد تا ساواک با همکاری شهربانی، ارتش و ژاندارمری بتواند اغتشاش‌ها در دانشگاه‌ها را خنثی کند... با تشکیل کمیته ضدخرابکاری این کمیته موفق به کشف گروه‌های مسلح و مبارز رژیم شاه شد.»^(۲)

وی در اعترافات هولناک خود از زنده زنده سوزاندن مبارزان ضدحکومت دیکتاتوری شاه گفت که چنان با اجاق‌های برقی سوزانده می‌شدند که پیش از مرحله دوم بازجویی به شهادت می‌رسیدند. از زندانیانی گفت که آنها را در بیابان‌های اوین رها می‌کردند و بعد آنها را با اسلحه‌های اسرایلی شکار می‌کردند تا از دیگر مبارزان زهرچشم بگیرند. در جراید هم اعلام می‌شد که آنها قصد فرار داشته‌اند درحالی‌که

۱- جزوه ساواک، نشر موزه عبرت ایران، ص ۱۲۹.

۲- تشکیلات ساواک، نشر موزه عبرت ایران، صص ۱۱۶-۱۱۵.

همه آنها از روبرو هدف گلوله قرار گرفته بودند. از زدن کابل برقی به کف پاهای آزادیخواهان گفت تا جایی که از فرط عفونت پای در آستانه قطع شدن قرار می‌گرفت.

بهمن نادری پور درباره نحوه شهادت شهید «اندرزگو» یادآور شد:

«سیدعلی اندرزگو از سال ۱۳۴۲ تحت تعقیب ساواک بود و به همین علت با نام شیخ عباس تهرانی در جامعه ظاهر می‌شد... در سال ۱۳۵۶ پس از کسب اطلاعات پراکنده، تلفن لابیات فروشی صالحی، متعلق به حاج اکبر حسینی مورد کنترل قرار گرفت و متوجه شدیم که شخصی با نام مستعار جوادی با حاج اکبر حسینی تماس می‌گیرد. بدین ترتیب تلفن منزل حاج اکبر نیز کنترل شد. بعد متوجه شدیم که او از منزل با مشهد تماس‌های مشکوک دارد. با هوشنگ ازغندی به بررسی نشستیم، او گفت که طرف باید همان سیدعلی اندرزگو باشد... محل وی در مشهد شناسایی شد و همراه هوشنگ ازغندی با اکیپ ضربت و تیم مراقبت به مشهد رفتیم و در محله "چه نو" مشهد خانه وی را شناسایی کردیم. در همین اوقات از تهران اطلاع رسید که او در تهران است. روز ۳۰ مرداد به تهران آمدم و برای آنکه بتوانم رد او را پیدا کنم به مرکز کنترل تلفن ساواک در خیابان ابوریحان رفتم. سرانجام فهمیدم که ساعت ۵ عصر، برای صرف افطار به منزل حاج اکبر می‌رود.

من در مرکز تلفن برای تغییر احتمالی برنامه ماندم و ازغندی به کمیته رفت تا طرح عملیات را بریزد. با استفاده از اکیپ‌های ضربت و مراقبت اطراف منزل حاج اکبر زیر نظر گرفته شد... از طریق تلفن فهمیدم که درگیری پیش آمده. زیرا دختر حاج اکبر به پدرش تلفن زد که در اینجا چند نفر کشته شده‌اند. بعدها... فهمیدم او با آنکه مسلح نبود ولی طوری نشان داد که مسلح است و به همین علت هدف گلوله مأموران قرار گرفت. ضمناً دفترچه کوچکی که تماس‌هایش در آن یادداشت شده بود را قبل از شهادت در دهان

گذاشت و خورد. ضمناً می‌دانم که او شهادتین خود را نیز ادا کرده بود.»^(۱)

این شکنجه‌گر ساواک در دادگاه درباره انواع شکنجه مبارزان گفت:
«در کمیته مشترک تفاوتی از نظر شکنجه بین زن و مرد نبود
اما... بعضی مواقع از دستگاه شوک استفاده می‌کردند. و سیم‌ها را به
نقاط حساس بدن زنان... می‌گذاشتند.»^(۲)

وی درباره برنامه حقوق بشر آمریکایی کارتر افشا کرد که از سال
۱۳۵۶ ساواک آزادیخواهان این سرزمین را با قرص سیانور به شهادت
می‌رساند و بعد ادعا می‌شد که خودکشی کرده‌اند.^(۳)

آرش نیز که - به عنوان اعمال‌گر و حشیانه‌ترین شکنجه‌ها نسبت به
زندانیان از جمله بریدن اعضای بدن آنها با اهره برقی، سوزاندن بدن آنها،
استفاده از کابل برقی و استفاده از دستگاه آپولو و حتی ادرار کردن در
دهان جوانان مبارز معروف بود - یادآور شد:

«من هر چه دیکته می‌کردم، زندانی مجبور بود به عنوان اعتراف،
همان‌ها را در اوراق بازجویی بنویسد. اگر از این عمل احتراز
می‌کرد یا قصد داشت کلمه‌ای بر آنچه گفته بودم بیفزاید یا کسر کند،
آنقدر او را شکنجه می‌کردم که مجبور به اطاعت می‌شد.»^(۴)

جالب این که نه تنها اعترافات تکان دهنده این سفاکان در نشریات
خارج از کشور و برخی از نشریات داخلی مانند هفته‌نامه «تهران مصور»
به سردبیری مسعود بهنود، هفته‌نامه «امید ایران» به سردبیری علیرضا
نوری‌زاده و «جوان» به سردبیری ستار لقایی بهایی مسلک و حسین

۱- تشکیلات ساواک، نشر موزه عبرت ایران، صص ۱۲۴-۱۲۵.
مشرح جلسات دادگاه این سفاکان در جراید مختلف انعکاس وسیعی یافت. البته به جز نشریات به ظاهر
ملی و مارکسیستی مثل «امید ایران»، «تهران مصور»، «جوان»، «آسیای جوان» و...
۲- جزوه ساواک، نشر موزه عبرت ایران، ص ۱۲۵.
۳- همان، ص ۱۲۴.
۴- همان، ص ۱۳۱.

سرفرازی، معروف به «سرفراز» انعکاس نیافت، حتی غربی‌ها ضمن مطرح کردن مسئله حقوق بشر، دادگاه این عناصر سفاک را غیر عادلانه قلمداد کردند. درحالی‌که خود آنها در دادگاه نورنبرگ حتی اجازه ندادند طرفداران آلمان نازی شغل دولتی داشته باشند، ضمن آن که کشور آلمان را به پرداخت غرامتی با رقمی نجومی به اسرایلی‌ها محکوم کردند. غرامتی که هم اکنون پرداخت آن به نوعی عادت برای دولت آلمان تبدیل شده است، به گونه‌ای که دولت مرکل در فروردین ماه ۱۳۹۱ ضمن تأیید فروش سه زیردریایی پیشرفته به اسرائیل یادآور شد یک سوم قیمت این زیردریایی‌ها را دولت آلمان به عنوان هدیه به اسرایلی‌ها می‌دهد.^(۱)

در دادگاه «نورنبرگ» کارگزاران درجه دو هیتلر به حبس ابد محکوم شدند و قرار بر این نهاده شد که تا آخرین لحظه عمر به جز زندانبان، کسی را ملاقات نکنند. حتی حق تماس تلفنی هم به آنها داده نشد و همچنین در فیلم‌های تبلیغاتی «رایش سوم» تک‌تک افراد شناسایی شدند و به جرم این که از ترس برای هیتلر دست به جنایت زده بودند، برای تمام عمر بایکوت قانونی و اجتماعی شدند. حتی به آنها اجازه داده نشد، به مشاغلی چون دستفروشی هم اشتغال داشته باشند؛ بگذریم از اموال آنها که به نفع رژیم غاصب صهیونیستی مصادره شد.

علاوه بر آرش و تهرانی، فرج‌الله سیفی‌کمانگر، معروف به دکتر کمالی یکی دیگر از بازجوها و شکنجه‌گران معروف ساواک بود که در دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه شد.

کمالی که در ظاهر کارمند دفتری بود، در طول دوران فعالیتش در ساواک بسیاری از مجاهدان و روحانیون مبارز از جمله حجت‌الاسلام عبدالمجید معادیخواه، مجتبی موسوی زنجانی، سیدعباس سالاری،

۱- به نقل از رادیو بی بی سی، برنامه خبرها، مورخه ۱۳۹۱/۱/۸.

سید ابراهیم جعفری، فضل الله محلاتی و شیخ مصطفی ساجدی را شکنجه و بازجویی کرد.

نکته مهمی که کمالی در اعترافاتش به آن اشاره داشت، آگاهی شاه از شکنجه‌ها بود. وی گفته است:

«این که گفتند شاه مخلوع از جزئیات شکنجه‌ها آگاهی داشته، این مطلب درست است. تا پیش از آمدن هیأت صلیب سرخ، شکنجه و شلاق زدن و توهین به زندانیان رواج داشت و شاه هم از جزئیات این شکنجه‌ها مطلع بود، وقتی هیأت صلیب سرخ در سال ۱۳۵۶ به ایران آمدند و وضع زندانی‌های ایران را دیدند، دستور دادند که هیچ زندانی شکنجه نشوند و از آن موقع شکنجه‌ها و اهانت‌ها کمتر شد.»

البته این گفته کمالی که در دادگاه به تیرباران محکوم شد، تنها یک ادعا بود و اسناد به دست آمده از ساواک نشان داد که به خصوص در سال‌های منتهی به انقلاب یعنی سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ دستگیری‌ها و شکنجه‌های ساواک همچنان به شدت بیشتری از قبل ادامه داشته است.

قربانیان ساواک

از زمان تشکیل ساواک تا بهمن ۵۷، هزاران نفر توسط دژخیمان ساواک شکنجه و شهید شدند اما جنایت‌های این سازمان مخوف تنها به افراد دستگیر شده و ایرانیان داخل کشور معطوف نمی‌شد، در خارج از کشور نیز نه تنها مبارزان بلکه مظلومان به مخالفت با شاه نیز از توطئه‌های ساواک مصون نبودند.

در یکی از جزوه‌های موجود در کتابخانه تخصصی موزه عبرت ایران، «ابوالحسن ک.ی.» درباره دوران مبارزه خود در خارج از کشور می‌نویسد: «... [۲ جولای] ۱۹۶۸ میلادی است... محمدرضاخان طی

برنامه امنیتی و ویژه مخصوصی به آلمان و در نتیجه به برلن وارد شده است، اسکلت اجتماعی و سیاسی شهر دفعتاً در هم می‌ریزد... و پلیس دستپاچه صهیونیستی و وحشت‌زده این شهر که دفعتاً خود را در تنگنا دیده است از حالت رخوت و سستی بیدار می‌گردد... بازجویی‌ها شروع می‌شود و چندین بار به اداره پلیس دعوت می‌شوم، سؤالات پشت سؤالات، یک ساواکی به عنوان مترجم ولی ساکت و بیصدا در گوشه‌ای نشسته و می‌نویسد... ساواک چیزی دستگیرش نشده... چرخ‌های تحقیقاتی وحشت‌زا و بالاخره تخریبی ساواک بی‌مهابا به کار می‌افتد و طی اجرای برنامه‌های مخصوص و ویژه‌ای به تخریب و تزلزل روانم می‌پردازند... یک ضربه هولناک در پس ضربات دیگر جنگ روانی ساواک شبیه غلطکی سنگین و خون‌آشام با تانی و حوصله پیش می‌آید:

- به زن من تجاوز می‌نمایند و سپس وی را خریده و بر علیه من به کار وارد می‌نمایند.

- در شکم این زن کودکی می‌نهند و تصمیم گرفته می‌شود که به من نسبت دهند که البته طبق مدارک موجود دادگاهی این توهین غیرانسانی... آنان راه به جایی نمی‌برد.

- از ادامه تحصیلاتم طی برنامه مدون و خاصی و این طرف و آن طرف کشیدن چه در خارج و چه در داخل ممانعت به عمل می‌آید.

- اجازه کار و اقامت مرا در آلمان پس از اخراج از دانشگاه و برنامه طلاق بین من و همسر لغو می‌نمایند و بیکار و بی‌هدف در خیابان‌ها می‌کنند.

- در تهران مادر پیر ۷۵ ساله‌ام را طی نقشه چندش‌آوری زیر اتومبیل می‌گیرند و سپس او را در بیمارستان دکتر بهادری به قتل می‌رسانند.

- ساواک به اینجا نیز اکتفا ننموده و به شکار افراد فامیلم می‌پردازد... و بالاخره مجموع تمام این اجحافات که می‌رود آهسته آهسته به انتها نزدیک شود، باعث می‌گردد که از فرط استیصال از

کشورهای سوئد، آلمان غربی، آلمان شرقی و کانادا تقاضای پناهندگی نمایم که در اثر فشار ساواک موافقت نمی‌گردد.»^(۱)

این بخش از خاطرات «ابوالحسن.ک.ی» چند نکته را به اثبات می‌رساند:

۱- همکاری نزدیک پلیس و سرویس‌های اطلاعات کشورهای غربی و حتی بلوک شرق با ساواک و همسویی بلوک شرق و غرب با رژیم شاه و حتی برخی از سران کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور با ساواک، زیرا تعداد زیادی از آنها حقوق بگیر ساواک در کنفدراسیون بودند.

۲- فعالیت‌های گسترده برون مرزی ساواک و سرکوب آزادیخواهان حتی در کشورهای مدعی حقوق بشر و آزادی و دموکراسی. به گونه‌ای که مأموران ساواک در این کشورها هیچ خط قرمزی نداشته‌اند و با چراغ سبز غرب و شرق، دست به هر جنایتی می‌زده‌اند.

۳- جنایات ساواک فقط منحصر به فرد مطنون نبوده است؛ بلکه کلیه وابستگان او توسط ساواک دستگیر و به طرز وحشیانه‌ای شکنجه و حتی به قتل می‌رسیده‌اند. ساده‌تر این‌که ساواک به همان اندازه که در ایران قدرت مانور داشته است در کشورهای خارجی نیز با چراغ سبز روبرو بوده است.

۴- و دست آخر این که فعالیت‌های ساواک فقط در دوره‌ای کوتاه جنبه درون مرزی داشته است به گونه‌ای که در آغاز دهه ۱۹۶۰ میلادی یا دهه ۱۳۴۰ هجری شمسی، ساواک در عموم کشورها و شهرهای خارجی صاحب نمایندگی‌های مخفی و غیرمخفی، خانه‌های امن، خبرچین و مأموران با شماره پرسنلی بوده است.

بدین لحاظ ساواک در کشورهای خارجی نیز دست به جنایات

۱- ساواک با من چه کرد؟، خاطرات ابوالحسن.ک.ی. کتابخانه تخصصی موزه عبرت ایران، ص ۱۴-۱۵.

ضدبشری زیادی زده است که تنها بخشی از این جنایات افشا شده است و چه بسیار بوده‌اند، قربانیان ساواک که به هر شکل صدایشان به گوش مردم نرسیده است.

کسانی که ساواک علاوه بر دستگیری و شکنجه، زندگی خانوادگی کار، پدر، مادر، برادر و خواهر و دیگر خویشان آنها را از بین برده است، آن هم در قلب غرب مدعی حقوق بشر اما صدای آنها متأسفانه توسط نیروهای اطلاعاتی غرب در گلویشان خفه شده است.

«جزوه ساواک با من چه کرد» حاوی شرح زندگی جوانی است که با هزاران امید و آرزو به خارج از کشور می‌رود تا پس از تحصیل به کشورش بازگردد و به مردم موطنش خدمت کند. اما به دلیل روحیه خاصی که دارد؛ ساواک او را مظنون تشخیص می‌دهد و به همین دلیل، با فریب همسرش و کشاندن این زن به منجلاب فساد، می‌کوشد او را از درون خرد کند. در این میان راوی داستان به کشورهای مختلفی سفر می‌کند تا جایی بیابد که از دسترس ساواک در امان باشد اما به هر کجا که می‌رود، مأموران و خبرچینان ساواک را در اطراف خود می‌بیند. سرانجام نیز به برکت سرنگونی رژیم شاه و پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام (ره) از شر توطئه‌های ساواک رهایی می‌یابد. وی در پایان در حالی که به عنوان یک معلول و یک بیمار روانی از تیمارستان رهایی یافته است به عنوان یک قربانی درباره رژیم شاه این‌گونه می‌نویسد:

«سیستم محمدرضا خانی با حمایت مستقیم از منافع کنسرسیوم نفت مرکب از بیش از ۱۳ کشور غربی و با دادن امتیازات متعدد و متفاوت به دول شرقی توانسته بود و یا توانسته بودند از قطب شمال تا قطب جنوب هر ایرانی مخالف و تحت نظری را دنبال نموده و مورد اذیت و آزار قرار دهند.»^(۱)

۱- ساواک با من چه کرد؟!، نوشته ابوالحسن ک.ی، نشر موزه عبرت ایران.

جنایات ساواک به روایت مطبوعات غرب

با آنکه رژیم شاه به دلیل غارت بیت‌المال و ذخایر خدادادی کشور و تقدیم آنها به آمریکا و کشورهای غربی، تحت حمایت همه جانبه بود، با این همه رسانه‌های غربی که عموماً مطالبی درباره پیشرفت‌های کشور در زمان زمامداری پدر و پسر و به‌عنوان رپورتاژ آگهی، برنامه‌هایی پخش کرده یا مطالبی به چاپ می‌سپردند و در قبال آنها پول‌های هنگفتی از رژیم شاه می‌گرفتند، گهگاه در برابر جنایات اظهرمن‌الشمس ساواک و رژیم، سکوت نمی‌کردند و گوشه‌هایی از مظالم ساواک را به اطلاع مردم دنیا می‌رساندند.^(۱) به‌طور مثال مجله آلمانی اشپیگل یک بار در مطلبی طولانی جنایات ساواک را این‌گونه بازتاب داد:

«- در ژوئن ۱۹۵۹ نزدیک به ۳۰ هزار نفر از کارگران کوره‌های آجرپزی دست به اعتصاب و تظاهرات می‌زنند "ساواک" وارد عمل می‌شود و با کشتن صدها نفر و دستگیری گروهی قضیه را پایان می‌دهد.

- در دسامبر ۱۹۵۹ دانش‌آموزان دبیرستان‌های تهران علیه محرومیت‌های اجتماعی و محدودیت‌های سیاسی دست به تظاهرات می‌زنند در این تظاهرات ساواک عمل کرده و ۸ نفر را به قتل می‌رساند، گروه بسیاری زخمی می‌شوند و ۳۶۰ نفر هم روانه زندان‌های "ساواک" می‌گردند.

- در آوریل ۱۹۶۱ دبیران دبیرستان‌های تهران برای نیل به درخواست‌های حقوقی خود دست به اعتصاب می‌زنند آنها نسبت به درآمد ماهیانه خود اعتراض داشتند "ساواک" وارد عمل می‌شود، یک معلم کشته، سه نفر مجروح و گروه بیشماری دستگیر می‌شوند.

۱- درج این مطالب منفی عموماً در جهت اخذباج‌خواهی از شاه صورت می‌گرفت، زیرا درباره سرعت در برابر درج این مطالب یا پخش برنامه‌های افشاگر تلویزیونی در رسانه‌های غربی بلافاصله سفیران خود را مأمور می‌نمود تا به هر شکل ممکن نویسنده را تطمیع کند. از سوی دیگر نوشتن مطالب ستایش‌آمیز درباره شاه نیز به منبع سودآوری برای نویسندگان غربی تبدیل شده بود.

- در ژانویه ۱۹۶۲ دانشجویان دانشگاه تهران برای ازدیاد بورس تحصیلی اعتصاب می‌کنند، مأموران ساواک به ساختمان‌های دانشگاه هجوم آورده و آزمایشگاه‌ها را با خاک یکسان می‌نمایند در این حمله صدها دانشجو مضروب و دستگیر می‌شوند...

به دنبال هجوم ناجوانمردانه ساواک، دانشجویان میتینگ‌ها به منظور اعلام همبستگی با دانشجویان دستگیر شده بر پا می‌کنند بار دیگر "ساواک" وارد عمل شده و پانصد نفر دیگر دانشجویان را مضروب و به شدت زخمی می‌نماید، در این حمله وحشیانه، یکی از دانشجویان به نام "مهدی کلهر" شهید می‌گردد.^(۱)

این نشریه در ادامه به قیام خونبار پانزده خرداد می‌پردازد:

در سال ۱۹۶۳ مراسم سوگواری ماه محرم الحرام مبدل به تظاهرات سیاسی بر علیه رژیم می‌شود تظاهرکنندگان خواستار آزادی زندانیان سیاسی و اجرای انتخابات آزاد هستند، ساواک [و] گارد شهربانی و نیروهای ویژه حافظ شاه وارد عمل شده و هزاران نفر را به مسلسل می‌بندند در همین حین خبر می‌رسد که در ورامین هزاران نفر به قصد پیوستن به تظاهرکنندگان تهرانی اجتماع کرده‌اند بار دیگر دژخیمان ساواک وارد عمل شده و ورامین را به قتلگاه صدها شهید مبدل می‌سازند.^(۲)

نشریه اشپیگل در ادامه این مطلب نوع شکنجه‌های مرگبار ساواک را

این‌گونه توصیف می‌کند:

«... دو تن از مبارزین به شهادت رسیده و هفده تن در زندان اوین مورد شکنجه قرار می‌گیرند، پای یکی از دستگیر شدگان را با اهره برقی قطع می‌کنند... بریدن دست و پا با اهره برقی، بیرون آوردن

۱- به نقل از مجله اشپیگل چاپ آلمان غربی سابق، مندرج در «تشکیلات ساواک»، چاپ موزه عبرت ایران، صص ۲۲-۲۱.

۲- همان، ص ۲۲.

چشم و کورکردن زندانی، تجاوز با باتوم، انداختن جانوران وحشی در سلول زندانیان، تجاوز به زن و فرزند زندانی در برابر چشمان زندانی و هزاران عمل وقیحانه و جنایتکارانه دیگر از شگردهای "ساواک" برای به زانو درآوردن معترضین و مخالفین است... ساواک با همه تلاش خود و با همه فشاری که به مردم وارد می‌سازد، موفق نیست، گورستانی که مورد علاقه شاه است، ایجاد نماید، زندان‌های ساواک مملو از زندانیانی است که فقط به واسطه یک اعتراض ساده روانه سلول‌های تاریک و نمناک اوین شده و مورد شکنجه‌های وحشیانه قرار می‌گیرند.^(۱)

البته درج چنین گزارش‌هایی در نشریات غربی عموماً به دلیل گرفتن امتیازهای مالی از رژیم شاه صورت می‌پذیرفت و چه بسیار بودند رسانه‌هایی که به محض برخورد با مشکلات اقتصادی با درج گزارش‌های واقعی درباره جنایات ساواک و ماهیت پلید رژیم پهلوی، بلافاصله مورد حمایت مالی رژیم شاه قرار می‌گرفتند، حتی به چند نویسنده غربی پول‌های کلانی پرداخت شد تا درباره زندگی شاه کتاب‌هایی بنویسند و او را رهبری خردمند معرفی کنند.

همچنین کتاب‌هایی نیز درباره «فرح دیبا»، «اشرف پهلوی» و... نوشته و در غرب به انتشار رسید، بدین شکل که نویسندگان و روزنامه‌نگارانی توسط ساواک اجیر می‌شدند تا در قبال دریافت ارقام نجومی، کتاب‌هایی در تأیید رژیم شاه بنویسند. چنان‌که در خاطرات «اسدالله علم» و «فردوست» که هر دو از دوستان و مشاوران محمدرضا پهلوی بودند، بارها به این مسئله اشاره شده است.

۱- به نقل از نشریه اشپیگل چاپ آلمان غربی سابق، مندرج در جزوه ساواک، چاپ موزه عبرت ایران، صص ۲۴-۲۵.

فصل هشتم

ساواک و بهائیت

اشاعه بهائیت توسط رژیم

پس از کودتای آمریکایی انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آمریکایی‌ها برای تغییر ساختار فرهنگی، سیاسی، اجتماعی سه جریان را به‌عنوان ابزار وارد حکومت نمودند:

۱- فراماسون‌های آمریکایی

۲- بهائیان

۳- عوامل صهیونیسم و مستشاران اسرائیلی.

در این راستا بهائیت یکی از مهم‌ترین امکان و وسیله‌ای بود که غرب می‌توانست به اهداف خود دست یابد.

اسناد متقن به جا مانده از ساواک، مبین ارتباط نزدیک ساواک با سران و دیگر اعضای این تشکیلات است. به‌گونه‌ای که به‌دلیل گزینش اعضای این جریان برای همکاری با ساواک حتی تا رده مدیریت کلان این سازمان

مخوف از یکسو و همچنین رابطه نزدیک و بسیار حسنه اعضای محافل مختلف بهائیان با رژیم شاه؛ باعث شده بود تا ساواک و بهائیت به دلیل اشتراک منافع به نوعی همکاری و همزیستی مسالمت آمیز برسند. نگاهی به برخی از اسناد ساواک شیراز مؤید ادعاهای نگارنده است:

«موضوع: بهائیان تاریخ وصول: ۱۳۴۴/۱۱/۵

- محل شیراز

منبع خبر: گودرزی

با یکی از بهائیان که در شرکت ملی نفت کار می‌کند، برحسب تصادف برخورد کردم. او می‌گفت که ثابت پاسال سرمایه‌دار معروف مجرم واقعی اعدام طیب^(۱) بوده است و این‌طور شرح می‌داد که ثابت پاسال [به حضور] اعلیحضرت همایون شرفیاب [و] به عرض رسانیده که طیب مسبب خراب کردن گورستان بهائیان و گلستان جاوید شده.^(۲)

سند حاضر اثبات‌کننده این واقعیت است که بهائیان به دلیل نفوذ در ساواک به راحتی با شاه در ارتباط بوده و چهره‌های اسلام‌خواه و بهایی ستیز را به فرمان مستقیم شخص شاه به سیاه‌چال‌های شکنجه ساواک اسیر می‌کرده یا به جوخه‌های اعدام می‌سپرده‌اند.

شهید طیب حاج رضایی نیز علاوه بر شرکت فعال در نهضت ستم سوز پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ به رهبری حضرت امام (ره) به دلیل مشارکت فعال در راه مبارزه با بهائیان مورد غضب شخص محمدرضا پهلوی قرار گرفت و به اعدام محکوم شد.

در یکی دیگر از اسناد ساواک که گزارشگر خود به‌عنوان بهایی در

۱- مرحوم طیب حاج رضایی در جریان قیام پانزده خردادماه سال ۱۳۴۲، به جرم دفاع و همراهی با نهضت امام به اعدام محکوم شد و به شهادت رسید. خمینی (ره) جزوه ساواک، نشر موزه عبرت ایران، ص ۱۲۵.

۲- افراسیابی بهرام، تاریخ جامع بهائیت، صص ۷۵۰-۷۴۹.

جمع بهائیان حضور داشته، می نویسد:

«ساعت ۶/۵ بعد از ظهر کمیسیون نشر نفعات الله در محل شماره ۴ واقع در تکیه نواب، منزل اسدالله قدسیان زاده تشکیل گردید، عباس اقدسی که سخنان کمیسیون بود اظهار داشت: جناب اسدالله علم وزیر دربار سلطنتی به ما لطف زیادی نموده اند، مخصوصاً جناب آقای امیرعباس هویدا (بهایی و بهایی زاده) انشاءالله هر دو نفر که کدخدای کوچک بهائیان می باشند گزارشاتی از فعالیت های خود به بیت العدل اعظم الهی مرجع بهائیان می دهند... دولت اسرائیل در جنگ ۴۶ و ۴۷ قهرمان جهان شناخته شده... ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش می کنیم.»^(۱)

و در بخشی دیگر از رضاخان به عنوان یکی از بهائیان مخلص یاد شده

است:

«جلسه ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان شیراز تحت عنوان کمیسیون نشر نفعات الله در منزل مسیح الله روحانی تشکیل گردید... و آقای مسیح الله روحانی پیرامون بهائیت سخنانی و اظهار داشت: ... شماها به یاد ندارید که در زمان رضاشاه و در زمان سیدنورالدین^(۲) ما را غارت کردند ولی شخص رضاشاه از این موضوع بسیار ناراحت بود و مخفیانه و دور از چشم علما عده ای مسلمان را از بین برد، چون او یک بهایی واقعی بود و همیشه از بهائیان پشتیبانی می کرد. کشف حجاب از روی قانون و منطق به الله صورت گرفته است.»^(۳)

بدین ترتیب یکی از وظایف تعریف شده پرسنل ساواک به دلیل

حضور بهائیان در پست های مهم کشوری و نیز دربار شاهنشاهی دشمنی

۱- افراسیابی بهرام، تاریخ جامع بهائیت، صص ۷۵۱-۷۵۲. (تاریخ ذکر شده در سند متعلق به تاریخ بهائیان است.)

۲- حجت السلام حاج سیدنورالدین در شیراز مدیریت حوزه علمیه خان را بر عهده داشت وی در راه مبارزه با تشکیلات بهائیت و دست نشانندگان اجانب، کارنامه ای درخشان از خود برجای نهاد.

۳- افراسیابی بهرام، تاریخ جامع بهائیت، ص ۷۶۰.

و عناد با روحانیون، طلاب علوم دینی و به طور کلی اسلام خواهان و در نقطه مقابل، دوستی و کمک به اعضای فرقه ضاله بهائیت بود، به عنوان مثال سپهبد عبدالکریم ایادی یکی از درباریان فوق بود که در سازمان امنیت شیراز خدمت می کرد.^(۱)

سپهبد عبدالکریم ایادی از سرکردگان تشکیلات بهائیت چنان نفوذ و قدرتی در دربار شاه پیدا کرده بود که ثابتی قائم مقام ساواک جهنمی درباره وی می گوید:

«سمت رسمی او [ایادی] پزشک مخصوص پادشاه بود ولی چندین و چند سمت داشت در شیلات جنوب همه کاره بود اتکا (تدارکات ارتش) تحت نفوذ و اختیار او بود و در خرید دارو برای وزارت بهداشتی و بیمه های اجتماعی دخالت علنی داشت و از این سمت ها و موقعیت ها به انحاء مختلف سوء استفاده می کرد.

زمین خواری نیز یکی از مشغولیات پول ساز او بود. در سراسر کشور به میزان وسیعی اراضی مختلف شهری، بایر و جنگلی خرید و یا شرخری کرده بود و با اینکه در ۱۰ سال آخر بهای این اراضی به شدت بالا گرفته بود، حاضر به فروش آنها نبود. دکتر باستان (استاد دانشگاه تهران) در بعضی از این اراضی با او شریک بود و شکایت داشت که: برخی زمین های اطراف تهران را با یکدیگر به قیمت متری ۱۰ تومان خریده ایم و اکنون قیمت آنها متری ۱۰۰۰ تومان شده است و من می خواهم این زمین ها فروخته شود و ایادی موافقت نمی کند.

... ایادی... حتی در بندرعباس هم صاحب زمین بود. در زمان واگذاری اراضی ملی شده جنگلی در شمال به وسیله ناصر گل سرخی [وزیر منابع طبیعی وقت] قطعه زمینی در مقابل تأسیسات متل قو که متعلق به جوانشیر صاحب هتل قو بود. ملی شده و این قطعه ۱۰ هکتاری به ایادی واگذار شده بود. من این

ماجرا را اضافه بعضی دیگر از کارهای ایادی در مرداد ۱۳۵۰ در ملاقاتم با شهبانو در نوشهر به اطلاع ایشان رساندم... ایادی در همه سفرهای خصوصی شاه (مثلاً به سن موریتس) همراه شاه بود و همه هزینه‌ها از طرف شاه به وسیله او پرداخت می‌شد. او فردی ممسک و گداصفت و تنگ‌نظر بود و بارها افتخار می‌کرد که اعلیحضرت هم متوجه این خصلت او شده است...

دلالتان کالاهای خارجی (مخصوصاً سوئسی‌ها و فرانسوی‌ها) ایادی را خوب می‌شناختند و می‌دانستند برای فروش کالاها به سازمان‌های دولتی، ایادی می‌تواند یک مهره کارساز باشد. کمپانی بزرگ «برون باوری» یکی از این شرکت‌های بزرگ بود که با ایادی و امیر هوشنگ دولو مرتبط بود و برای گرفتن مقاطعات بزرگ از این دو نفر استفاده و کمیسیون‌های قابل توجهی به آنها پرداخت می‌کرد. شخصی به نام «کلر» نماینده «برون باوری» در ایران، بارها توانسته بود به دست دولو و ایادی در ایران کارهای بزرگی را بگیرد. این کمپانی‌ها مخصوصاً با وزارت نیرو بیشتر سر و کار داشت که گاهی حجم معاملات به صدها میلیون دلار می‌رسید. در یک معامله کوچک برون باوری با وزارت نیرو بر حسب اتفاق مسائلی پیش آمد که ارتباط ایادی و دولو را با کلر فاش ساخت.

سپهد ایادی در خرید وسایل و تأسیسات برق کشور از هندوستان در دوره تصدی مهندس [منصور] روحانی [بهایی مسلک] در وزارت آب و برق دلال معامله بود و همچنین در مقاطعات وزارت آب و برق با آلمان او دخالت و کمیسیون‌هایی دریافت کرده بود که موضوع با اشاره به چک‌های پرداخت شده و تاریخ و مبالغ آنها در مجله اشپیگل آلمان انتشار یافت...

سپهد ایادی با حیدر غیائی آرشتیکت معروف و هژبر یزدانی و برادرش در بعضی کارها شریک بود... معرفی گلیدا آزاد خواهرزاده خانم پروین صوفی (معاون وزارت کشور) به شاه که جنجال بزرگی را ایجاد کرد به وسیله ایادی به عمل آمده بود... گاهی اشخاصی به

شاه یادآور می‌شدند که: نزدیکی ایادی با او با توجه به شهرت وی در بهائیت در محافل مذهبی سوءاثر دارد ولی شاه که به ایادی عادت کرده بود می‌گفت ایادی که دین و مذهبی ندارد.»^(۱)

و در کتابی دیگر درباره پزشک مخصوص محمدرضا آمده است:
 «سپهبد عبدالکریم ایادی فرزند محمدتقی از خانواده‌های طراز اول بهایی در ایران بود. پدرش از رهبران برجسته بهایی بود. ایادی در فرانسه ابتدا دانشجوی دامپزشکی بود، پس از مدتی تغییر رشته داد و در پزشکی مشغول تحصیل گردید در واقع دو سال رشته دامپزشکی او را به عنوان دوره مقدماتی پذیرفتند. وی پس از پایان تحصیلات راهی ایران شد و به خدمت ارتش درآمد و ورود وی به دربار پهلوی به این ترتیب بود که ابتدا پزشک مخصوص علیرضا پهلوی بود. ایادی عضو باند قاچاق (هوشنگ دولو) نیز بود. کار این باند قاچاق مواد مخدر بود... در یک مورد در سال ۱۳۵۴ سوءاستفاده مالی ۲۸ میلیون دلاری شرکت گرمین کورپویش که تعدادی هواپیمای اف ۱۴ به ایران فروخته بود فاش شد این مبلغ به عنوان حق‌العمل برای چند نفر از امرای ارتش و درباریان از جمله محمدعلی قطبی، سپهبد ایادی و نادر جهانبانی و چند نفر دیگر منظور شده بود.»^(۲)

جاسوسی برای بلوک شرق

اگر چه جاسوسی برای آمریکایی‌ها و کشورهای اروپایی در رژیم شاه جرم شناخته نمی‌شد و حتی عناصر ساواکی - بهایی به همین دلیل به مشاغل مهم و حتی کلیدی کشور گمارده می‌شدند اما جاسوسی برای کشورهای بلوک شرق که پس از جنگ دوم جهانی نیمی از جهان را با حمایت و پدرخواندگی اتحاد جماهیر شوروی در زیر سیطره سیاسی

۱- ثابتی، پرویز، در دامگه حادثه، نشر شرکت کتاب، صص ۵۷۱-۵۷۰-۵۶۹.

۲- خاطرات علی شهبازی، محافظ شاه، نشر اهل قلم، ص ۲۱۱.

داشت^(۱)، گناهی نابخشودنی شمرده می‌شد. حتی اگر این جاسوس یک چهره مشهور نظامی بهایی و وابسته به ساواک باشد.

سرلشکر احمد مقربی یکی از افراد سرشناس تشکیلات ضاله بهائیت که سال‌ها در شمار سهامداران عمده شرکت سهامی امنای (از موقوفات بهائیان)^(۲) و از عناصر سرشناس ساواک بود، سال‌ها سری‌ترین اطلاعات کشور در زمینه‌های نظامی، اطلاعاتی، اقتصادی و... را در اختیار مأموران "K.G.B" سازمان اطلاعاتی و جاسوسی و ضدجاسوسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق قرار می‌داد تا اینکه بالاخره در واپسین ماه‌های سال ۱۳۵۶ ه‍.ش بالاخره در دام همکاران خود گرفتار آمد. در این زمان دست‌های پیدا و پنهانی از درون ساواک و به اصطلاح بیت‌العدل بهائیان در «عکا»^(۳) و عناصری در درون حاکمیت کوشیدند تا به هر شکل ممکن جان وی را از مرگ نجات بدهند اما از آنجا که شاه به شدت از آمریکایی‌ها می‌ترسید و آنها نیز اصرار به اعدام مقربی داشتند، بالاخره با اعدام وی موافقت نمود؛ سرانجام روزنامه کیهان با انتخاب تیتراول: «سرلشکر مقربی تیرباران شد»^(۴) به همه شایعه‌ها پایان داد. در شرح این خبر آمده است:

«به‌طوری که کسب اطلاع شده است، حکم دادگاه درباره سرلشکر احمد مقربی که به موجب رأی صادره از دادگاه تجدید نظر به اعدام محکوم شده بود، بامداد امروز یکشنبه

۱- پس از فروپاشی رژیم رایش سوم در آلمان و شکست هیتلر، آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دنیا را به نام بلوک شرق و غرب، ما بین خود تقسیم نمودند. سرانجام نیز با به قدرت رسیدن گورباچف در شوروی، بلوک شرق از هم پاشید.

۲- روزنامه کیهان، مورخه ۱۳/۳/۱۳۴۳، شماره ۷۱۴۶.

۳- مرکز اصلی هدایت سیاسی بهائیان، در شهر عکا قرار دارد که هم اکنون به‌عنوان بخشی از خاک فلسطین توسط صهیونیست‌ها اشغال شده است.

۴- روزنامه کیهان، مورخه ۴/۱۰/۱۳۵۶، شماره ۱۰۳۴۸، ص ۱.

۲۵۳۶/۱۰/۴^(۱) (۱۳۵۶) اجرا شد.

سرلشکر مقربی با ایجاد ارتباط با یک دولت بیگانه، اسناد و مدارک محرمانه ایران را در اختیار جاسوسان بیگانه قرار می‌داده است.

بنا به گفته سرلشکر مقربی، سال‌ها قبل شخصی بر سر راه او قرار گرفت و با تهدید او را وادار به همکاری کرد. این شخص سریعاً خودش را معرفی کرده بود و گفته بود که کارمند یکی از سفارتخانه‌هاست.

دادستان پرونده در دادگاه تجدید نظر گفت که سرلشکر مقربی اعتراف کرده است که با وجود این آگاهی در دادگاه گفته بود: اخبار و اطلاعاتی که داده می‌شد، در سطح کلی بود و اکثراً اخبار و اطلاعاتی بود که از او می‌خواسته‌اند.

دادستان دادگاه این اظهارات را تکمیل کرد و گفت که سرلشکر مقربی همکاری خود را در سطح گسترده‌ای با عوامل اطلاعاتی خارجی از سال‌های قبل ادامه داده و علاوه بر تأمین خواسته‌ها و تقاضای آن کارمند سفارت، شخصاً نیز اطلاعات با ارزش دیگری را جمع‌آوری کرده و در اختیار آنها گذارده است.^(۲)

نکته قابل توجه در این خبر که انشای آن نشان می‌دهد به صورت مستقیم از سوی ساواک در اختیار جراید قرار گرفته، این است که در کل خبرهای منتشر شده، هیچ اسمی از «اتحاد جماهیر شوروی» به میان نمی‌آید، تا این‌گونه القا شود که جاسوسی برای هر کشوری خارجی برابر با مجازات مرگ است، در حالی که عنصری مثل «ثابتی» به عنوان قائم مقام ساواک که از اعضای باند مخوف بهائیت هم بود، سال‌های سال به صورت

۱- پس از تغییر مبدا تاریخ کشور از هجرت پیامبر اسلام (ص)، به نخستین سال حکومت شاهنشاهی، توسط محمدرضا پهلوی. عموم گویندگان جراید و... مکلف بودند از تاریخ شاهنشاهی استفاده کنند. در غیر این صورت سروکارشان به ساواک می‌افتاد.

۲- روزنامه کیهان مورخه ۲۵۳۶/۱۰/۴، ص ۱.

علنی در خدمت «موساد» بود، سرانجام نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی به اسرائیل گریخت و به عنوان یکی از همکاران قدیمی «موساد» در این سازمان مخوف مشغول به کار شد.

اما تیمسار مقربی به خاطر جاسوسی برای پدرخوانده کشورهای کمونیستی، اتحاد جماهیر شوروی - به جوخه اعدام سپرده شد.

البته در همان زمان گفته شد که مسئله جاسوسی وی توسط عوامل «موساد» و «سیا» که رابطه نزدیکی با ساواک داشتند به اطلاع رژیم شاه رسیده است.

بهای بودن پل پیشرفت!

جریان روشنفکری بیمار وابسته به غرب، از فضای رعب و وحشت به وجود آمده نهایت سوءاستفاده را نموده و بهائیت را همواره در کشور تقویت و رواج می دادند، تا بتوانند پایه های غربزدگی را برای استحکام رژیم گسترش دهند و تا حد ممکن اقدام به اسلام زدایی و حذف فرهنگ شیعه و روحانیون معترض نمایند. این جریان در شهرهای مختلف ایران عده ای از عناصر خود فروخته و فریب خورده را وارد عرصه تبلیغ بهائیت کردند و این باند سیاسی ضاله را به عنوان پل پیشرفت در زمینه های اداری، اقتصادی و اجتماعی در رژیم شاه معرفی کردند که این تبلیغ ها با واکنش جدی روحانیون مبارز و بیدار در شهرها روبرو گردید و در نتیجه گزارش های متعددی به زعیم عالیقدر مرحوم حضرت آیت الله العظمی بروجردی ارسال می شد، در این رابطه مرحوم حجت الاسلام محمدتقی فلسفی از طرف مرحوم آیت الله بروجردی مأموریت یافت که نسبت به این توطئه از پیش طراحی شده افشاگری کند و با مطرح کردن این موضوع در مجالس و منابر در ایام ماه مبارک رمضان به طور مبسوط، به افشای این

نقشه شوم همت گمارد لذا در خاطرات وی درباره نقش «تیمور بختیار» و عوامل فرمانداری حکومت نظامی آمده است:

«یک روز در اتاق خودم مشغول مطالعه بودم که دو ساعت مانده به ظهر گفتند سرلشکر علوی مقدم رئیس شهربانی و سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران بدون خبر قبلی در زده و آمده‌اند در اتاق بیرونی نشسته‌اند و منتظر من هستند، من لباس پوشیدم و بیرون آمدم. آنها گفتند: آقای فلسفی ما الان حضور اعلی حضرت بودیم امر فرمودند که ما دو نفر با هم به اینجا بیاییم و به شما ابلاغ کنیم که از امروز به بعد دیگر درباره بهایی‌ها صحبت نکنید! من خیلی ملایم گفتم: این به مصلحت نیست...»^(۱)

وی در ادامه می‌نویسد:

«روز عید غدیر تیمسار بختیار خدمت آن مرجع بزرگ رسید شاه او را فرستاده بود تا در جریان مبارزه با بهایی‌گری که من از منبر مسجد شاه آغاز کرده بودم و از رادیو پخش شده بود بگویند نمی‌شود جلو بهایی‌ها را گرفت و آنها را غیرقانونی کرد. چون حامیان آنها در اروپا و آمریکا به ما فشار می‌آورند که به آنها کار نداشته باشید. آیت‌الله بروجردی هم از نفاق و دورویی دولت و سرسپردگی اش به استعمار و حمایت از بهائیت بسیار ناراحت و دلگیر بودند. در کنار معظم‌له، پله کوچکی بود. بختیار کلاهش را برداشت و نشست و دست ایشان را بوسید. آقا که او را دید ناراحت شد و رویش را از او برگرداند. بختیار کمی عقب رفت و روی پله نشست. آیت‌الله بروجردی برگشت ببیند او کجا رفت. همین که دید در پشت سر ایشان روی پله نشسته است با عصبانیت فرمود: بنشین زمین! بختیار هم فوراً نشست روی زمین. این واقعه، صرفنظر از اهمیتی که برای نشان دادن بی‌زاری آیت‌الله بروجردی از دستگاه وقت داشت، به دلیل موقعیت و قدرت خاصی که شخص

بختیار به عنوان فرماندار نظامی تهران داشت نیز واجد اهمیت زیاد بود. بختیار فرماندار نظامی وقت تهران و معاون نخست وزیر در لباس نظامی و مدال‌های آویخته و اسم و رسمی که داشت، با این برخورد تند مرجع عصر فکرش را بکنید که چه وضعی پیدا کرده بود.»^(۱)

«وضعیت سیاسی - اجتماعی و فرهنگی به گونه‌ای رقم می‌خورد که دیگر ادامه حکومت نظامی ممکن نبود. به علاوه رسوایی‌های فرماندار نظامی در انجام امور و وظایف محوله‌اش از یک سو و ضرورت وجود انسجام و هماهنگی در نهادهای امنیتی باعث شد تا آمریکا طرحی را به شاه بدهد. این طرح، دو نهاد «امنیت داخلی» و «اطلاعات خارجی» را شامل می‌شد که مشابه دو سازمان (FBI) و (CIA) آمریکا بود. شاه تشکیل دو نهاد جداگانه را نپذیرفت و فقط با تشکیل یک سازمان منسجم اطلاعات و امنیت موافقت کرد.»^(۲)

زیرا شاه به امنیت شهروندان ایرانی اهمیت چندانی نمی‌داد و فقط سودای استمرار حکومت خود بود.

بنابراین کم‌کم دوران افول و پایان قدرت فرماندار نظامی فرا رسید، اما تأسیس سازمان جدید اطلاعاتی و امنیتی به شکل غرب را می‌شود در عوامل زیر جستجو کرد:

- فضای رعب و وحشت دوران فرمانداری نظامی در دل‌های مردم حفظ شود.

- افسران قدیمی که از زمان رضاخان زمام امور را در اختیار داشتند به پایان خط می‌رسیدند و نسل جدیدی همانند پرویز ثابتی‌ها و... باید به

۱- خاطرات حجت‌الاسلام فلسفی، ص ۲۰۰.

۲- نجاری‌راد، تقی، ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص

سازمان نیروهای امنیتی وارد می‌شدند که با محمدرضا در راه سرکوب مردم هماهنگ‌تر و صاحب ایده‌های سرکوب‌گرانه تازه‌تری بودند.

- دستگاه‌های جاسوسی مانند رکن ۲ ناکارآمد شده بود و الزاماً می‌باید سازمانی جدید و با انگیزه‌های تازه‌تر سازمان‌دهی می‌شد به گونه‌ای که بتواند حاکمیت محمدرضا را تقویت کند و جایگزین فرمانداری نظامی بشود.

البته در این برهه کشمکش‌هایی وجود داشت که در نهایت منجر به تدوین یک لایحه از طرف دولت تحت عنوان سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) شد که در واقع این سازمان از بطن فرمانداری نظامی بیرون آمد و همان نیروهای خشن برآمده از کودتا در این سازمان جدید التاسیس جای گرفتند و محمدرضا پهلوی با تکیه بر همین جریان متکی به قوه قهریه حاکمیت خود را تداوم بخشید.

سرانجام به خاطر اجرای فرمان کرمیت روزولت در راه شکل‌گیری ساواک، تیمور بختیار از تاریخ ۲۹ مرداد به درجه سرتیپی رسید. ارتشبد فردوست اعتقاد دارد که دولتمردان آمریکایی پس از کودتای ۲۸ مرداد قصد داشتند تا تیمور بختیار را به قدرت برسانند و از او یک رضاخان دیگر بسازند:

«رئیس *MI-6* «دسک ایران»^(۱) به من گفت که آمریکایی‌ها قصد داشتند در کودتا یک دیکتاتور نظامی را روی کار بیاورند و ما آنها را منصرف کردیم و نقش محمدرضا و سلطنت او را برایشان توضیح دادیم و گفتیم که در ایران هیچ افسری وجود ندارد که مورد قبول همه ارتش باشد [و این وضع] در مورد بختیار هم صادق است.

احتمالاً کاندیدای آمریکایی‌ها تیمور [بختیار] بود و مسلماً

۱- منظور رئیس میز (بخش) مطالعاتی ایران در سازمان MI-6 است.

خود او نیز به این کار شوق و تمایل داشته است. او واقعاً می‌توانست در ۲۸ مرداد خودش قدرت را به دست بگیرد و هیچ مانعی در برابرش نبود و زاهدی هم در برابرش کسی نبود.»^(۱)

و درست به همین دلیل بود که تیمور بختیار در چارچوب هیچ مقامی نمی‌گنجید و سودای دستیابی به مراتب بالاتر را در سر داشت.

آماده‌سازی افکار عمومی

قبل از اعلام رسمی تشکیل و تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، اقدامات و رایزنی‌های گوناگونی از سوی بعضی از مقامات لشکری و کشوری صورت گرفت و بعد از برپایی کلاس‌ها و دوره‌های آموزشی خارجی و داخلی و تهیه چارت اداری و سلسله مراتب امنیتی، مسئله آماده‌سازی اذهان و افکار عمومی برای پذیرش این تشکیلات جدید در دستور کار قرار گرفت و از سوی اداره جراید و سانسور فرمانداری نظامی به مطبوعات کشور تکلیف شد تا با درج خبر و تفسیر و تحلیل پیرامون این تشکیلات، افکار و اذهان عمومی را جهت پذیرش آن آماده کنند.

به‌عنوان مشت نمونه خروار به روزنامه کیهان آن روز نگاهی می‌اندازیم:

«امروز (۱۳۳۵/۵/۱۶) اطلاع یافتیم که:

وزارتخانه جدیدی به نام وزارت امنیت تشکیل می‌شود.
 کلیه امور تأمینیه سیاسی و رسیدگی به فعالیت‌های ضدقانونی و یا جاسوسی عمال خارجی از این وزارتخانه متمرکز خواهد شد.
 برای تأسیس وزارت امنیت، سازمان‌های امنیت ممالک مترقی مورد مطالعه قرار گرفته.

تیمسار سرتیپ بختیار به وزارت امنیت منصوب می‌شوند.»

* «۱۳۳۵/۶/۱۳»

یک مقام مافوق و مهم ارتش امروز گفت:

اداره امنیت صرفاً جنبه سیاسی خواهد داشت. وظایف آن از فرمانداری نظامی جداست، ریاست این اداره را تیمسار سرتیپ بختیار برعهده خواهند گرفت.»

* «۱۳۳۵/۶/۱۷»

اداره امنیت یک اداره سیاسی است و اگر لازم باشد قوانین جدیدی برای این اداره به مجلس پیشنهاد خواهد شد.»

* «۱۳۳۵/۶/۲۲»

هفته آینده اداره امنیت رسماً شروع به کار [می نماید].

قوانین جدیدی برای اداره امنیت تقدیم مجلسین خواهد شد. تمام سازمان‌های اداره امنیت تشکیل شده است.»

* «۱۳۳۵/۷/۱»

تصویب‌نامه اداره امنیت در این هفته صادر می‌شود. تیمسار سرلشکر بختیار مدت ۴۵ روز برای بازدید از مؤسسات نظامی آمریکا به آن کشور خواهند رفت.»

* «۱۳۳۵/۷/۱۹»

در جلسه دیشب هیئت دولت

لایحه سازمان امنیت کشور مطرح و تصویب شد.»

سرانجام پس از آماده‌سازی افکار عمومی و بیش از دو ماه تبلیغات در کلیه روزنامه‌ها و مجلات و رادیو اسدالله علم - که در آن زمان وزیر کشور بود - لایحه تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور را به مجلس سنا برد. حکم انتصاب سرلشکر تیمور بختیار به ریاست سازمان اطلاعات و امنیت صادر شد. البته وی در این هنگام در سفر آمریکا بود و برای چگونگی اداره یک سازمان اطلاعاتی مدرن در سازمان «سیا» آموزش می‌دید.

بدنامی ساواک میراث دوران فرمانداری نظامی بعد از کودتای آمریکایی انگلیسی ۲۸ مرداد و شدت عمل و خشونت بیش از حد این سازمان در برخورد با کلیه مخالفان و مبارزان و خودمحموری و خودکامگی سپهد تیمور بختیار بود.

او در دوران مسئولیت فرمانداری نظامی به هیچ کس و هیچ مقامی اعتنا نمی‌کرد و هر کس با هر درجه و یا جایگاه و موقعیت اجتماعی که سر و کارش با فرمانداری نظامی می‌افتاد، از توهین‌ها و بی‌تربیتی‌ها و حتی ضرب و شتم شخص تیمور بختیار برکنار نمی‌ماند. و این علاوه بر شخصیت بختیار یک سیاست بود که در جامعه ایجاد رعب و وحشت شود که اتفاقاً همین‌گونه هم شد، زیرا در دوران سرلشگر حسن پاکروان که مصادف با نهضت امام خمینی (ره) گردید و پس از آن در دوران ارتشبد نعمت‌الله نصیری و سرلشگر ناصر مقدم، ساواک به‌عنوان یک سیستم رعب‌آور در جامعه ایجاد اختناق و استبداد مضاعف می‌نمود.

فصل نهم

ساواک و گروه‌های مارکسیستی و التقاطی

خیانت مارکسیست‌ها

حزب توده پس از مدت کوتاهی که از سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ می‌گذشت، در عرصه سیاست کشور اعلام موجودیت نمود، خاصه آنکه با اشغال کشور توسط نیروهای اشغالگر روسی و انگلیسی و آمریکایی، این حزب در سایه حمایت اشغالگران روسی هم قرار داشت. رهبران این حزب از همان آغاز تحت سلطه شدید شوروی بودند و تنها مجری فرامین رسیده از مسکو بودند، تا آنجا که علناً خواستار غارت ذخایر نفت شمال توسط روس‌ها بودند و در تظاهرات و میتینگ‌هایشان خواستار انعقاد قرار داد نفت شمال، به نفع روس‌ها می‌شدند. این حزب بلافاصله پس از شکل‌گیری، فعالیت‌های خود را در عموم مناطق ایران گسترش داد، در حالی که آشکارا از منافع و ضرورت نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در ایران حمایت می‌کرد.

فعالیت‌های حزب توده در جریان ترور شاه در مورخه ۱۳۲۷/۱۱/۱۵ در کشور غیرقانونی اعلام شد و رهبران این حزب تحت تعقیب قرار گرفته و فراری شدند، در حالی که هیچ سندی دال بر دخالت حزب توده در ترور شاه به دست نیامد.

در دوران نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق و دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت که با رهبری حضرت آیت‌الله کاشانی همراه بود، عوامل حزب توده با سوءاستفاده از آزادی حاصل شده، دوباره به فعالیت رسمی پرداختند. سرانجام نیز در جریان کودتای ننگین ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که منجر به سقوط دولت قانونی محمد مصدق و انزوای حضرت آیت‌الله کاشانی و مصدق شد، نیروهای این حزب به جای ریختن به خیابان‌ها و مبارزه با اراذل و اوباش اجیرشده توسط زاهدی و اربابان آمریکایی‌اش به دستور مسکو، در خانه‌هایشان ماندند تا زمینه‌های بازگشت محمدرضا به سریر قدرت فراهم آید. این در حالی بود که حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی طی یک قمار سیاسی، جان صدها تن از اعضای سازمان نظامی حزب را دچار مخاطره ساختند تا بتوانند عوامل اصلی حزب را از کشور خارج سازند:

«جرم اعدام شدگان و نیز محبوسین ابد و طولانی مدت اعضای حزب توده خیانت بر ضد امنیت کشور و خیانت و جاسوسی اعلام شده بود. تعقیب، دستگیری و محاکمه اعضای حزب توده (و عمدتاً شاخه نظامی) پس از پایان کار فرمانداری نظامی و از اوایل ۱۳۳۶ شمسی به سازمان جدید التأسیس ساواک سپرده شده... در این دوره حدود ۴۵۰ نفر از اعضای سازمان نظامی حزب توده دستگیر و به مجازات‌هایی سنگین محکوم شده بودند.»^(۱)

بدین ترتیب با توافق مسکو و تهران پس از فرار عوامل اصلی حزب،

طی سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ بسیاری از عوامل رده‌های میانی و سازمان نظامی حزب توده به اعدام و حبس‌های طولیل‌المدت محکوم شدند. در جریان این دستگیری‌ها، گروه عمده‌ای تحت فشار و شکنجه فرمانداری نظامی، ساواک از گذشته خود ابراز پشیمانی کرده و با دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی همکاری کردند و به خدمت رژیم درآمدند و به تدریج در مدیریت‌های مهم و حساس کشور و سایر دوایر و دستگاه‌های حکومتی به کار گرفته شدند و در شمار نظریه‌پردازان و تئورسین‌های برجسته رژیم شاه قرار گرفتند.^(۱)

دکتر محمد بهرامی دبیرکل سابق حزب توده که یک بار نیز با دکتر تقی ارانی با گروه ۵۳ نفر در زمان رضاخان به زندان افتاده بود، طی نامه‌ای خطاب به محمدرضا پهلوی می‌نویسد:

«در آلمان بودم از روی سادگی اغفال شدم و به دام کمونیسم بین‌الملل افتادم، (سال ۱۳۱۴) به ایران آمدم، دست از فعالیت کمونیستی نکشیده و با دسته ۵۳ نفر زندانی شده و چهار سال و نیم در زندان ماندم و در شهریور منحوس ۱۳۲۰ آزادگردیده و یکی از بانیان حزب بیگانه‌پرست توده شدم (مهرماه ۱۳۲۰) از همان روز تأسیس حزب منحل توده در کمیته مرکزی آن دارای مقام و مسئولیت‌های مهمی بودم، بعد از مرگ سلیمان میرزا اسکندری با نورالدین الموتی هر دو دبیر کمیته مرکزی بودیم و کسی بالاتر از ما نبود و در کنگره دوم رادمنش دسته‌بندی کرد و او دبیرکل شد و من دبیر هیئت اجراییه شدم. وقتی که بهمن ماه ۱۳۲۷ پیش آمد و دولت حزب توده را منحل کرد، دکتر رادمنش و آنهایی که به اعدام غیابی محکوم شده بودند فرار کردند و ما را با یک دنیا مشکلات اینجا تنها گذاشته از آن به بعد دبیرکل حزب بنده بودم تا روزی که دستگیر شدم. در تمام جریانات حزب خائن توده بنده دخیل و

ناظر بوده‌ام و اینک به نظر من بزرگترین خیانت‌ها را که حزب
 بی‌آبروی توده در طول زندگانی خودش مرتکب شده بود، یادآوری
 می‌کنم (البته از جزئیات و اقدامات کوچکتر صرف‌نظر می‌کنم).
 در خاتمه با کمال شرمساری از خاکپای همایونی طلب عفو
 می‌نمایم و قول می‌دهم که اگر مورد عفو قرار گیرم از راه طبابت که
 شغل جان‌نثار است ارتزاق خواهم کرد و دیگر لقبه جاسوسی و
 خیانت به دهان خود، زن و فرزندانم نخواهم گذاشت...
 مرگ بر حزب بیگانه پرست توده
 مرگ بر اجنبی پرستان

دکتر م - بهرامی^(۱)

تحركات مسلحانه مارکسیست‌ها

بدین ترتیب بسیاری از عوامل حزب در سیستم حاکمه شاه از ساواک
 گرفته تا رسانه‌های گروهی و رادیو، تلویزیون صاحب پست و مقام‌های
 مهمی شدند. البته باید گفت که خیانت برخی از عوامل حزب توده تنها به
 جاسوسی برای اتحاد جماهیر شوروی یا همدستی با رژیم محدود
 نمی‌شد، در برخی از موارد آنها ضربه‌های جبران‌ناپذیری به سایر
 گروه‌های مبارز زدند و حتی باعث فروپاشی آنها شدند.

هنگامی که حاج امین‌الضرب، برای راه‌اندازی کارخانه برق - که یکی
 از خیابان‌های تهران موسوم به چراغ برق را روشنایی بخشید - مهندسی
 روسی تبار را به کمک طلبید، هرگز گمان نمی‌برد که این دانش‌آموخته
 فنی، با افکار مارکسیستی خود، وارد عرصه سیاسی کشور شود، وی که به
 حیدر عموغلی شهرت داشت، بعدها با هدف کودتا در نهضت جنگل و
 ترور میرزا کوچک‌خان رهبر نهضت جنگل، در کنار میرزا قرار گرفت اما

از آنجا که میرزا حاضر نبود به جز هویت اسلامی، شناسنامه دیگری برای نهضت ضداستعماری‌اش قائل شود. آنها به حالت اختلاف بنیادین از یکدیگر جدا شدند. جدایی ایدئولوژیکی که باعث شد تا مورخان «حیدر عموغلی» را همدست و محرک اصلی خالو قربان و دارودسته‌اش در راه اضمحلال نهضت جنگل و تقدیم سر میرزا به رضاخان معرفی کنند. تجربه تلخ این خیانت و تکرار آن توسط حزبی مانند حزب توده که آشکارا، اعضای خود را در خدمت جاسوسی برای اتحاد جماهیر شوروی سابق قرار داده و از مسکو فرمان می‌گرفت، باعث شد تا مردم ایران علی‌رغم مخالفت با شاه، هیچ‌گاه به گروه‌هایی از این دست اعتماد نکنند و این بی‌اعتمادی از خیانت «پیشه‌وری» که با هدف جدایی آذربایجان و انضمام آن به خاک شوروی به مدت کوتاهی در عرصه سیاسی کشور جلوه‌گر شد تا روز فروپاشی اردوگاه شرق همیشه سیر سعودی پیمود.

درست به دلیل همین سوابق سیاه خیانت بود که گروه‌های جوان چپگرا - که در اواخر دهه ۱۳۴۹ و اوایل دهه ۱۳۵۰ به مبارزه قهرآمیز با رژیم شاه پرداختند - علی‌رغم حمایت مالی و لجستیکی از سوی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرق (حتی یمن و عراق) می‌کوشیدند تا حساب خود را از حزب توده جدا سازند. به‌عنوان مثال بیژن جزنی مغز متفکر این جوانان چپگرا که خود و خانواده‌اش در شمار عناصر مشهور توده‌ای بودند کوشید تا در جهت مبارزه با رژیم شاه، برخلاف آموزه‌های حزب توده، به شیوه مبارزه مسلحانه بپردازد.

گذشته از سرنوشت گروه مارکسیستی موسوم به ۵۳ نفر که به زندان‌های رضاخان دچار شدند و به قتل نظریه‌پرداز این گروه به نام تقی ارانی توسط پزشک احمدی انجامید و حضور گاه و بی‌گاه عناصر

حزب توده در صحنه سیاسی ایران که به وزارت برخی از آنها در رژیم شاه نیز انجامید، نخستین گروهی که به شیوه مسلحانه رودرروی رژیم شاه ایستادند، توسط بیژن جزنی سازمان یافت، جالب اینکه پدر وی حسین جزنی در شمار افرادی بود که به فرقه دموکرات و «پیشه‌وری» پیوست و در جریان شکست این فرقه، به شوروی گریخت و در سال ۱۳۴۵ با تقاضای عفو از شاه به ایران بازگشت.

بیژن جزنی در میان خانواده‌ای رشد و نمو کرد که همگی آنها باگرایش مارکسیستی در خدمت شوروی و حزب توده قرار داشتند، حتی مادرش نیز در شمار سازمان زنان حزب توده بود. بیژن جزنی که در تحلیل‌هایش از طرفی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با عنوان شورش کور نام می‌برد^(۱) و از سوی دیگر خیانت‌های حزب توده را هم با تمام وجود احساس نموده بود، در ادامه راه به جبهه ملی پیوست اما زمانی که احساس کرد سقف خواسته‌های اعضای جبهه ملی ایجاد رفرم در نوع سلطنت پهلوی دوم است، با حضور گروهی از دوستان خود در سازمان جوانان حزب توده و با هدف مبارزه قهرآمیز، نخستین هسته‌های چریکی جریان چپ را با حضور چهره‌هایی چون: علی اکبر صفایی‌فراهانی، عباس سورکی، سعید کلانتری، محمد چوپان‌زاده، حسن ضیاظریفی تشکیل بخشید که بعدها با عنوان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران شهرت یافت.

اعضای این گروه زمانی به عضوگیری در میان دانشجویان پرداختند و اقدام به تهیه سلاح کمری نمودند که تأمین‌کننده اسلحه آنها که فردی به نام آقایان نام داشت با شماره رمز ۸۸۳۷ و با نام مستعار غزنوی با ساواک همکاری داشت.^(۲)

۱- ر.ک: به پرونده جزنی، ج ۲، صص ۹۹-۱۰۱.

۲- شاه‌دی، مظفر، ساواک، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

بدین ترتیب در سال ۱۳۴۶ اعضای این گروه که برای برطرف کردن تنگناهای مالی، سرقت از بانک‌ها را در دستور کار خود قرار داده بودند، در مورخه ۱۳۴۶/۱۰/۱۹ در پی تحویل گرفتن سلاح از آقایان به دام ساواک افتادند.

به دنبال بازداشت حسن ضیاظرفینی در هنگام دیدار با احمد جلیل افشار و اعتراف آنها افرادی چون؛ صفایی فراهانی، صفاری آشتیانی، چوپان‌زاده، محمدمجید کیان‌زاده و سعید کلانتری تحت تعقیب قرار گرفتند. بازماندگان این گروه ابتدا راه فرار به عراق را در پیش گرفتند که در این میان گروهی از مرز گذشتند و گروهی به دام ساواک گرفتار آمدند و بدین ترتیب گروه جزئی از هم پاشید.

یکی از شکنجه‌گران ساواک به نام تهرانی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر و محاکمه شد، در اعترافات خود ضمن اشاره به گروه ۹ نفره بیژن جزئی یادآور شد:

«پس از ترور رضا زندی پور رئیس کمیته مرکز شهربانی و راننده‌اش در اواخر سال ۱۳۵۳... یک روز در ۷ فروردین ۱۳/۵۴ / محمدحسن ناصری معروف به عضدی مرا به اتاق خود خواست و گفت قرار است عملیاتی انجام شود که آقای ثابتی گفته شما هم باید در عملیات باشید پرسیدم چیست؟ گفت فضولی نکنید... در روز ۲۹ فروردین رضا عطارپور تلفنی به من اطلاع داد که کاظم ذوالانوار^(۱) را به بازداشتگاه اوین منتقل نمایم در آن موقع سرهنگ

۱- مهندس سیدکاظم ذوالانوار در سال ۱۳۲۶ در خانواده‌ای روحانی در شهر شیراز متولد شد. وی در همان اوان نوجوانی با فرهنگ قرآنی در جلسات تفسیر و قرائت قرآن و جلسات دینی آشنا شد، بدین سبب هنگامی که در سال ۱۳۴۶ در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران راه یافت با بنیانگذاران سازمان مجاهدین آشنا شد و تا پیش از تغییر ایدئولوژیک منافقین و انحراف به سمت مارکسیسم، صادقانه از ارزش‌های اسلامی، دفاع می‌کرد.

وی در مهرماه سال ۱۳۵۰ در اداره کشاورزی مشهد دستگیر و در راه انتقال به ساواک گریخت و به زندگی مخفی روی آورد. بالاخره در تاریخ مهرماه سال ۱۳۵۱ وی بر سر یک قرار سوخته توسط ساواک دستگیر شد و در حالی که گلوله‌ای آرواره‌اش را شکافته و گلوله‌ای در رانش نشسته بود، به شکنجه‌گاه ساواک برده

وزیری رئیس زندان اوین بود... ساعت ۲/۵ به رستوران رسیدم. رضا عطارپور، محمدحسن ناصری، پرویز بهمن فرزند معروف به دکتر جوان،^(۱) سعدی جلیل اصفهانی معروف به بابک، ناصر نوذری معروف به رسولی و محمدعلی شعبانی معروف به حسینی هم تقریباً همزمان با من آمده بودند... عطارپور گفت: ... جزئیات کار را ثابتی بررسی کرده و تصویب شده و سرهنگ وزیری در جریان قرار گرفته و باید همان طور که آنها در دادگاه‌های انقلابی خود وقت و بی وقت تصمیم به ترور می‌گیرند، ما هم چند نفر از اعضای این سازمان‌ها را بکشیم...

... ما در قهوه‌خانه اکبر اوینی در نزدیکی بازداشتگاه اوین منتظر می‌شویم و با سرهنگ وزیری به محل می‌رویم.

رسولی و حسینی زودتر حرکت کردند و بعد از نیم ساعت به سوی قهوه‌خانه راه افتادیم و به قهوه‌خانه رسیدیم، رسولی و حسینی لباس زندانیان را تحویل گرفته [بودند]... سرهنگ وزیری خود را آماده کارزار با عده‌ای کرده بود که هم دستشان بسته بود و هم چشمشان... زندانیان را پیاده کرده و ردیف روی زمین نشاندهند... اولین کسی که رگبار مسلسل را به سوی آنها بست سرهنگ وزیری بود... و همین طور رگبار بستند و بعد سعدی جلیل اصفهانی بالای سر همه رفت و تیر خلاص را شلیک کرد.^(۲)

گروه دیگری که به مبارزه مسلحانه روی آوردند گروه موسوم به گروه پاک‌نژاد بود که نماینده این گروه احمد صبوری در سال ۱۳۲۸ به عراق سفر کرده و با تیمور بختیار دیدار نموده بود. وی حتی زمینه سفر اعضای

شد. وی در زندان به مدت ۲/۵ سال به برپایی جلسات قرآنی همت گماشت و تحت هیچ شرایطی کوچکترین اطلاعاتی به ساواک نداد. سرانجام نیز در روز ۲۹ فروردین ماه سال ۱۳۵۴ همراه هم‌بند خداجوی خود «مصطفی جوان خوشدل» با هفت تن از اعضای گروه جزئی که گرایش چپ داشتند، در تپه‌های اوین به شهادت رسید. اگرچه که این دو تن هیچ نسبت عقیدتی با گروه جزئی نداشتند.

۱- وی پس از فرار به آمریکا در جریان انقلاب اسلامی، به همکاری با سازمان سیا و بخش فارسی رادیو آمریکا پرداخت و باجناب خود احمد بهارلو را به ریاست بخش فارسی رادیو آمریکا منصوب کرد.

۲- حسن پور، قاسم، شکنجه‌گران می‌گویند، نشر موزه عبرت، صص ۱۸۲-۱۸۰.

این گروه به بغداد را فراهم آورد اما از آنجا که بختیار در بغداد تحت نظر ساواک قرار داشت، فهرست اسامی آنها لو رفت و اعضای آن دستگیر شدند که در این میان احمد صبوری در رادیو تلویزیون رژیم شاه ظاهر شد و تقاضای بخشودگی کرد. همچنین عبدالرضا نواب بوشهری نیز به همکاری با ساواک پرداخت.^(۱)

سومین گروه، جنبش مسلحانه ایران نام داشت که بعدها به عنوان سیاهکل شهرت یافت. اعضای این گروه در شمار عناصر مارکسیست لنینستی بودند که به مائوئیسم گرایش داشتند. سرتیم‌های اصلی این گروه عبارت بودند از: حمید اشرف، غفور حسن پور و علی اکبر صفایی‌فراهانی که پنج تیم شهر، کوه، اسلحه، علمی و رابط تشکیل داده بودند.

اعضای این گروه در نخستین قدم دست کمک به سمت رژیم بعث عراق دراز کردند:

«این گروه برای به دست آوردن سلاح نمایندگانی را به عراق فرستادند تا از کمک‌های رژیم بعث عراق که به ظاهر اندیشه براندازی رژیم شاه را در سر داشت برخوردار شود.

از این رو دو تن از اعضای گروه به نام‌های محمد صفاری‌آشتیانی و هوشنگ نیری... رهسپار عراق شدند و با مقامات رژیم بعث (امن العام) به گفت‌وگو نشستند و با همکاری مقامات عراقی با دکتر پناهیان^(۲) نماینده «ک.ا.ب» در بغداد ارتباط برقرار کردند.

پناهیان نامبردگان را با روی باز پذیرفت و با آنکه می‌دانست آنان به گروه مائوئیست و ضدشوروی وابسته‌اند، آمادگی خود را

۱- روحانی، سیدحمید، نهضت امام خمینی (ره)، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۴۱.

۲- پناهیان پس از مرگ بختیار به عنوان جانشین وی در عراق فعال بود.

برای کمک‌های مادی و نظامی اعلام کرد و شماری سلاح و مهمات و مواد منفجره به آنان تحویل داد.^(۱)

اعضای این گروه پس از سرقت مبالغی پول از شعبه‌های بانک ملی خیابان «وزرا» و میدان ونک و تشکیل جلسه در ارتفاعات شمال تهران، عملیات خود را با فرستادن علی اکبر صفایی‌فراهانی به جنگل‌های شمال کشور با هدف شناسایی منطقه آغاز کردند، در جهت مقابله با عناصر رژیم شاه، اعضای گروه سیاهکل ابتدا به پاسگاه سیاهکل حمله برده و اقدام به خلع سلاح پاسگاه نمودند اما از آنجا که افراد این گروه کوچکترین شناختی از فرهنگ بومی و مذهبی مردم نداشتند، در نخستین قدم با مردم درگیر شدند، همچنین افراد دیگری همچون ایرج نیری پس از دستگیری اطلاعات خود را در اختیار ساواک قرار دادند و حتی محل انبار خواروبار نیز در اختیار ساواک قرار گرفت.

بدین ترتیب پس از مدتی درگیری مسلحانه از بین ۹ نفری که در تیم کوه فعالیت داشتند، دو تن کشته و هفت نفر به دست ساواک اسیر شدند، در حالی که شماری از نظامیان در راه مقابله با آنها کشته شدند.

در این میان برخی از اعضای گروه سیاهکل از جمله ایرج نیری کوشیدند، جان خود را نجات دهند:

«نامبرده (نیری) از ابتدای دستگیری ضمن ابراز ندامت در جریان تحقیقات، اطلاعات خود را در اختیار گذارده و اینک با ارسال عریضه‌ای مراتب وفاداری خود را به شاهنشاه آریامهر و میهن اعلام و اعمال گذشته خود ابراز انزجار نموده است.»^(۲)

همچنین در سند دیگری ایرج نیری با دستخط خود مراتب انزجار خود را از رفقای سابقش اعلام می‌دارد.^(۳)

۱- روحانی، سیدحمید، نهضت امام خمینی (ره)، جلد سوم، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۴۴۲.
۲- سند شماره ۱۰۰، به تاریخ ۱۳۵۰/۳/۱۹، مندرج در کتاب نهضت امام خمینی (ره)، جلد سوم، ص ۱۲۲۴.

۳- همان، سند شماره ۱۰۱، ص ۱۲۲۵.

بدین ترتیب گروه سیاهکل که متأثر از اندیشه جنگ‌های پارتیزانی «چه‌گوارا» و فیدل کاسترو در کوبا شکل گرفته بود، به دلیل شرایط متفاوت حاکم بر جامعه روستایی ایران و کوبا و همچنین شرایط سیاسی متفاوت دولت «باتیستا» و «شاه» از هم فروپاشید.^(۱)

گروه احمدزاده - پویان دیگر گروهی بود که با هدف مبارزه قهرآمیز، با سرقت از بانکی در ونک فعالیت خود را آغاز کرد. اعضای این گروه ابتدا به کلانتری پنج تبریز یورش برده و مسلسل دستی نگهبان کلانتری را ربوده و متواری شدند، در سال ۱۳۵۰ طی حمله به کلانتری قلهمک نگهبان کلانتری را کشتند و مسلسل او را به تعبیر خودشان مصادره انقلابی کردند. اعضای این گروه پس از پیوند با گروه «حمید اشرف» و «صفاری آشتیانی» در فروردین ماه ۱۳۵۰ برای نخستین بار اعلامیه‌ای تحت عنوان چریک‌های فدایی خلق انتشار دادند و در نخستین قدم سپهبد فرسیو، رئیس دادستانی نظامی را در مورخه ۱۳۵۰/۱/۱۸ کشتند. در پی این ضربه‌ها، ساواک اقدام به شناسایی و دستگیری اعضای این گروه نمود:

«در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ پلیس شاه دو تن از اعضای این گروه به نام‌های جواد صلاحی و علیرضا نابدل را در ۲۶ فروردین ۱۳۵۰ به میان گرفت، در این درگیری جواد صلاحی کشته و نابدل دستگیر شد. نامبرده در بازجویی‌های خود اطلاعات مهم و ارزشمندی به ساواک داد و دو تن از اعضای سازمان به نام‌های بهروز دهقانی و مناف ملکی را نام برد.

در اول خرداد ۱۳۵۰ بهروز دهقانی بازداشت شد و قرار خود با حمید توکلی را در زیر شکنجه گفت و بدین‌گونه نامبرده نیز در دوم خرداد آن سال به چنگ پلیس افتاد، حمید توکلی نیز در

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک؛ سازمان چریک‌های فدایی خلق، ۲ جلد، محمود نادری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

بازجویی‌های خود نشانی دو خانه تیمی را فاش کرد و ساواک در چهارم خرداد آن سال به آن خانه یورش برد و در یکی از آن خانه‌ها امیر پرویز پویان و پیرو نذیری را از پای درآورد.^(۱)

بالاخره در سال ۱۳۵۵ ساواک پس از شناسایی خانه‌ای در مهرآباد جنوبی به این خانه که در آن حمید اشرف رهبر سازمان مخفی بود، حمله برد و بدین ترتیب با کشته شدن حمید اشرف که دو بار از محاصره نیروهای ساواک جان سالم به در برده بود، این سازمان تا مرز اضمحلال پیش رفت و نزدیک به ۹۰ درصد اعضای آن کشته یا به دست ساواک افتادند.

طرح‌های پیش‌بینی نشده

علاوه بر این تحرکات سامان یافته و از پیش طراحی شده از سوی گروه‌های چپ، رادیو تلویزیون رژیم شاه‌گه‌گاه از توطئه‌های خنثی شده گروه‌های چپ خبر می‌داد که در راه اجرای آنها هیچ برنامه‌ای از قبل طراحی نشده بود، از جمله دستگیری خسرو گل‌سرخ‌ی و کرامت‌الله دانشیان و تعداد دیگری به جرم طراحی توطئه ربودن «رضا پهلوی» در شب اختتامیه جشنواره فیلم تهران که فقط ایده آن تنها مدت‌ها پیش از دستگیری این افراد در منزل شکوه میرزادگی و همسرش فرهنگ که هر دو رابط ساواک بودند، مطرح شده بود اما پس از مدت‌ها سکوت و سرپوش، ناگهان مورد سوءاستفاده ساواک قرار گرفته و طی نمایشی تلویزیونی برنامه اخبار رادیو تلویزیون از یک توطئه بزرگ خبر داد.

خسرو گل‌سرخ‌ی در آخرین دفاعیات خود، پرده از سوءاستفاده ساواک از این مسئله برداشت و ادعا کرد که طرح مسئله ربودن رضا پهلوی

۱- روحانی، سیدحمید، نهضت امام خمینی (ره)، جلد سوم، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۵۱۷.

ماه‌ها پیش در یک میهمانی دوستانه مطرح می‌شود و در حد حرف می‌ماند، آن وقت چند ماه بعد من به جرم فکر کردن به این مسئله دارم اینجا محاکمه می‌شوم. (نقل به مضمون)

در این میان ناگهان عناصری مثل شکوه میرزادگی و شوهر اولش فرهنگ و ایرج (رحمت‌الله) جمشیدی برای کامل‌تر شدن نمایش مسخره ساواک ادعا کردند که حتی اسلحه هم تهیه کرده بودند و در پایان نیز هر یک ضمن چکمه بوسی، از شاه تقاضای عفو کردند.

به این ترتیب دادگاهی برای محاکمه گلسرخی برپا شد و در حالی که برای نخستین بار جریان این محاکمه به صورت مستقیم و زنده پخش می‌شد، خسرو گلسرخی به افشای جنایات رژیم شاه پرداخت. همچنین کرامت‌الله دانشیان نیز حاضر به چاپلوسی در دادگاه نشد. این دو تن با استناد به گفته خودشان، تنها به جرم اندیشیدن توسط ساواک دستگیر و شکنجه شده بودند، سرانجام نیز به جوخه اعدام سپرده شدند. در مقابل عناصری چون شکوه میرزادگی به سردبیری نشریه تلاش متعلق به هویدا رسید که زیر پوشش مالی حزب رستاخیز قرار گرفته بود و ایرج جمشیدی هم مسئول پاسخ به نامه‌ها در هفته‌نامه جوانان رستاخیز شد. فرهنگ نیز در ساواک مورد تشویق قرار گرفت؛ زیرا وی توانسته بود، با بزرگنمایی طرحی در حد حرف و حدیث‌های روشنفکرانه و نه بیشتر به نوعی، خبر آفرینی کرده و تا مدت‌ها رسانه‌های گروهی را تحت الشعاع خبر ساختگی‌اش قرار بدهد اما اقدام غیرمترقبه رژیم در راه پخش زنده این محاکمات فرصتی فراهم آورد تا خسرو گلسرخی و کرامت‌الله دانشیان روبه‌روی دوربین‌های تلویزیون ملی ایران از شکنجه‌های وحشیانه ساواک پرده بردارند. چنان که حتی گلسرخی افشا نمود بر اثر این شکنجه‌ها اعضای داخلی بدن وی دچار خون‌ریزی شدید شده است.

ساواک و سازمان مجاهدین خلق (منافقین)

بنیانگذاران سازمان مجاهدین که تا مدت‌ها پس از فعالیت‌های مسلحانه خود، نامی برای گروهشان انتخاب نکرده بودند، خود را در ابتدا فرزندان فکری مهندس بازرگان می‌دانستند:

«... سازمان اسم نداشت؛ اسم، بعد از دستگیری مطرح شد. در آن اوایل اسمش این بود که این ادامه نهضت آزادی [است] و مهندس بازرگان که از زندان آزاد شد، این گروه را تحویلش می‌دهند، به مرور که از سال ۴۸ مطالعات مارکسیستی در برنامه قرار گرفت، کم‌کم این احساس شد که از نظر ایدئولوژی با مهندس بازرگان فاصله گرفته‌ایم.»^(۱)

لطف‌الله میثمی درباره نامگذاری سازمان چنین می‌نویسد:

«... سعید محسن می‌گفت همه ما الهام گرفته از نهضت آزادی و ادامه جریان نهضت آزادی هستیم... بالاخره توافق شد که اسم جمع مذهبی‌مان را «نهضت مجاهدین خلق ایران» بگذاریم... ولی در زمستان آن سال بچه‌های بیرون به نام «سازمان مجاهدین خلق ایران» اعلام موجودیت کرده بودند.»^(۲)

اعضای این گروه پس از انتخاب شیوه قهرآمیز و مبارزه مسلحانه چریکی، بهترین راه را در همکاری با سازمان الفتح^(۳) دیدند و در راستای این هدف، نخستین گروه از اعضای این سازمان، در فروردین ماه سال ۱۳۴۹ از طریق خلیج فارس به قطر و از آنجا به امان پایتخت اردن هاشمی و سپس به بیروت پایتخت لبنان رفتند و در آنجا با نمایندگان الفتح درباره شیوه مراودات و آموزش و مسلح کردن اعضای سازمان گفت‌وگو کردند. یکی از عملیات‌های سازمان در ابتدای راه، ربودن هواپیمای ایران ایر

۱- بازرگانی، بهمن، گفت‌وگوها، به نقل از کتاب سازمان مجاهدین از پیدایی تا فرجام، جلد اول، ص ۴۸۸.

۲- میثمی، لطف‌الله، آنها که رفتند، صص ۷۱-۷۰.

۳- در جریان جنگ ۱۹۶۵ اعراب و اسرائیل، یاسر عرفات ۲۷ ساله، جنبش «فتح» را تأسیس کرد.

و بردن آن به عراق بود، ضمن آنکه در جریان حضور ربایندگان در عراق، اعضای سازمان کوشیدند تا به نوعی از حضرت امام (ره) کلامی و سخنی در تأیید این اقدام خود بشوند اما حضرت امام (ره) به خواسته آنها تن ندادند. مرتضی (تراب) حق شناس در این باره می‌نویسد:

«... آقای خمینی گفت [که] اگر اقدامی کند ممکن است برای آنها (زندانیان) بدتر شود... ولی نه در آن تماس و نه بعد از آن، حاضر به هیچ کمکی به ما نشد... چند روز پس از ملاقات اول، آیت‌الله توجه دیگری برای این عدم موضع‌گیری مطرح نمود و آن اینکه نمی‌خواهد از عراقی‌ها تقاضایی بکند تا تقاضای متقابلی از سوی آنان داشته باشد.»^(۱)

در مورخه ۱۳۴۹/۱۰/۲۵ از سوی دولت بعث عراق اعضای رباینده هواپیما با وساطت یاسر عرفات، رئیس سازمان فتح، به نمایندگی این سازمان تحویل و عازم یکی از پایگاه‌های چریکی این سازمان در سوریه شدند. اگرچه در کتاب‌های مختلف، اسامی بنیانگذاران این سازمان را به صورت کلیشه‌ای بیان می‌کنند ولی واقعیت این است که هسته اصلی این سازمان در سال ۱۳۴۴ توسط عناصر زیر شکل گرفت:

۱- محمد حنیف نژاد ۲- سعید محسن ۳- عبدالرضا نیک‌بین
رودسری (معروف به عبدی)^(۲) و ۴- اصغر بدیع‌زادگان که از سال ۱۳۴۵ وارد رهبری سازمان شد و تا سال ۱۳۴۷ در کنار سه نفر دیگر فوق‌الذکر، کادر رهبری چهار نفره سازمان را تشکیل دادند.^(۳)

۱- نشریه پیکار، شماره ۷۶، مورخه ۱۳۵۹/۷/۲۱، ص ۱۶.

۲- وی در سال ۱۳۴۷ به دلیل بیماری صرع از سازمان کناره‌گیری کرد و پس از انصراف از تحصیل، در شرکت کارتن‌سازی مشغول به کار شد اما ساواک وی را در مورخه ۱۳۵۲/۱۰/۱۰ دستگیر کرد و مورد شکنجه قرار داد و به دلیل حضور نیافتن در برنامه تلویزیونی به زندان محکوم شد. وی در نهایت در مورخه ۱۳۵۵/۵/۲۴ آزاد شد و به زندگی خانوادگی‌اش ادامه داد.

۳- سازمان مجاهدین خلق، پیدا تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)، جلد اول، نشر مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ص ۲۷۵.

ضمن آنکه این افراد پس از ورود به دانشگاه و حضور در تهران، با چهره‌هایی همچون: زنده یاد آیت‌الله طالقانی، شهید آیت‌الله مطهری، شهید آیت‌الله سیدمحمد بهشتی، مرحوم محمدتقی جعفری، مهندس بازرگان، مهندس سحابی و دکتر عباس شیبانی در ارتباط قرار گرفتند.

این افراد پس از عضوگیری اولیه، اقدام به تشکیل سه گروه نمودند: الف) گروه کارگری - اعضای چهار نفره این گروه که توسط ناصر صادق رهبری می‌شدند، وظیفه داشتند تا ضمن مطالعه و لمس فضای کارگری کشور جای پای در میان کارگران بیابند.^(۱)

ب) گروه روحانیت - قرار بود این گروه با مسئولیت محمد حنیف‌نژاد و حضور احمد رضایی و مصطفی جوان خوشدل با چهره‌های شاخص روحانیت مبارز تماس برقرار نماید. هدف این بود که سازمان به اعتبار نام روحانیون سرشناس، در بازار مورد اعتماد قرار گیرد. ضمن آنکه این افراد کوشش نمودند با چهره‌هایی همچون روان شاد آیت‌الله سید محمود طالقانی، حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای (از طریق یک هوادار به نام حسن تهرانی)، آیت‌الله علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، حجت‌الاسلام حسن لاهوتی و مرحوم آیت‌الله عبدالرحیم ربانی شیرازی تماس‌هایی برقرار کنند، تماس‌هایی که استمرار نیافت.

ج) کمیته روستا - اعضای این گروه به سرپرستی عبدالرسول مشکین‌فام در سال ۱۳۴۸ وظیفه مطالعات روستایی را برعهده داشتند. رساله‌ی «دو روستا و انقلاب سفید» که در سال ۱۳۵۱ توسط سازمان انتشار یافت، ره‌آورد این گروه بود.

عضوگیری زنان و دختران از قدم‌های بعدی این سازمان بود. چنان‌که

۱- یادداشت‌های حسن روحانی، ص ۵۳، مندرج در کتاب سازمان مجاهدین، پیدایی تا فرجام، جلد اول، ص ۳۴۷.

پوران بازرگان، خواهر منصور بازرگان و همسر حنیف‌نژاد، لیلا زمردیان خواهر علیرضا زمردیان، در شهریور ۱۳۵۰ و پس از آن فاطمه امینی به عضویت سازمان درآمدند. در جریان جشن‌های کذایی دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی در ایران، سازمان مجاهدین، برنامه‌هایی در نظر گرفته بود، از جمله ریودن شهرام پهلوی‌نیا - پسر اشرف پهلوی - تخریب دکل‌های برق‌رسانی، انفجار هتل محل اقامت مهمانان خارجی و...، اما در سال ۱۳۵۰، ۱۴۳ تن از اعضای این سازمان، به دلیل نفوذ خبرچینان ساواک دستگیر شدند، از جمله: ناصر صادق، سعید محسن، علی باکری، رضا رضایی، محمد بازرگان، محمود عسگری‌زاده، بهمن بازرگانی، مسعود رجوی و...

ضمن آنکه در اوج دستگیری‌های پی‌درپی ساواک نیز، تعداد دیگری از اعضای سازمان دستگیر شدند و از کل اعضای آن تنها ۱۴ نفر در تهران، مشهد و تبریز متواری بودند که پس از چندی آنها هم به دام ساواک افتادند. به این ترتیب با دستگیری محمد حنیف‌نژاد، عبدالرسول مشکین‌فام و حسین آلا‌دپوش، اعضای کادر مرکزی سازمان به دست دژخیمان ساواک گرفتار شدند.

با اعدام اعضای کادر مرکزی سازمان،^(۱) ساواک نفوذ در این سازمان را مورد هدف قرار داد، به گونه‌ای که در غیبت اعضای کادر مرکزی و مرگ احمد رضایی در حین دستگیری، افراد باقی مانده سازمان، توسط شخص مشکوکی به نام تقی شهرام که در جریان یک برنامه ساختگی و با حمایت ساواک از زندان شهر ساری فرار کرده و بر جایگاه رهبری

۱- پنج تن از رهبران سازمان با نام‌های حنیف‌نژاد، سعید محسن، بدیع‌زادگان، عسگری‌زاده و مشکین‌فام، پس از شکنجه‌های بسیار در مورخه ۱۳۵۱/۳/۴ اعدام شدند.

سازمان تکیه زده بود، به سوی استحاله در مارکسیسم تشویق شدند. همچنین رضا رضایی به عنوان طراح قتل مستشار آمریکایی و سرلشکر طاهری، در خردادماه سال ۱۳۵۲ در درگیری با مأموران ساواک کشته شد. در این دو عملیات، ژنرال آمریکایی دو پای خود را از دست داد و سرتیپ طاهری کشته شد.

جالب اینکه تمام کوشش‌های اعضای این سازمان در راه گرفتن تأیید از حضرت امام(ره)، توسط ایشان ناکام ماند. حضرت امام(ره) درباره این ملاقات‌ها فرموده‌اند:

«اینها ضمن این کتاب [راه انبیاء] می‌خواهند بگویند که معادی وجود ندارد و معاد سیر تکاملی همین جهان است و این چیزی است خلاف معتقدات اسلامی.»^(۱)

بعد از گروه اول اعدام شدگان سازمان، در مورخه ۱۳۵۱/۱/۲۹ چهار تن دیگر از اعضای سازمان به نام‌های ناصر صادق، علی میهن دوست، محمد بازرگان و علی باکری نیز تیرباران شدند. همچنین در شهریور ۱۳۵۱ مهدی رضایی به سه بار اعدام محکوم شد.

پس از مرگ رضا رضایی، دگردیسی فکری سازمان به سمت مارکسیسم سرعت بیشتری یافت، چنان که تقی شهرام که به طرز کاملاً مشکوکی از زندان شاه فرار کرده و رهبری سازمان را به دست گرفته بود، عملاً در جهت حذف فیزیکی چهره‌هایی که مارکسیسم‌زدگی سازمان را برنمی‌تافتند، برآمد.

نخستین هدف، حذف مجید شریف‌واقفی بود که با همکاری لیلا زمردیان، وحید افراخته، محسن سیدخاموشی و حسین سیاه‌کلاه کشته شد و جسد قطعه‌قطعه شده او را در بیابان‌های اطراف تهران

به آتش کشیدند.

این عملیات وحشیانه مبین این نکته است که ساواک با حذف چهره‌های مذهبی سازمان توسط چهره نفوذی خود تقی شهرام، سازمان را به سمت و سوی دلخواه رژیم هدایت می‌کرد. بدین ترتیب عناصر باقیمانده سازمان عملاً در خدمت اهداف ساواک قرار گرفتند. پس از حذف فیزیکی شهید شریف واقفی، در پی حذف دیگر چهره‌های صادق و انقلابی برآمدند.

کشتن مرتضی صمدیه‌لباف که پس از اجرای طرح ترور سرتیب زندگی پور، عملاً از سازمان کناره گرفته و به شدت به روند مارکسیست شدن اعضای سازمان معترض بود، دومین هدف اعضای این خط انحراف بود. در این عملیات، مهدی موسوی قمی، منیژه اشرف‌زاده، محمدطاهر رحیمی و وحید افراخته، در خیابان گرگان، تهران طی یک قرار در صدد قتل صمدیه‌لباف برمی‌آیند اما او زخمی و به دلیل شدت جراحات مجبور به مراجعه به بیمارستان سینا می‌شود و به چنگ ساواک می‌افتد. حتی طرح ترور شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد بهشتی نیز در دستور کار سازمان مستحیل شده در مارکسیسم مجاهدین خلق قرار می‌گیرد، طرحی که سال‌ها بعد توسط کسانی که مدعی اسلام‌خواهی بودند به اجرا درآمد.^(۱)

اما بالاخره ساواک وحید افراخته، منیژه اشرف‌زاده، محمدطاهر رحیمی و همچنین خاموشی و بطحایی و... را نیز دستگیر کرد و تلاش بسیار نمود تا به دلیل همکاری‌های‌شان با ساواک، به نوعی آنها را در معرض عفو شاه قرار دهد، اما درخواست آمریکایی‌ها این بود که برای زهر چشم گرفتن از کلیه گروه‌های سیاسی، باید آنها را اعدام کرد و بدین

۱- روحانی، سیدحمید، نهضت امام خمینی (ره)، ج ۳، ص ۴۲۳.

ترتیب علی‌رغم حضور خاموشی و بطحایی در تلویزیون و درخواست عفو، محمدرضا پهلوی نتوانست برای کسانی که کلیه اطلاعات سازمان مجاهدین خلق را در اختیار ساواک قرار داده بودند، تخفیفی قائل شود.

جالب اینکه در تمام این دوران، تقی شہرام دستگیر نمی‌شود و عموم روزهای زندگی چریکی خود را با دختران و زنان عضو سازمان سپری می‌کند و این جریان تا ۱۶ آذرماه سال ۱۳۵۷ ادامه می‌یابد. یعنی زمانی که وی سازمان پیکار در راه آزادی کارگر را به راه می‌اندازد.^(۱)

در اواسط دهه پنجاه، «مسعود رجوی» که او نیز به دلیل همکاری با ساواک و به طرز مرموز و مشکوکی از حکم اعدام رهیده و به حبس ابد محکوم شده بود، ضمن پذیرش مارکسیسم، می‌کوشید تا اعضای زندانی سازمان را به گرد خود جمع کند:

«رجوی... همراه با ناصر صادق، علی میهن‌دوست، علی باکری و محمد بازرگان محکوم به اعدام گردید، پس از گذشت مدتی اعلام شد که رجوی با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شده است، آنچه در آن زمان... منعکس شد، حاکی از همکاری وی با تیم بازجویی در متلاشی کردن تشکیلات بود و سند همکاری رجوی نیز منتشر شد.»^(۲)

همچنین پس از سقوط رژیم پهلوی، براساس اسناد به دست آمده معلوم شد «کاظم رجوی» - برادر مسعود رجوی - از سال ۱۳۴۹ با نام مستعار «میرزا»، منبع ساواک در اروپا بوده است که این مسئله از سوی مرحوم دکتر علی شریعتی به پدرش و نیز چند دوست دیگر یادآوری شده بود.^(۳)

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک، خاطرات احمد احمد، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
 ۲- بازرگانی، بهمن، گفت‌وگوها، مندرج در کتاب سازمان مجاهدین از پیدایی تا فرجام، جلد اول، ص ۱۰۱.
 ۳- میثمی لطف‌الله، آنها که رفتند، ص ۱۸۸. پرویز ثابتی معاونت امنیتی ساواک نیز در کتاب «در دامگه

ضمن آنکه نامه‌ای از نصیری، رئیس ساواک، به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح، بیانگر بسیاری از واقعیات است:

«به: ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی
(دادستانی)

مورخه ۵۱/۱/۱۹

از: ساواک

پیوست ۳۱۲//۶۵۵

درباره مسعود رجوی

پیرو ۵۰/۹/۱۶-۳۱۳/۷۶۱۱

نامبرده بالا [مسعود رجوی] که از محکومین سازمان به اصطلاح آزادی‌بخش ایران وابسته به جمعیت نهضت آزادی است و در دادگاه تجدیدنظر به اعدام محکوم گردیده، بعد از دستگیری در جریان تحقیقات کمال همکاری را در معرفی اعضای سازمان مکشوفه به عمل آورده و اطلاعاتی که در اختیار گذارده از هر جهت در روشن شدن وضعیت شبکه مزبور مؤثر و مفید بوده و پس از خاتمه تحقیقات نیز در داخل بازداشتگاه همکاری‌های صمیمانه‌ای با مأموران به عمل آورده، لذا به نظر این سازمان استحقاق ارفاق و تخفیف در مجازات را دارد. مراتب جهت استحضار و هرگونه اقدام مقتضی اعلام می‌گردد.

رئیس سازمان اطلاعات امنیت کشور - ارتشبد نصیری»^(۱)

بدین ترتیب کاظم ذوالانوار، محبوب‌ترین فرد اسلام‌گرای سازمان، توسط دژخیمان ساواک در تپه‌های اوین با چشم و دست بسته و بدون محاکمه از پای درمی‌آید تا مسعود رجوی با وجود خیانت به سازمان، بتواند در زندان در فضایی بدون رقیب به‌عنوان مرد شماره اول سازمان

حادثه؛ یادآور می‌شود که کاظم رجوی دوست نزدیک وی در زمان فراغت از تحصیل بوده است و همین آشنایی نیز سبب استخدام رسمی رجوی در ساواک می‌شود. وی در ادامه به کوشش‌های کاظم رجوی برای نجات مسعود رجوی از اعدام می‌پردازد که شرط آن همکاری مسعود با ساواک بوده است.
۱- سازمان مجاهدین از پیدایی تا فرجام، جلد سوم، ص ۱۰۴، اصل نامه مذکور کلیشه شده است.

خودنمایی کند و این خط انحراف، از برگزاری سخنرانی‌های داغ مذهبی و ضدآمریکایی در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی به ترور شایسته‌ترین چهره‌های سیاسی نظام منتهی شد و سرانجام سر از مزدوری برای صدام و آمریکا درآورد.

استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری که خود، از جمله حامیان و بنیانگذاران اولیه سازمان بود، هنگامی که کتاب «شناخت» از سوی سازمان منتشر شد، با هدف روشنگری درباره انحراف فکری موجود در سازمان، کوشید تا در سلسله سخنرانی‌هایی به آنها پاسخ بگوید اما ساواک در سال ۱۳۵۶ از سخنرانی ایشان در کانون توحید تهران جلوگیری کرد. با این همه شهید مطهری سکوت را جایز ندانست و در مورد این خط انحراف هشدار داد:

«در سال اخیر، بدبختانه گروه سومی هم پیدا شده‌اند که به یک مکتب التقاطی معتقد شده‌اند، آنها قسمتی از اصول کمونیسم را با بعضی از مبانی اگزیستانسیالیسم ترکیب کرده‌اند و بعد حاصل را با مفاهیم، ارزش‌ها و اصطلاحات خاص فرهنگ اسلامی آمیخته‌اند، آن وقت می‌گویند مکتب اصیل و ناب اسلامی این است و جز این نیست.

من در اینجا هشدار می‌دهم ما با گرایش به مکتب‌های بیگانه استقلال مکتبی خودمان را از دست می‌دهیم، حال می‌خواهد آن مکتب کمونیزم باشد یا اگزیستانسیالیسم یا یک مکتب التقاطی»^(۱)

دلیل جدیت شهید مطهری در راه افشای این خط انحراف در مقطع پیروزی انقلاب اسلامی و سال‌های نخست شکل‌گیری نظام، در شرایطی به منصفی ظهور رسید که سازمان مجاهدین خلق با ورود به فاز نظامی

۱- مطهری، پیرامون انقلاب، صص ۱۶۲، ۶۶، ۶۵، از کتاب سازمان مجاهدین از پیدایی تا فرجام، جلد اول، ص ۳۱۹.

رودرروی انقلاب اسلامی ایستاد و چهره‌های تابناکی همچون شهید بهشتی، شهید محمدعلی رجایی، شهید حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد باهنر و دهها وزیر و نماینده مجلس را به جرم پیروی از خط اصیل امام(ره) در عملیات بمب‌گذاری‌های کور به شهادت رساند و همچنین مردم کوچه و بازار و هزاران انسان بی‌گناه را به جرم مذهبی و انقلابی و مسجدی بودن به گلوله بسته و کام آنان را از شهد شهادت سیراب کرد.

فصل دهم

سرانجام ساواک

ساواک در پایان راه

هنگامی که شاه در واپسین روزهای حکومتش، «شاپور بختیار» را به توصیه آمریکایی‌ها و به امید توقف چرخ‌های شتابنده انقلاب اسلامی، به نخست‌وزیری برگزید، نخست‌وزیر جدید که با الصاق عکس «دکتر محمد مصدق» تلاش می‌کرد تا مردم باور کنند که او می‌تواند خواسته‌های برحق آنها را محقق سازد، در نخستین گام لایحه انحلال ساواک را به مجلس رستاخیزی بیست و چهارم برد و مجلس فرمایشی شاه نیز در جهت برون‌رفت از بحران، بلافاصله رأی به انحلال ساواک داد، بدین ترتیب ساواک به صورت قانونی در زمان نخست‌وزیری کوتاه شاپور بختیار منحل شد. با این همه به اشاره دولت، ادارات و مراکز ساواک در تهران و شهرستان‌ها تعطیل نشد و عناصر ساواکی در برابر سیل شتابنده انقلاب اسلامی از خود مقاومت نشان دادند. به همین دلیل مردم در جهت

اضمحلال ساواک به مراکز، ساختمان‌ها و مقرهای مخفی ساواک حمله بردند و مراکزی همچون ساواک سلطنت آباد، کمیته مشترک ضدخرابکاری، ساواک شهرهای شیراز، تبریز و... را به تسخیر خویش درآوردند و در همان مراکز، نمایشگاه جنایت ساواک برپا کردند:

«ساختمان کمیته [مشترک ضدخرابکاری] مرکز عملیاتی مأموران ساواک که طی سال‌های اخیر بزرگترین شکنجه‌گاه جوانان ایران بوده است، دیروز [۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷] به دنبال یک نبرد ۴ ساعته به تصرف مردم درآمد و گروهی از کارکنان آن دستگیر شدند... نیروهای انقلابی [همچنین] در یورش خود به کمیته مشترک شهربانی و ساواک، در سلول‌های نمود و اتاق‌های وحشتناک کمیته، مقدار زیادی عکس از جنازه زندانیان سیاسی که در زیر شکنجه شهید شده بودند... پیدا کردند، تعداد زیادی از ابزارهای شکنجه هم در این حمله به دست نیروهای انقلاب افتاد.»^(۱)

بدین ترتیب با متلاشی شدن پایگاههای جهنمی ساواک گروهی از آنان توسط مردم دستگیر شدند و گروهی نیز در صدد فرار برآمدند. شگفت آنکه تعداد زیادی از آنها نیز به دستور آمریکا راهی استان‌هایی همچون کردستان، خوزستان، گلستان (ترکمن صحرا) شدند تا به همکاری با عناصر به ظاهر چپ تندرو بپردازند. همداستانی عناصر ساواک و اعضای گروهک‌های چپگرا، یکی از نکات تأمل‌برانگیز تاریخ انقلاب اسلامی است، در حالی که گروهک‌های سیاسی مانند مجاهدین خلق، سازمان چریک‌های فدایی خلق، پیکار و حزب رنجبران و... در جهت عوام‌فریبی، بیشتر از سایر گروه‌های سیاسی خود را مشتاق افشای فوری فهرست کامل کلیه اعضای ساواک نشان می‌دادند از سوی دیگر

درصد بودند تا از میزان آگاهی ساواک از فعالیت‌های جاسوسی، جاسوسان ساواک آگاهی یافته و آن را در اختیار دولت‌های بیگانه قرار دهند. مؤید این ادعا دستگیر شدن یکی از اعضای کادر مرکزی مجاهدین خلق به نام «محمد رضا سعادت‌تی» است که در حال دادن اطلاعات مکتوب به کاردار وقت اتحاد جماهیر شوروی در ایران توسط مأموران کمیته انقلاب اسلامی دستگیر شد.

طرح کودتا با آخرین تلاش

با آنکه طرح «انحلال ساواک» ظاهراً از تصویب مجلس شاه گذشته بود و «شاپور بختیار» در سخنرانی‌های خود، روی این مسئله مانور زیادی می‌داد، کتاب «فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک» به نقش این سازمان در کودتایی می‌پردازد که قرار بوده در روز ۲۱ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ با همکاری برخی از عوامل ارتش انجام شود، کودتایی که دستگیری حضرت امام(ره)، اعضای دولت انقلابی، اعضای شورای انقلاب، نزدیکان رهبر انقلاب و روحانیون برجسته و مبارز در سایر شهرهای ایران در شمار برنامه‌های اصلی آن بوده است. در اسناد مربوط به این کودتا که بر آن نام نجات نهاده بودند، آمده است:

«پیوست شماره ۱ به طرح نجات ۱ «دستگیری مقامات محرک و عاملین بلوا و آشوب و همزمان با شروع عملیات نجات ۱»
سازمان عملیاتی:

اکیپ شماره ۱

۱- وضعیت:

الف) نیروهای مخالف - با توجه به جریانات اخیر کشور و افزایش روزافزون طرفداران رهبر گروههای مخالف و اقدامات خلاف قانون آنان در سطح تهران... لزوم دستگیری تعدادی از رهبران و سرکردگان گروههای مخالف را طبق صورت اسامی

پیوست (ضمیمه ۲۱) ایجاب می نماید...

تدبیر عملیات:

۱- مانور - اکیپ‌های عملیاتی شماره ۱ رکن دوم فرمانداری نظامی تهران و حومه در ساعت (س) روز (ر) برای دستگیری عوامل آشوبگر... در دو موج با سرعت و قاطعیت عمل کرده و دستگیر شدگان را به پادگان باغشاه اعزام و از آنجا در گروه‌های ۹۰ نفری به نمایندگان نیروی هوایی شاهنشاهی در فرودگاه‌های مهرآباد و دوشان‌تپه تحویل می نمایند... اردوگاه‌های صحرائی را در جزیره سری برای پذیرش دستگیر شدگان آماده نمایید... آیت‌الله خمینی، طالقانی، نخست‌وزیر، هیئت دولت غیرقانونی و... وسیله یگان‌های رزمی ویژه دستگیر می شوند.»^(۱)

این کودتا درست در همان روز اجرا، با بیانیه تاریخی حضرت امام (ره) در مورخه ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ مبنی بر شکستن قانون حکومت نظامی و حضور گسترده مردم در تظاهرات به صورت معجزه‌آسایی خنثی گردید: «... اعلامیه امروز حکومت نظامی خدعه و خلاف شرع است و مردم به هیچ وجه به آن اعتنا نکنند، برادران و خواهران عزیزم هراسی به خود راه ندهید که به خواست خداوند تعالی حق پیروز است.»^(۲)

در جریان پیروزی انقلاب اسلامی تعدادی از عوامل و اعضای ساواک تهران و سایر شهرها در واپسین روزهای حکومت شاه در درگیری با انقلابیون به قتل رسیدند، گروهی دستگیر و راهی زندان شدند، گروهی نیز به خارج از کشور گریختند، گروهی نیز در داخل کشور به زندگی مخفیانه روی آوردند.

۱- سند به کلی سری ساواک، مندرج در کتاب فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و آمریکا، به کوشش روابط عمومی وزارت اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۸/۸/۱۳، صص ۳۷۴-۳۷۸.
۲- بخشی از بیانیه حضرت امام (ره) در مورخه ۱۳۵۷/۱۱/۲۱، مندرج در کتاب فرازهایی از تاریخ انقلاب.

در چنین شرایطی به مقتضای وضعیت انقلابی، رسیدگی به جنایات ساواکی‌ها توسط دادگاه‌های انقلاب اسلامی از خواست‌های اولیه و به حق مردم داغ دیده و زخم‌خورده ایران بود. به همین دلیل مردم به دنبال شناسایی و دستگیری اعضا و عناصر وابسته به ساواک بودند و دادگاه‌های انقلاب نیز بسیاری از چهره‌های برجسته این سازمان جهنمی را به تناسب جرائم‌شان دادگاهی و مجازات نمود.

تصفیه عناصر ساواکی

از آنجا که «ساواک» در سال‌های پایانی عمر رژیم شاه طیف مأموران و خبرچینان خود را در ادارات، مدارس، دانشگاهها، رادیو، تلویزیون، کلاتری‌ها و... به طرز جنون‌آمیزی افزایش داده بود تا شاه بتواند در سایه یک خفقان قرون وسطایی به حکومت جابرانه خویش ادامه بدهد، بدین ترتیب از همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی تلاش برای تصفیه و پاکسازی ادارات، وزارتخانه‌ها، دوایر دولتی، کارخانه‌ها، دانشگاهها، رادیو و تلویزیون و... از عناصر و عوامل ساواکی آغاز شد، ضمن آنکه دولت موقت چندان در این زمینه قاطعیت نشان نمی‌داد تا آنجایی که دوسه ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کارمندان اداری ساواک در برابر ساختمان نخست‌وزیری، تظاهرات کردند و خواستار پرداخت حقوق‌های معوقه‌شان شدند!

اما پس از پایان کار دولت موقت، برخورد قاطع با باقی‌مانده‌های ساواک به صورت جدی آغاز شد:

«در حالی که موضوع نفوذ عوامل ساواک در دستگاههای دولتی و ارگان‌ها و نهادهای جدیدالتأسیس تا مدت‌ها در رسانه‌ها منعکس می‌شد، مسئولان امر نیز از تلاش خود برای پاکسازی حوزه‌های مسئولیت خود از عناصر و وابستگان به ساواک و رژیم سابق سخن

به میان می‌آوردند و حدود دو سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بخش اعظمی از عوامل نفوذی ساواک شناسایی و تصفیه شدند.»^(۱)

نمایندگی‌های خارج از کشور

در واپسین روزهای رژیم شاه، بسیاری از شعبه‌ها و نمایندگی‌های ساواک در خارج از کشور، اسناد محرمانه و حساس را معدوم کردند و از آنجا که مأموران ساواک با مأموران مخفی آمریکا و موساد همکاری نزدیکی داشتند، لذا بسیاری از آنها در خدمت اجانب قرار گرفتند، حتی برخی از رؤسای ساواک که موفق به فرار شده بودند، همچون پرویز ثابتی پس از انقلاب اسلامی به اسرائیل گریختند:

«برخی از رؤسا و رهبران بلندپایه و میانی ساواک که پس از پیروزی انقلاب اسلامی با مقامات سفارت آمریکا و نیز سیا در ایران رابطه داشتند. قرائن موجود نشان می‌دهد که اعضا و عناصر وابسته به ساواک به‌ویژه در خارج از ایران با مأموران موساد نیز ارتباط داشتند. سیا همچنین برخی از مهمترین و کارآمدترین جاسوسان و خبرچینان ساواک را در داخل و خارج کشور... به خدمت گرفت.»^(۲)

ساواک و ضدانقلاب

پس از پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از اعضای ساواک در صف ضدانقلاب قرار گرفتند و برنامه‌های زیادی را در جهت مقابله با انقلاب نوپای اسلامی انجام دادند؛ زیرا آنها امیدوار بودند با ایجاد جو رعب و وحشت می‌توانند نظام اسلامی را متزلزل نمایند.^(۳)

۱- ساواک ۱۳۵۷-۱۳۳۵، مظفر شامدی، نشر مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۷۴۳.

۲- همان، ص ۵۲.

۳- روزنامه کیهان، مورخه ۱۳۵۷/۱۲/۲۸، ص ۳.

اقدامات اعضای ساواک که توسط سازمان سیا و موساد رهبری می شد به شرح زیر بود:

۱- ایجاد آشوب و کشتار مستمر در کلیه مناطق کردستان، مانند مهاباد، سنندج، سقز، سردشت، بانه، پاوه، کامیاران، سلماس، نقده و...

۲- ایجاد اغتشاش و هرج و مرج در گنبد، تهران، تبریز، زاهدان، بندرلنگه، قم و...

۳- ترور شخصیت‌های اسلامی و افراد مبارز

۴- قتل و ترور مداوم پاسداران در هر نقطه از کشور

۵- آتش زدن متناوب جنگل‌ها و مراتع

۶- آتش زدن صندوق‌های رأی

۷- آتش زدن خرمن‌ها و تخریب زمین‌های زراعتی و

باغستان‌ها

۸- مسموم کردن آب رودخانه‌ها برای از بین بردن ماهی‌ها

۹- تخریب و آتش زدن مغازه‌ها و خانه‌های مردم

۱۰- سرقت اموال مردم

۱۱- اشغال مراکز دولتی به نام تحصن و...

۱۲- کارشکنی در جریان کار مراکز تولیدی و کارخانه‌ها

۱۳- راهزنی و سرقت اموال و گوسفندان مردم

۱۴- کتشاری رویه گاوها و گوسفندان شیرده یا حامله و صید

پرنده‌گان وحشی

۱۵- پخش گسترده سلاح در بین عوامل ضدانقلاب

۱۶- خارج کردن پول، طلا، اجناس قیمتی، اسناد سیاسی و

اشیاء عتیقه

۱۷- جعل اسکناس، گذرنامه، مهر به نام کمیته و نظایر آن

۱۸- انفجار در مراکز عمومی و خصوصی از جمله راه آهن،

لوله‌های گاز، نفت، دکل‌های مخایراتی و...

۱۹- ایجاد بی‌نظمی در روستاها و تشدید اختلافات خانوادگی

و قبیله‌ای در میان روستائیان

- ۲۰- سرقت بانک‌ها، از باب نمونه از تاریخ ۵۸/۸/۲۰ تا ۵۸/۱۱/۴ - ۲۱ فقره موجودی بانک‌ها... به سرقت رفته است.
- ۲۱- طرح شعارها و کانال‌های انحرافی، جوکاذب درست کردن، بالا بردن توقعات غیرعملی در مردم...
- ۲۲- شایعه پراکنی، تهمت و ایجاد جو بدبینی نسبت به انقلاب اسلامی و شخصیت‌های اسلامی یا ملی

۲۳- روییدن احزاب و گروه‌های قارچ‌گونه که بیشتر مقاصد توطئه‌آمیز داشتند و تعداد آنها در حدود صدگروه رسیده بود.^(۱)

اما علی‌رغم همه این توطئه‌ها با درایت حضرت امام (ره) و مسئولان نظام و همچنین عشق سرشار مردم نسبت به انقلاب یکایک این توطئه‌ها که با هدف شکست انقلاب اسلامی طراحی شد، به بن‌بست رسید و عناصر ساواکی یا دستگیر شده و به سزای اعمال خویش رسیدند یا در درگیری‌های مسلحانه انقلابیون به هلاکت رسیدند، گروهی نیز از طریق مرزهای غربی و شرقی، از کشور خارج شدند و آشکارا در خدمت بیگانگان قرار گرفتند؛ از جمله گروهی که به همکاری با سرویس اطلاعاتی و امنیتی رژیم صدام پرداختند و در طول ۸ ساله جنگ تحمیلی، در خدمت «استخبارات» عراق بودند.

بدین ترتیب با تشکیل و تثبیت جایگاه نظام جمهوری اسلامی در عرصه‌های مختلف سیاسی و بین‌المللی، تاریخ مصرف اعضا و عوامل ساواک به پایان رسید و اعضای این گروه شکنجه‌گر و جنایتکار تحت نظر آمریکا و انگلیس و رژیم صهیونیستی متلاشی شدند و سرانجام واژه‌های ساواک و ساواکی که برای مردم ایران سال‌ها مترادف با خفقان، وحشت، مرگ، شکنجه و... بود با کارنامه‌ای سیاه و ننگین به زباله‌دان تاریخ سپرده

اسناد و تصاویر



دی‌ماه ۱۳۳۴ - تیمور بختیار فرماندار نظامی وقت هنگام بازداشت سید مجتبی نواب صفوی و بارانش، سید محمد واحدی از یاران نواب در سمت راست دیده می‌شود



دی‌ماه ۱۳۳۴ - سید مجتبی نواب صفوی (وسط)، مظفر ذوالقدر (راست)، خلیل طهماسبی (چپ) لحظاتی پیش از تیرباران توسط دژخیمان پهلوی



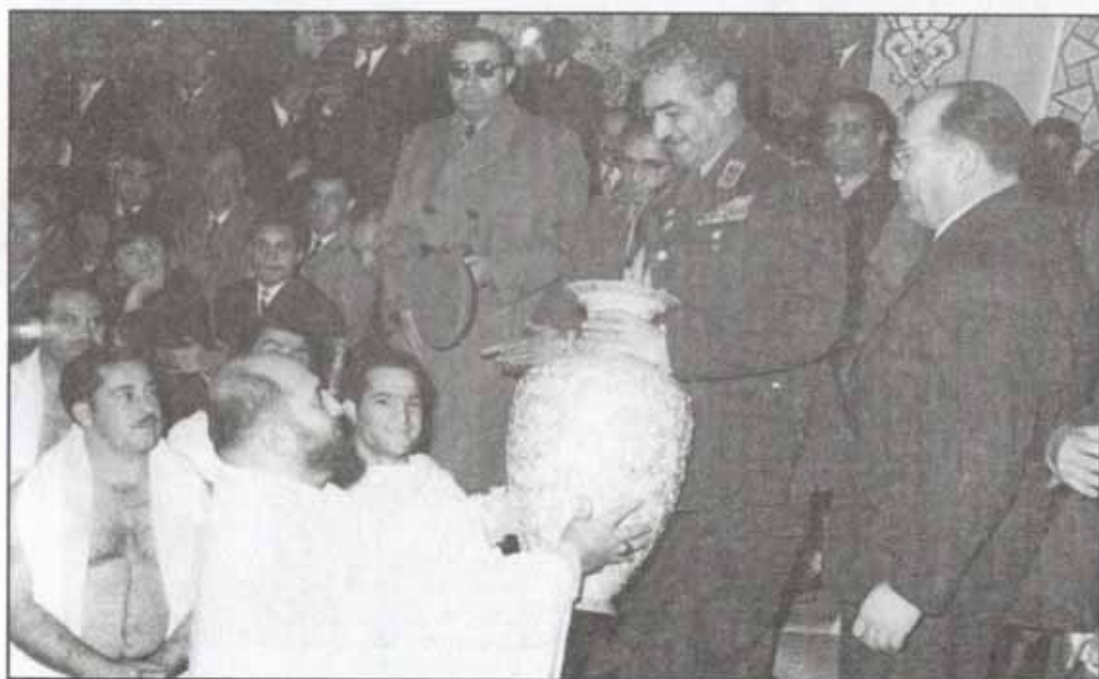
۱۳۳۵/۶/۲۶ - اهدای جام افتخار (!) به تیمور بختیار توسط محمدرضا پهلوی



۱۳۳۶/۱۲/۲۱ - تیمور بختیار اولین رئیس ساواک در ضیافت معاون نخست وزیر به مناسبت ورود مدیرکل تبلیغات لبنان



۱۳۳۹/۹/۱ - نعمت الله نصیری رئیس شهربانی کل کشور (راست) و تیمسار سبهد مهدیقلی علوی مقدم



۱۳۴۰/۱۱/۵ - تیمور بختیار در باشگاه شعبان جمعری (بی مخ) در حال اهدای جام به وی



استقبال محمدرضا پهلوی و تیمور بختیار از ملک حسین پادشاه اردن



۱۳۴۲/۱/۹ - نعمت الله نصیری رئیس شهربانی کل کشور در حیاطی که به افتخار مستشاران آمریکایی بر پا کرده بود



۱۳۴۳/۱۱/۲۷ - نخست وزیر هویدا و سرلشکر حسن پاکروان رئیس ساواک (راست)



۱۳۴۴/۶/۲۷ - نعمت الله نصیری رئیس ساواک (چپ) در مراسم سلام بیست و پنجمین سال سلطنت



۱۳۴۴/۸/۴ - سرلشگر حسن پاکروان (در حال دستبوسی) در مراسم سلام چهارم آبان (سالگرد تولد محمدرضا پهلوی)



سال ۱۳۴۴ - از چپ: شهیدان محمد بخارایی، رضا صفارهرندی، مرتضی نیک‌نژاد، صادق امانی و حاج مهدی عراقی در بیدادگاه‌های رژیم پهلوی، گفتنی است حاج مهدی عراقی در سال ۵۸ توسط منافقین به شهادت رسید



شهیدان آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی (راست) و آیت‌الله حسین غفاری که در اثر شکنجه‌های جلادان ساواک به شهادت رسیدند



جمعی از شکنجه‌گران ساواک از راست: بهمن نادری پور (تهرانی)، شهاب (مدیرکل اداره چهارم ساواک)، مصطفوی (اسم مستعار)، رضا عطاپور (معروف به دکتر حسین زاده معاون ثابتی)، هوشنگ فهامی



۱۳۵۴/۲/۱۰ - سپهبد ناصر مقدم مسئول «اطلاعات و ضد اطلاعات» ارتش که پس از نصیری در خرداد ۵۷ ریاست ساواک را برعهده

گرفت



سرلشگر «علی اشرف سعیدی» مدیر کل بازرسی و مشاور رئیس ساواک



«آرشام» رئیس ساواک کرمان



۱۳۵۷/۱۰/۶ - تسخیر شکنجه گاه مخفی ساواک در منزل سرهنگ علی زیبایی معروف به خانه وحشت توسط مردم انقلابی؛ تهران،

خیابان بهار



۱۳۵۷/۱۰/۶ - منزل سرهنگ علی زیبایی معروف به خانه وحشت، راهرویی که ساختمان اصلی را به محوطه سلول‌ها وصل می‌کرد



۱۳۵۷/۱۰/۲۳ - تسخیر ساختمان ساواک یزد



۱۳۵۷/۱۰/۲۳ - تسخیر ساختمان ساواک فارس توسط مردم انقلابی



۱۳۵۷/۱۱/۲۲ - دستگیری عوامل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (سواک) توسط کمیته‌های مردمی انقلاب اسلامی



خرداد ماه ۱۳۵۹ - دادگاه انقلاب اسلامی؛ محاکمه فرج سیفی کمانگر معروف به کمالی از عوامل سواک، یکی از شاهدان آئین شکنجه را بر روی پای خود به قفسی نشان می‌دهد.



۱۳۵۷/۱۱/۲۳- از راست ابراهیم یزدی و عوامل رژیم پهلوی؛ نیک پی (شهردار تهران)، منصور روحانی (وزیر)، منوچهر آزمون (وزیر و از عوامل ساواک)، امیرعباس هویدا (نخست وزیر) و شیخ الاسلام زاده (وزیر) پس از دستگیری در کنفرانس مطبوعاتی



۱۳۵۷/۱۲/۲۸- اجتماع کارمندان ساواک در مقابل دفتر نخست وزیری برای دریافت حقوق و مزایای خود یک ماه پس از پیروزی

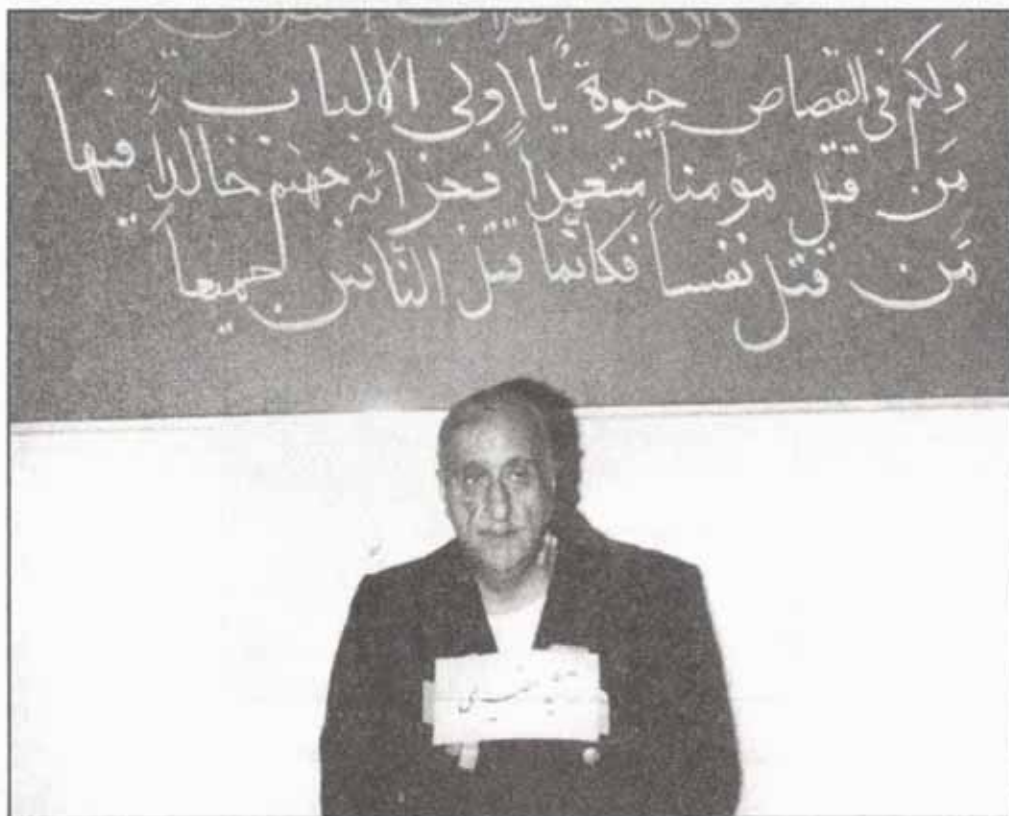
انقلاب اسلامی



۱۳۵۷/۱۰/۱۷ - بازداشت نمایشی نعمت الله نصیری رئیس ساواک توسط رژیم پهلوی در پی موج انزجار مردم



ارتشبد نعمت الله نصیری در سالهای قدرت



۱۳۵۷/۱۱/۲۷ - ارتشبد نعمت الله نصیری رئیس سابق ساواک در دادگاه انقلاب اسلامی



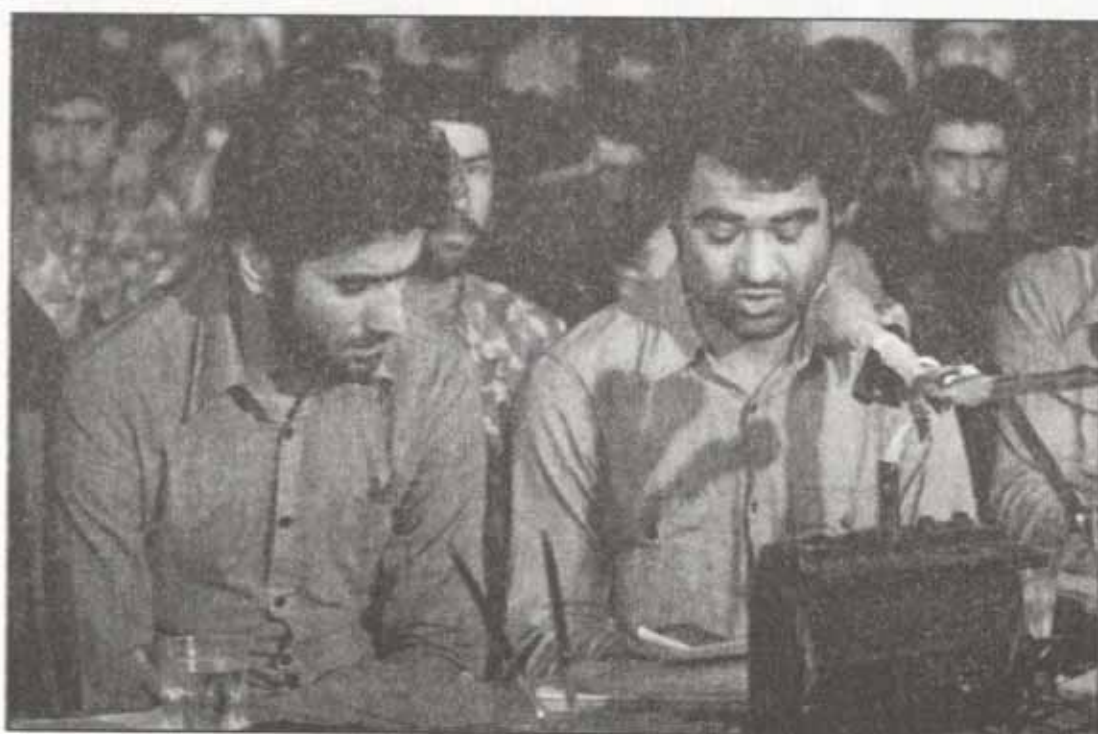
۱۳۵۷/۱۱/۲۷ - اعدام ارتشید نعمت الله نصیری رئیس سلواک، سولشگر خسرو داد فرمانده هواییروز، سپید مهدی رحیمی فرماندار نظامی تهران، رضا تاجی فرماندار نظامی اصفهان بر بام مدرسه رفاه



۱۳۵۷/۱۱/۲۷ - جسد نعمت الله نصیری رئیس سلواک پس از اعدام



۱۳۵۸/۱/۲۹ - محاکمه محمدتقی جیران رئیس سابق اداره سوم ساواک شیراز در دادگاه انقلاب اسلامی



۱۳۵۸/۳/۲۸ - جلسه محاکمه «بهمن نادری پور» معروف به تهرانی و «فریدون توانگری» بهایی مسلک و معروف به آرش؛ دو تن از

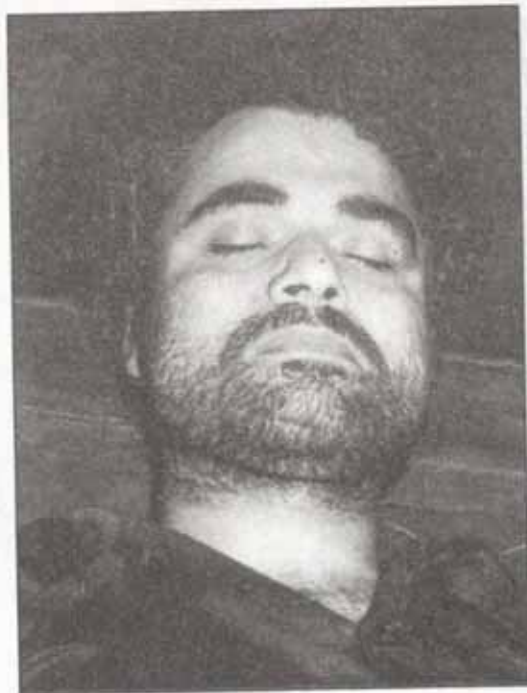
شکستہ‌گران ساواک در دادگاه انقلاب اسلامی تهران



۱۳۵۸/۳/۲۸ - جلسه محاکمه «بهمن تهرانی» و «آرش» در دادگاه انقلاب اسلامی تهران



۱۳۵۸/۴/۳ - جسد آرش شکنجه‌گر بهایی
ساواک پس از اجرای حکم تیرباران



۱۳۵۸/۳/۴ - جسد تهرانی پس از اجرای حکم تیرباران



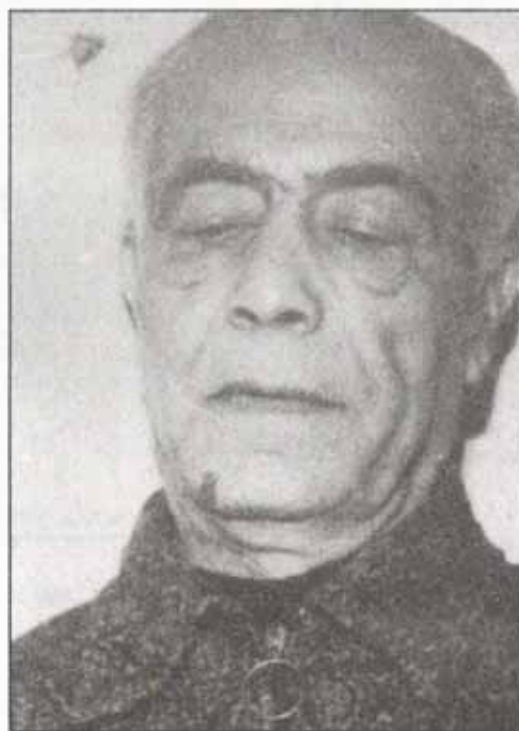
۱۳۵۹/۱/۲۲ - سرلشگر حسن پاکروان رئیس کل
ساواک (۱۳۴۰-۱۳۴۴) در دادگاه انقلاب اسلامی



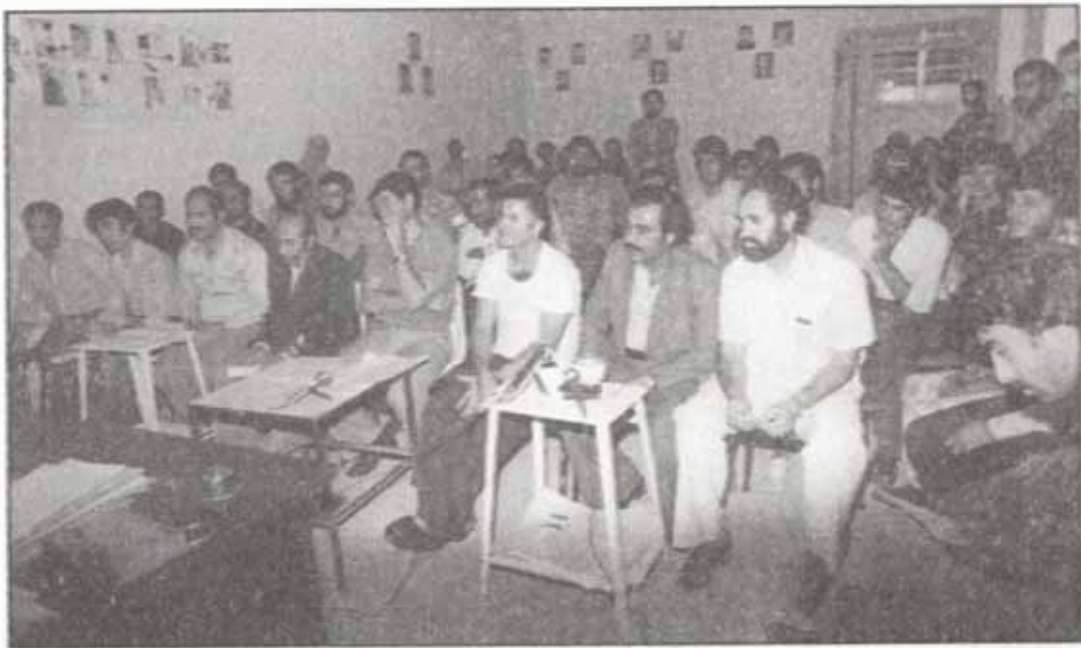
سرلشگر حسن پاکروان رئیس کل ساواک (۱۳۴۰ تا
۱۳۴۴) در سال‌های قدرت



۱۳۵۹/۴/۲۹ - سرهنگ حسن رضوانی رئیس ساواک
سیستان و بلوچستان در دادگاه انقلاب اسلامی



۱۳۵۹/۴/۲۹ - سرتیپ حسین ترابی رئیس سابق
ساوک‌های قم، همدان، اراک، چهارمحال و بختیاری
و فرماندار سابق الیگودرز در دادگاه انقلاب اسلامی



۱۳۵۸/۴/۴ - جلسه محاکمه هشت تن از عوامل ساواک، دادگاه انقلاب اسلامی



۱۳۵۸/۷/۸ - جلسه محاکمه عوامل ساواک از راست به چپ در دادگاه انقلاب اسلامی: «غلام عباس شرقی (رئیس ساواک شهرهای طبیبه، آستارا، بندر انزلی، رشت و مسئول ساواک شمال غرب تهران)، محمد مهدی واعظی (کارمند ساواک و بازجو)، احمد رفیعی (رئیس دبیرخانه، بختیار، عطاپور و تیمسار سجده فی روسای ساواک دهوات مختلف)»



۱۳۵۸/۹ - جلسه محاکمه عوامل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) تبریز: دادگاه انقلاب اسلامی تبریز



۱۳۵۸/۷/۱۵ - جلسه محاکمه عوامل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) از چپ به راست: عباس ستار پناهی (شهریاری)،
علیرضا احدیگ (رضائی)، مهدی بهرامپور (مجیدی)، اکبر ابویان (اکبری)، محمدرضا جان محمدی (زمان)



۱۳۵۹/۵/۶ - جلسه محاکمه سرهنگ «نصراله صدارت» رئیس ساواک خیارک و یوشهر؛ دادگاه انقلاب اسلامی



۱۳۵۹/۵/۷ - جلسه محاکمه «احمدرضا کریمی» از اعضای سازمان مجاهدین خلق به جرم همکاری با ساواک در دادگاه انقلاب اسلامی

تهران



۱۳۵۲/۱۲/۱- سید مهدی روحانی از روحانیون وابسته به دربار پهلوی و عامل ساواک در حال اقامه نماز جماعت، (غلامرضا پهلوی نیز در پشت سر او دیده می‌شود.) با انتشار اسناد لایحه جاسوسی اسم رمز وی در همکاری با سیا «اس.دی.ال.تیمنت» فاش شد گفتنی است وی پس از انقلاب به فرانسه گریخت، رادیو اسرائیل و ضد انقلاب خارج نشین از او به عنوان رهبر شیعیان اروپا یاد می‌کنند.



۱۳۵۸/۱۲/۲۸- محاکمه سه تن از روحانیون عامل ساواک و رژیم پهلوی در دادگاه انقلاب اسلامی تبریز

روزنامه کیهان ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ - همزمان با روزهای آغازین جمهوری اسلامی بسیاری از خنجرانها علیه شکجه گران اعلام جرم می کردند و صفحات روزنامهها هر روز شاهد چنین تصاویری بود

اعلام جرم خانواده های شهدا علیه شکجه گران ساواک

پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید

پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید

پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید

پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید

پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید

پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید

پسر ناپستانی مرا از زندان آزاد کنید

روزنامه کیهان ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ - همزمان با روزهای آغازین جمهوری اسلامی بسیاری از خنجرانها علیه شکجه گران اعلام جرم می کردند و صفحات روزنامهها هر روز شاهد چنین تصاویری بود

فهرست مسته توپون گران دربارده

ماجراجی حمله نظامیان برای

پرویز قلیچ خانی

من بدام تو وطنه ساواک افتادم

روزنامه کیهان ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ - همزمان با روزهای آغازین جمهوری اسلامی بسیاری از خنجرانها علیه شکجه گران اعلام جرم می کردند و صفحات روزنامهها هر روز شاهد چنین تصاویری بود

روزنامه کیهان ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ - همزمان با روزهای آغازین جمهوری اسلامی بسیاری از خنجرانها علیه شکجه گران اعلام جرم می کردند و صفحات روزنامهها هر روز شاهد چنین تصاویری بود

پرویز قلیچ خانی: من بدام تو وطنه ساواک افتادم



پرویز از خلق گسیب

پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید
پسر شهید

روزنامه کیهان ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ - همزمان با روزهای آغازین جمهوری اسلامی بسیاری از خنجرانها علیه شکجه گران اعلام جرم می کردند و صفحات روزنامهها هر روز شاهد چنین تصاویری بود

پرویز قلیچ خانی، فوتبالیست معروف و مارکیست سابق در بحبوحه انقلاب به دلیل همکاری با ساواک از ملت عذرخواهی می کند اما پس از آن به خارج از کشور پناه برده و در کنار مارکیست های آمریکایی به فعالیت های ضد انقلابی خود ادامه داد

روزنامه کیهان ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ - پرویز قلیچ خانی فوتبالیست معروف و مارکیست سابق در بحبوحه انقلاب به دلیل همکاری با ساواک از ملت عذرخواهی می کند اما پس از آن به خارج از کشور پناه برده و در کنار مارکیست های آمریکایی به فعالیت های ضد انقلابی خود ادامه داد



۱۳۵۸/۵/۱۷- در ماه های اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی با روشن شدن ماهیت روزنامه صهیونیستی آیندگان از روابط پنهان ساواک و رژیم صهیونیستی در راه اندازی این روزنامه پرده برداشته شده است. سند فوق مورخ ۱۸ مرداد ماه ۱۳۴۶ می باشد که در آن متوجه آزمون به عنوان نماینده ساواک به روزنامه آیندگان معرفی می شود

بهر یوان فرستاده شد

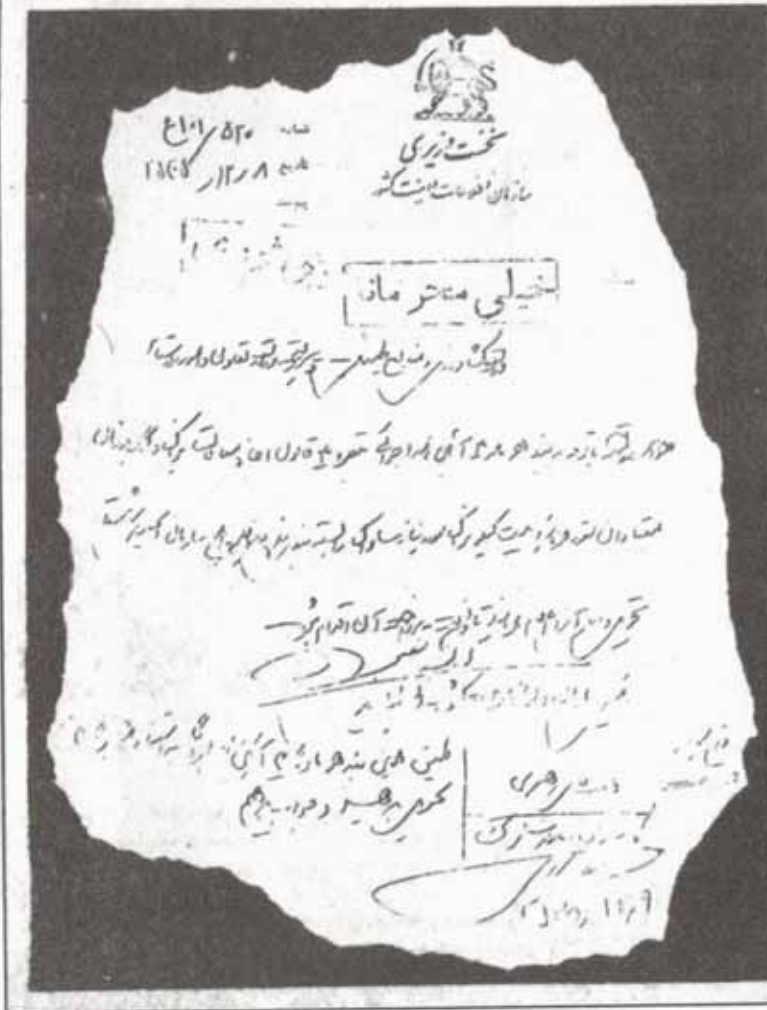
در و حسب بسرنگی بود

پاسداران بوجود

بر اساس یکی از دستخط های نصیری :

ساواک، ۲۰ کیلو سهمیه تریاک داشت

* شکنجه گران تلاش می کردند زندانیان را معتاد کنند



« خواهشمند است ۲۰ کیلو تریاک مورد نیاز ساواک را به بندوی و به نمایندگی این سازمان اسامیل شستا تحویل و بهای آنرا اعلام فرمائید تا نسبت به پرداخت آن اقدام شود.» این قسمتی از دستخط ارتشید معدوم نعمتاله نصیری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت سابق است که در سال ۵۵ به وزارت کشاورزی و منابع طبیعی و نیز وزارت تعاون و امور روستاها منتقل شده است. این سند نیز همراه هزاران سند افشاگر دیگر در جریان پیروزی انقلاب از قلب دشمنه های ساواک آریابهری دست آمده است.

جلادان ساواک برای آنکه بتوانند در عالم بیخبری، هاروژترین فرزندان خلق را بر مرگ اترتین و وحشتناکترین شکنجه ها قرار دهند تا گسریز از استعمال تریاک بودند. از سوی دیگر باین تریاک سعی میکردند زندانیان را که ضلع نشان میدادند، به اعتیاد بکنند و از آنها نصیری بیکار بیازد. جانب اینکه چنین کاری بطور رسمی و با موافقت شاه مخلوع و سایر ارکان های سلطنتی صورت میگرفت و همه گونه تسهیلات نیز برای آن فراهم میشد. در نامه دیگری که ضمیمه این سند است، هیات وزیران تصویب کرده اند که ۲۰ کیلو تریاک مورد نیاز ساواک، بوسیله سازمان اطلاعات تریاک در اختیارش قرار

روزنامه کیهان ۲۴ تیر ۱۳۵۸ - افشای سندی حاوی دستخط ارتشید نصیری رئیس ساواک مبنی بر درخواست ۲۰ کیلو تریاک.

ساواک از این مواد برای معتاد کردن زندانیان و یا ... استفاده می کرد.

THE HALF UNDERCOVER 46th

Empire Of Fear SAVAK

1335 - 1357



تهران ، خیابان فردوسی ، کوچه شهید شاهچراغی ، موسسه کیهان
شرکت انتشارات کیهان (سهامی خاص)

تلفن بخش : ۳۳۱۱۰۲۰۱

ISBN: 978-964-458-286-8



9 789644 582868

قیمت : ۹۰۰۰ تومان